

توانا بود که دانا بود بهایشان سپید بر باد بود

کتاب چهارم

ابتدائی

از طرف وزارت فرهنگ تألیف شده

تألیف محمد نوید و نویسنده وزارت فرهنگ تألیف شده

چاپ و انتشارت و بهار ۱۳۳۲



وزارت فرهنگ

بر طاقچه نویسنده مؤرخ شمسی نوید ۱۳۰۸ و قمری ۱۳۰۸
۸۹۳۵ مؤرخ ۷۰۱۸ و ۷۰۱۸ و ۷۰۱۸ و ۷۰۱۸ و ۷۰۱۸ و ۷۰۱۸
از طرف وزارت فرهنگ تألیف شده و بهار ۱۳۳۲
و بهار ۱۳۳۲ و بهار ۱۳۳۲ و بهار ۱۳۳۲ و بهار ۱۳۳۲
۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ و ۱۳۱۹ و ۱۳۱۹ و ۱۳۱۹ و ۱۳۱۹ و ۱۳۱۹
فروخته شده و بهار ۱۳۳۲ و بهار ۱۳۳۲ و بهار ۱۳۳۲
۱۳۳۲ و بهار ۱۳۳۲ و بهار ۱۳۳۲ و بهار ۱۳۳۲

حرکتِ یثارات در آسمان و فروغِ خورشید و تابشِ ماه و طلوع و غروبِ اختران
در خنده و گروشِ کره خاک و پیدایشِ روز و روشن و شبِ تاریک و دیدنِ گیاه و دریا
و ظهورِ دینِ آن در خزان و پیوستنِ گسستنِ ذرات و هر چه پیدا و ناپیدا است همه را
نظم و ترتیبی نیست و زمانی محدود و مقرر است

این نظم و ترتیب حیرت انگیز که هرگز کم و بیش در آن راه نیست باید دلیل است روشن
بر اینکه دستگاهِ آفرینش را پروردگاری است دانا و توانا که آنچه در این جهان است
باراده و نه مان او برقرار یا درگذر است پس آفریدگان جمله از اوست و بارگاه
هر چه هست بدو

پروردگارِ مهربان ما را در آن دگر و خشنیده است تا او را بشناسیم و پرستش کنیم
و این همه نعمت بپا از زانی داشته است تا جو و بیداریش آسایش گوئیم و فرمانش را
از جان و دل بپذیریم و بدانیم که اطاعت از آنچه فرموده است موجب آسایش
خوشی زندگانی این جهان و دستگیری آن جهان است

اینکه خداوندِ عالم ما را بفرمانبرداری احکام و اوامر خود و کسبِ اخلاقِ نیکو کلفت
ساخته برای آن نیست که خود بخود بی بر و بلکه برای این است که ما در این دنیا سعادتمند

و در آن دنیا است گاه باشیم
من نکردم خلق تا سودی کنم
بلکه تا بر بندگان جود می کنم
شمارش سودی مولی است

۱- شاهان خنجر ۲- روشنائی ۳- بخش زمین ۴- جان ۵- عقل
۶- بخشش ۷- شکر ۸- نجات ۹- نموده و در ظرف ۱۰- قابله
در حمد خدا

ای بر احدیت ز آغاز	خلق ازل و ابد جسم اودان
ای بشد آینه ی گاری	سرمایه و بزرگواری
ای برتر از آنکه دیده جوید	یا نطق زبان بریده گوید
چند آن که جهان کشا و دیده	غیر از توحنه ای خور ندیده
گر بجز غنائت بجوشد	طوبه مار گناه ما بپوشد
مار از گرم هایتی بخش	در ملک رضا و لایستی بخش

نویس: بهمن گیتی

۱- یکتائی تو ۲- اول و ثبات ۳- آغاز و ابتدا ۴- لطف و کرم ۵- نامه

وزرش

(بهاشت)

وزرش بر همه مردم از کوچک و بزرگ لازم است
وزرش چنانکه بعضی تصور کرده اند تنها برای جوانان سودمند نیست بلکه اطفال و پیران
نیز بدان محتاجند و هر کس باید بفرافروختن و سال خویش بیک نوع وزرش
مداومت کند

وزرش در نمو بدن اطفال تاثیر بسیار دارد و پیران را قوی و سالم نگاه میدارد
وزرش باید در هوای آزاد و فضای گشاده بعمل آید و در جای سر پوشیده و محدود
ناسودمند بلکه زیان آور است

راه زرق در هوای آزاد و طبیعتی نزدیک آسان ترین ورزشهاست
توپ بازی و دویدن بهیچ تنه رستی و غیره مندیست
شماره در عضلات انسان را قوی و محکم میزند

با جنبشانی بدن را سالم و خاطر را مشغول و دل را شاد میسازد
بهترین ورزشها سب سوار می است که بد را قوی و چابک میسازد و روح را
نشاط و فرخ می بخشد

ایرانیان قدیم سب سوار می را بسیار دوست میداشتند و بفرزندان خود این



ورزش

می‌آموختند

گویی و چوگان بازی از ورزشهای قدیم ایرانیان است

۱- موفقت پایداری ۲- شادمانی

نیکی

بدی گرچه کردن توان با کسی	چونیک کنی بهتر آید بسی
بسی تا توان راه نیکی پش	که نیکی بود مردی را سپر
گی خوب مایه است نیکی بجای	که شود است از وی بهره دهر
تن از رنج دینار منغن برنج	زیکی و نام نگو ساز گنج
چنان ز شمی که مور از تو بنود بدرد	نه بر کس نشیند براه از تو گردد
کن بد که چون بد ترا کار بود	پشیمانی از پس ندارد زشت سود
	از گشت نامه اسی

۱- ده سپردن یعنی راهی کردن ۲- منفعت فایده ۳- کنایه از دنیا و آخرت است

۴- زنده گانی

۷۰ با بدن کم نشین که بدمانی

فطرت نیک را ز دست داده بد کسی دان که دوست کم دارد که نخواهی دل از طالت پر با بدن کم نشین که بدمانی یار بد هیچ خاروان بدوست من ندیدم سلامتی ز ستان	که رفته و پیر شوی ز جنت زان تر چون گرفت بگذارد بدی از تشنه نیک مهر خود پیر است نفس انسانی که می دانست بگیرد چشت که تو دینی سلام ما برسان
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

از پند سانی

۱- بزرگ - ۲- خوب - ۳- ترک کند - ۴- دشمنی داند - ۵- نزدیک - ۶- این

۷- تند و چالاک - ۸- فرومایگان - ۹- پست طبعا

چند برتست و بر خدا تو نیست

کار کن کار بگذر از گفتار گفت کم کن که من چه خواهم کرد چند برتست و بر خدا تو نیست	گاه درین راه کار باید کار گوی کردم گو که خواهم کرد و آنکه تو نیست و چند برتست
----------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------

از پند سانی

مجموعه آثار و تصانیف حضرت آیت الله العظمی خراسانی (مد ظله العالی)

مجموعه آثار و تصانیف حضرت آیت الله العظمی خراسانی (مد ظله العالی)

مجموعه آثار و تصانیف حضرت آیت الله العظمی خراسانی (مد ظله العالی)

مجموعه آثار و تصانیف حضرت آیت الله العظمی خراسانی (مد ظله العالی)

زمین و حرکات این

زمین و حرکات آن

دیشبی که ما و بسیاری از موجودات دیگر در آن زندگانی میکنیم که اینست بیا
بزرگ که پنج پرتویکته دارد

نه من مظهر ما را کن سینما بدلی در حقیقت ساکن نیست و بقدرت الهی حرکت میکند
زمین و قسم حرکت دارد و وضعی و انتقالی

حرکت وضعی که اشیای زمین است بد و بر خود و حرکت انتقالی که اشیای زمین است بد
خورشید

زمین در هر بیت و چهار ساعت یک مرتبه بد و بر خود و در هر میوه و ثمر و خردیجا
بد و بر خورشید میگردد

همیشه ای از که زمین که رو بخورشید است روشن و در آنجا روز است و نیم دیگر که
رو با ثواب نیست تاریک و در آنجا شب است

از که اشیای زمین بد و بر خورشید بهار و تابستان و پائیز و زمستان پیدا میشود
در تابستان تابش خورشید بر زمین شدید و هوای گرم و روزها بلند است
در زمستان تابش خورشید ملایم و هوای سرد و روزها کوتاه است
در فصل بهار و پائیز هوای معتدل و اختلاف شب و روز کم است

ملک مورس
هز سزید پشیدان

پس از مرگ هوشنگ پسر او ملورس پادشاهی یافت
بیامد تخت پدر بر نشست
چنین گفت کار و زاین تختگاه
زهر جای کوته کنم دست و تو
ملورس باد یوان جگید و آتبار گرفت و در بند کرد از این روی ویرا ملورس
و یونند فیاضند

جهان دار ملورس بافرین
چکایک بیار است باد یونجک
از ایشان دو بتره بافون بست
گویند ملورس شیم رشتن و پارچه بافون و اهل کردن جانوران و مرغان را بر دم
بیاموخت و نیز آرد و اند که در زمان ملورس فطرسالی تخت پدید آمد و می فرمان داد
تا از انگران روز و شب یکبار غذا خورند و خوراک یکبار دیگر خود را به بیستوایان بخشند
هز آن روز این روئوه لرفن ممول گردید
شعار از شاهمنانه فردوسی است

تخت - - شایسته است - - مردم دشی - - فرمانروا - - ستوده - - جنگ - - غش

۱۱۰ موی سر

گلی از فوائد موی سر آنست که سر را از تابش خورشید و مضرات اختلاف هوا حفظ میکند
برای اینکه موی سر قوت بگیرد و خوب نتواند باید تا ممکن است سر را برهنه داشت
که هوا و رطوبت کافی با اندازه کافی به سر برسد

کلاه و کتک یا سنگین برای موی سر مضر است زیرا بر فشار میآورد و میگذارد خون
بازادی در سر گردش کند و عاقبت ریشه مو مست میشود و میریزد
هر روز باید سر را شست و موی سر را شانه کرد

شانه که دندانهایش تیز باشد موی را میسوزاند و پوست سر را میخراشد و تولید سوره میکند
موی سر را باید کوتاه کرد تا هوا و نور بر ریشه آن برسد و رستن آن نیز آسان باشد
امراض سرد و بسیار و از همه بدتر کچلی است

کچلی با شکل گوناگون بروز میکند و نتیجه آن خشکیدن و ریختن ریشه مو و طاس شدن سر است
در اینگونه امراض باید طبیب رجوع کنند تا برودی و خوبی معالجه کند

چون کچلی مرضی است که سرایت میکند باید از استعمال شانه و کلاه اشغال
کچل بر میریزد

دیگر از امراض موی داء الثعلب است که هر کس بآن مبتلا شود موی سر و بدنش میریزد

خدمتِ بباد

آورد، اندک وقتی در مجلس شیخ ابو الحسن خرقانی سخن از کرامتِ میرفت و هر یک از حاضران چیزی میگفت

شیخ گفت که راست جز خدمتِ خلق نیست چنانکه وقتی دو برادر بودند و مادر پیری داشت یکی از آن دو پویش خدمتِ مادر میکرد و آن دیگر بعبادتِ خدا مشغول میشد

یکشب برادرِ عابد را در سجده خواب در بُرد آوازی شنید که برادرِ ترا بیامرزید و ترا هم با دشمنید نگفت من سالها پر تشنه‌ام و اگر دهام و برادرم همیشه بنده است

مشغول بوده است روانیت که او را بر من رُجّان نهند و مرا با او بخشند و آنگاه که آنچه تو کردی خدا از آن بی‌نیاز است و آنچه برادر است بیکند مادر بدان محتاج

مقتضی از نامه دانشور

۱- نام کی از غنای بزرگ ۲- بزرگواری ۳- بزرگی ۴- آواز ده احتیاج

روزی بقدر تهست هر کس مستعد را

جهت بلند دار که نزد خدا د خلق	باشد بقدر تهست تو اعتبار تو
جهت عالی از ملک بگذرد	مرد تهست از ملک بگذرد

روستای و شیر

شیر کاوش خورد و بر جانیش	روستای کاو در آخور بست
گاو را بخت شب آن گنج کاو	روستای شد در آخور سوی کاو
بست و پهلو گاه بالا گاه زیر	دست میاید بر اعضای شیر
زیره اش بدریدی و دل تن شید	گفت شیر از روشنی افزون بدی
کو در این شب گاو میسندارم	بچنین شتاخ زان میخارم

دیشتری مولی

۱- و جهان - بزرگ ۲- بخش کنده و جوینده ۳- مختلف گر ۴- دیر دلی پروا ۵- کرا

مکشش

که پایان بجاری آخر دگی است	بکار اندر آ این چه پرمردگی است
که اندر جهان گنج بی رنج نیست	کسی را که کابل بود گنج نیست
خرمن اریبایدت تخمی بکار	گنج خواهی در طلب رنجی ببار
گاهلی کافریش بار آورد	هر که او تخسم کابل کارد
که جویندگی عین پابندگی است	نیاید مراد آنکه جوینده نیست

مناطق پنجگانه زمین

طرح زمین را به پنج قسمت کرده و بر قسمت را منطقه نامیده اند
اسامی پنج منطقه زمین بدین قرار است

منطقه منجمده شمالی و منطقه نمند در شمالی و منطقه حاره و منطقه معتدل جنوبی و منطقه منجمده جنوبی
برای منطقه حاره بسیار گرم و هوای دو منطقه منجمده بسیار سرد است و در دو منطقه معتدل
برای بسیار سرد و در بسیار گرم است

بیشتر آبادی زمین و کشورهایی بر قسمت در دو منطقه معتدل واقع است
از ارضی منطقه های منجمده بیشتر اقامت سال شور از برف یو خ است و در آنجا هیچگونه گیاه
نیرابد و انسان نمیتواند زندگی کند

کشور ایران در منطقه معتدل شمالی واقع است
حکایت

در تاج گزیده مملو است که هر آن آریشد هر روز نزد ملک میرفت و کتابی شد
نمودار دزدی ملک گفت بهتر است که ایسر المومنین خود را در پنجه سازد و اجازه ده
تا من هر روز بخندم تا اویم هر دن گفت مرتبه علامتد تر از آنست که برای تعلیم نزد
روند شود و گرم آنست که طالب علم بخندم تا سازد و در آنکه استاد بخندم خود خوا
مخص از وقت انانوار

ایرج و سلم و تور

فریدون سپید داشت که ایرج و سلم و تور نام داشتند

بخت جاندار هر سه پسر
سه خسرو نژاد ارژن تاج زده

ببالا چو سرو و برنخ چون بهار
هر چیز مانده شمشیر

فریدون در پایان زندگانی کشور خویش را بین آن سه پسر تقسیم کرد

نصفه چو بیرون کشید از نهان
به تیره کرد آفتاب دیدن جهان

کلی را هم و خاور و دگر ترک و چین
موم دشت گردان ایران زمین

نخستین سلم اندرون بگریه
همه را موم و خاور مرا و را گریه

و گرتور داد و توران زمین
در اگر و سلا و ترک کان و چین

و آن پس چو بخت یارج رسید
مرا و را پدر شهر ایران گریه

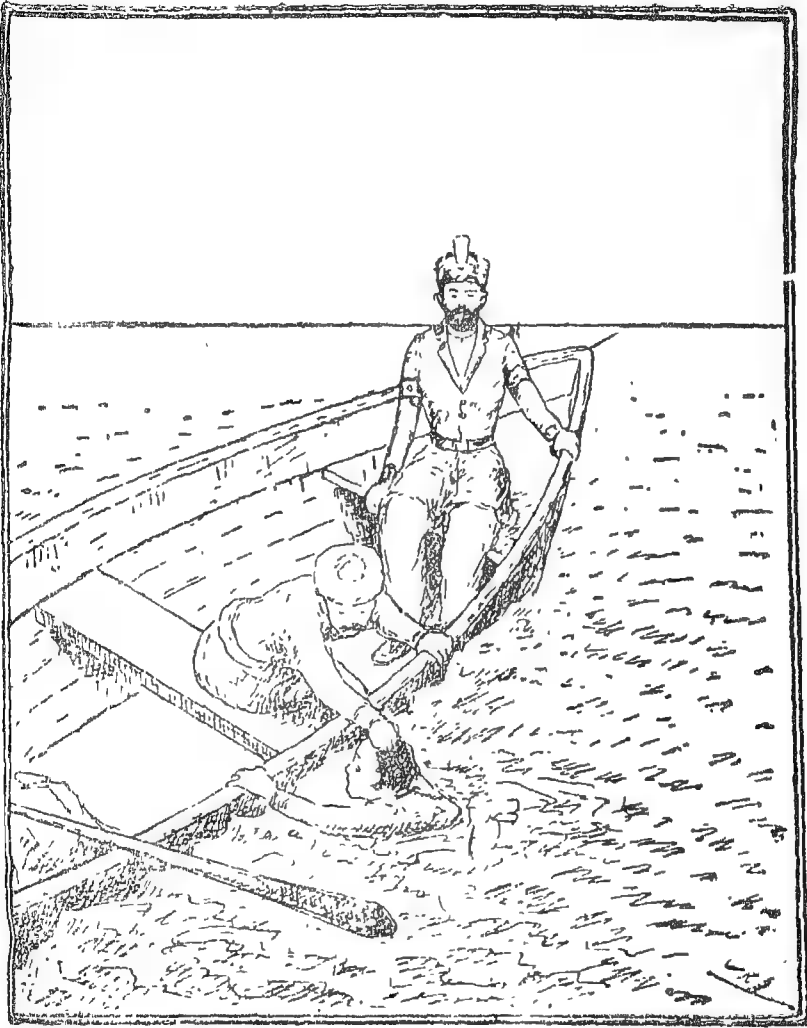
چون ایران بهره ایرج که کوچکتر بود گردید سلم و تور بروی رشک بردند و پیغمبی داشتند

و کله آئینه بفریدون فرستادند فریدون دل آزرده گشت و ایرج را با نامه پند و اندرز

نزد سلم و تور فرستاد سلم و تور از فرمان پدر سر به سجده و ایرج را هلاک کردند

و شاه با زشاهان فرود می آید

و این نژاد را - شبیه مانده - بخش قسمت - انتخاب کرد -



حکایت
پادشاه و غلام محبی و حکیم

حکایت

پادشاهی با غلام عجبی در کشتی نشسته بود غلام دیگر بار دریا ندیده بود و محنت کشتی نیاز مبرور
مگر به وزارت می آغاز نهاد و لرزه بر انداخت و چند آنکه ملاطفت کردند آرام نگرفت
بلکه رهش از او منتقض شد هیچ چاره ندانستند حکمی در آن کشتی بود ملک را گفت اگر
خواهی من را در این طریق خاموش کنم ملک گفت خایت لطف و کرم باشد

حکیم بفرمود تا غلام را بدریا انداختند و پند نوبت غوطه خورد پس مویش برفتند و
تو یک کشتی آوردند در کشتی در آن نیت و سیردن آمد و بگوشه قرار گرفت بگرا
حب آمده گفت در این چه حکمت است حکیم گفت ای خداوند او اول محنت کش
شدن نشیده بود و قدر سلامت کشتی نمیدانست و همچنین قدر عاقبت کسی داند که
گرفتار آید

مشتاق من است آنکه بنزد یکس کشتی

ای بر ترانان جوین خوشنمای

نواب آدل کاستان سعدی

چهارم از روزی - - - - - نیت - - - - - و بنا بر کشتی - - - - - تنه درستی

آب

در قدیم حکما آب را بسیط میدانستند و آنرا یکی از چهار عنصر می شمردند ولی در تئوری اخیر
 علمای شیمی آنرا از راه تجزیه و ترکیب دریافته اند که آب جسمی مرکب است و از دو بخار آتشین
 و هیدروژن بوجود آمده است

آب در عالم هیچگاه خالص یافت نمیشود بدیننی که در آب علاوه بر دو عنصر اصلی اکسیژن
 و هیدروژن مقدار کمی مواد دیگری و املاح معدنی و گازهای مختلف نیز هست
 آب بی مزه و بی بو و بی رنگ است ولی چون در جایی بمقدار بسیار جمع شود کبود بنظر آید
 هرگاه آب مزه یا بو یا رنگ داشته باشد بواسطه مواد خارجی است که در آن وارد
 شده است

آب خالص در صدد درجه حرارت بحدش میآید و چون بدرجه صفر رسید یخ می بندد
 و خواص آب یکی است که بسیاری از اجسام مانند نمک و قند و غیره در آن حل می شود
 در آب دریا مقدار بسیاری نمک طعام و آنکه کمی املاح دیگر حل شده است بدینجهت
 مزه آن شور و تلخ است

در آینه بعضی جبال چمنهای آب معدنی میجو شد آب این چمنه ها از طبقات مختلف زمین
 میگذرد و مقدار بسیاری املاح معدنی در آن حل میشود

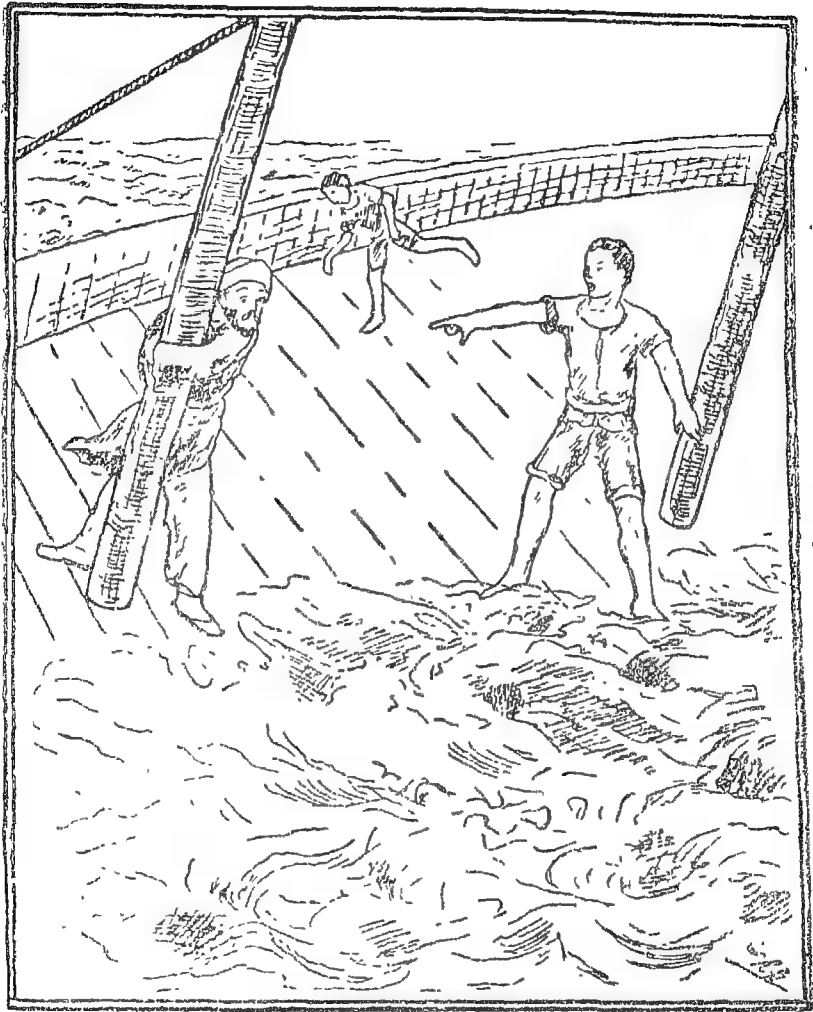
آب معدنی را با قوام بسیار تقسیم کرده و هر یک را با نام می که در آن مخلوط است نامیده
مثلاً آب معدنی که دارای املاح گوگردی است آب گوگردی خوانند
بعضی آبهای معدنی چون از اعماق زمین بیرون میآید و به حرارت آن بیش از درجه ۱۰۰
درجه می رسد اینگونه آبها را آبهای گرم می نامند

آبهای معدنی از جنبه شیمیایی و فیزیکی و طبیعت و کلی بعضی آنها برای منافع بسیار دارند
و امراض متعددی بسیار میفروشند و طبیبان معتقدند که در این آبها تجزیه میکنند و کلی
فیزیکایان این فواید را از آن میفروشند

آب آشامیدنی باید صاف و سرد و بی بو باشد و شور یا شیرین یا بد مزه نباشد
یکی از فواید خوبی آب آنست که صوابون در آن خوب کف میکند و خلالتی و بشوری پیدا
نمیکند

۵- بی جزا و ساد ۶- نمک ۷- جی است که املاح نجار باشد مانند جی ۸- من شده

۵- طبقات پائین ۶- محلول ۷- اجازه میدهد



حکایت
مردنخوی دشتیان

مرد نحوی و شیبیان

مرد بشتیبان نمود آن خود پرست	آن کی نحوی بکشتی دزشت
گفت نیم عمر تو شد برون	گفت حج از نحو خواندی گفت لا
یک اندم گشت خاموش از جواب	دل شکسته گشت شیبیان ز تاب
گفت شیبیان بدان نحوی بند	با کشتی را بگردابی نهند
گفت فی از من ترسباجی مجو	حج دانی است تا کرون بگو
ز آنکه گشتی عنبر قی در کربلاست	گفت کل عمرت ای نحوی فاست

دشمنی بر روی

۱۰۰ ۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰
بر از خوشی دهم ۳ - شکاران ۵ - شکاری

دوست

بیکر در دشمن توان کرد دوست	بعد سال یکدوست آید بدست
که تا در غم آرد مهرت بجای	چو دوست رسد دوستان را بپای
که خشم و خنجر کنی پدید آردشون	چو دوستان را بمهر اندون

دشمنان

مستوحش

از سر پشیمان

آه دهان بچسبی که اور منو چرمایند به نیا که چو نه چهر بزرگ شد فریدون

تخت و تاج ارج راه و واکذار

نیاتخت زترین و گرز گران

بکشد و گنجبای محض

چو اسبان تازی بزرین تانم

گمانهای چاچی و تیر خدنگ

بسلم و تور آمد این آگهی

چه آگه شدند آن دو بیدار

دل سر و بیداد شد پر نیب

منو چرخ و خواهی پدر با سلم و تور جنگ کرد و آند و در مغلوب ساخت

چو شب تیره شد تور با صد هزار

ز گرد سواران هوا بست تیغ

و لشکر یکجا شده سخت کوش

شب تیره و روی نامون چو قهر

به و داد و سپهر و تاج صران

همان تخت زترین تیغ و کمر

چو شمشیر بندی بزرین نیام

سرمای چینی و ز بزمین خاک

که شد روشن آن تاج شامش

ز کار منو چسپه و حال پدر

و دختر عیبرت سوی نشیبت

میاد که بسته کارزار

چو برق درخشنده پولاد تیغ

بگردون در افتاد و بانگ و نعره

ز بهر سو میاید باران سپهر

چو تور آهنگان دید سرشته شد
 عنان را پیچید و برکاشت روی
 آفتاب از پس اندر نوچهر شاه
 یکی نیزه انداخت بر پشت او
 رسید انگشت^{۱۲} در شاه و دم
 بجستی برادرز بهر کلاه
 یکی تیغ زد بر بزرگ^{۱۳} گزندش
 پس از هلاک سلم و تور فریدون از سلطنت کناره گرفت و فرمانروائی را بنوچهر^{۱۴}
 فرمود تا پس نوچهر شاه
 پشت خودش تاج بر سر نهاد
 چو دینشیم شاهی بس بر نهاد
 بداد و بخشش هم ببرد انگلی
 نوچهر پس از چندی درگذشت و نوذر پسر او پادشاه گردید
 نوذر بدست افراسیاب کشته شد و پس از کشته شدن او زو^{۱۵} و بعد از او گرشاسپ
 بر تخت سلطنت نشست

به انت کش بخت برشته شد
 بر آمد ز لشکر یکی بای اوی
 رسید اندر آن نامور کینه خوا
 خون را شد خجرا زشت اوی
 خروشید کای مردید اوشوم
 کله یافتی چند پونی براه
 بدو نیمه شد خسروانی تمش
 پشت از بر تخت زر با کلاه
 بسی چند و اندر زها کرد یاد
 جان را سر اسیر همه فرود داد
 بیسکی و پاکتی و فرز انگلی

اگر شب آخرین پادشاه پیشدادیت
مستم در زمان سلطنت منوچهر از مادر متولد گردید

شماره شانزدهم فردوسی است

- ۴- خاندان و خانواده ۲- چه که پدر یا پدر مادر باشد ۳- بزرگ و بگین ۵- براف زین و بجام و ص
۶- قمارب ۷- خلاف ۸- کانهانی که در شمس چاه سازند ۹- نام درختی است که پوست
۱۰- و از آن نیز بزرگ سازند ۱۱- نیزه کوچکی که سر آن دو شاخ باشد ۱۲- ترس و بیم ۱۳- پستی ۱۴- سبزه
۱۵- سخت کوشنده ۱۶- ادا و بستی سیاه ۱۷- که او را ۱۸- برگردانند ۱۹- حله گمان و مشت با آن
۲۰- نزدیک ۲۱- پهل ۲۲- بدست خود در تاج بر سر نهاد ۲۳- تاج ۲۴- زور را در تاج
۲۵- نخل

نخشایش

پدر بزرگان دل ندارد پادشاه
هر جای نخشایش از دل بیار
مگر تو درون همیشه نگرده بداد
مگر تا کسی چون کند روزگار
منم نران و گریه تازه کنی
از گشت شبانه راسدی
۱- میخ و سختی



جاسته اولی و فرعی

جهات اصلی و فرعی

همچنانکه در محل خود می بینید که آفتاب با ادا ان از طرفی طلوع و شامگاهان در طرفی
مقابل آن غروب میکند

طرفی را که آفتاب طلوع میکند مشرق و طرفی را که غروب میکند مغرب می نامند
همچنان با سیستم که دست راست ما بطرف مشرق باشد و بروی ما شمال است
پشت سر ما جنوب

شمال و جنوب و مشرق و مغرب را چهار جهت اصلی می نامند
در نقشه های جغرافیائی چنان معلوم است که شمال را در بالا و جنوب را در پایین و مشرق
در طرف راست و مغرب را در طرف چپ قرار میدهند
چون جهات اصلی چهار جهت دیگر فرض کرده اند و آنها را جهات فرعی بنواهند
جهات فرعی عبارتند از

شمال شرقی و شمال و مشرق

شمال غربی و شمال و مغرب

جنوب شرقی و جنوب و مشرق

جنوب غربی و جنوب و مغرب

کار

بهر آید و نه خوردن و نه زنگ در کار
 همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

آدمی در زندگانی محتاج غذا و لباس و سکن است و فراجم آوردن اسباب
 زندگانی بر حمت یک تن میسر نشود بلکه جمعی کثیر باید بجا دهند یکدیگر کار کنند تا زندگانی
 بخوشی بگذرد و مثلاً آدمی برای غذای خود محتاج گندم است و تحصیل گندم موقوف بر
 آن است که زمین را شیار کنند و در آن گندم بنیثانند و بوقت حاجت آنرا آب
 دهند تا سبز شود و خوشه کند آنگاه آنرا در کنند و بکوبند و دانه را از کاه پاک سازند
 و چون گندم مصفا شد باید آنرا با سیاه دانه و کراتا عاقبت از آن مانی خفته شود و بمهر

و نه
 هر کسی نخواهد بنشینانی جمله این امور و آنچه آدمی را در امر معاش لازم است انجام دهد
 و در کارها و بعضی از این شغلها هم وفا کند و اگر فرضاً وفا کند انجام این همه کار مدتی زیاد نخواهد
 و در این مدت بی غذا و لباس و سکن چگونه زندگانی تواند کرد پس باید دانست که آدمی را
 به تنهایی زندگانی غیر ممکن است و باید جمعی کثیر در مکانی گرد آیند و هر یک شغلی مشغول باشد
 یکی آشپزی کند یکی بزرگاری یکی مافروانی یکی نساجی یکی خیاطی یکی بنایی و هر یک از

علی خود آنچه بیش از قدر حاجت تمییل کرده بدگران بفروشد و از قیمت آن استیغافی نکند
که بدان احتیاج دارد و از دیگران بخرد و از بیخاست که نگاشته اند بزرگس باید کار کنند
تا نفع نانی بدست آید

۱- مکن ۲- باری ۳- بسته ۴- پاک ۵- پانندی

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرده
اگر بخوابید کار کرد و نادانان با شما پیشه و هنری آفتاب کنید که برای مردم سودمند
در آغاز هر کار تمام لوازم و اسباب پیشرفت را انجام آورده و ساخته آنگاه
مشتروع بکار کنید

کاربر که بدان اقدام کنید بایستی با امانت و وقت بپایان رسانید
همیشه فایده و نتیجه کار را در نظر داشته باشید تا بر نشاط و جبهه شما بیفزاید و در شوق
کار بر شما آسان گردد

در یکوقت چندین کار شروع کنید که غالباً همه را تمام خواهد ماند
یک کار را بخوبی انجام دهید آنگاه بکار دیگر بپردازید هرگز کار امروز را بفرود نیندازید
اگر فردا را نیندازد کاری است

از امروز کار می بینم و امان
چه دانی که فردا چه آید فردا

آهن چدن فولاد

آهن فلزی است سخت و کبود رنگ که در معدن خالص یافت نمیشود و غالباً با کوره
و سنگ های معدنی مخلوط است آهن خالص سفید رنگ است
برای بدست آوردن آهن شکلی معدنی را که آهن دارد استخراج کرده در کوره های
بزرگ و بلند میریزند کوره را آتش میکنند در اثر آتش و حرارت زیاد آهن آب میشو
د از سنگ جدا میگردد و لیکن باز خال که در کوره است مخلوط میشود و از آن فلزی معل
میاید که چدن نامت بعد چدن را در کوره های مخصوصی آب میکنند و خال آنرا میگیرند
آهن بدست میاید

و از آهن فولاد میسازند فولاد از آهن سخت تر و شکننده تر است برای اینکه فولاد
محکم و بادوام شود آنرا در کوره میگذارند و بعد در آب فرو میبرند
آهن بواسطه شکنج و سختی که دارد در ساختن بیشتر اسباب و آلات زندگانی و ماشینها
بکار میرود

از مینهای کوچک و قفس و میل و کلک و تبر و شمشیر و تاجرخ ماشینهای بزرگ از آهن
ساخته میشود

تیر در ساختمان خانه استعمال میشود

آهین را اگر در مکان تنگ بگذازند رنگ میرند

و رنگ آهین سرخ رنگ است

چرای اینک رطوبت آهین اثر نکند و از رنگ زدن محفوظ بماند آنرا از آتش می کشند

از فولاد قلعه اش و کار روغن و مقراض و سسته می سازند

چدن را برای ساختن پایه ای چراغ و مانند آن بهر صورت صیرافا می کنند

در روغن و در روغن

بزرگان بنده موده اند

پایه اخلاق ناستوده در روغن است

خمار از شراب خوردن تو به میکند در دوزخ دومی دست بر می دارد اما در غلغله

در روغن کفین باز نمی ایستد پس زنها را تا بخرانند از روغن بر می سپرد

در غلغله اگر بخورشید و ماه دست یابد پست است و اگر از هر چیز پاره و نهی

محرورم باشد از جند و آلا است

میکند در روغن دیگران باز گوید از جمله در غلغلیان است

دوست یاران دشمن انا

دشمن دانا که عسیم جان بود
 که دگر کی در بنگه آزادگان
 پای چو در راه مناسبت آن چهر
 شد نفسیر آن در سه بهالی او
 آنکه در راه و سحرین بود گشت
 نماند در از چو روز آتشگاه
 عاقبت اندیشترین کردی
 گفت بمانا که در این بهر آن
 چون که در ازین بهر دشمن نماند
 می پر رفت و خبر دار کرد
 هر که در او جوهر دانی است

بتر از آن دوست گناهان بود
 رفت برون باد و بهشت گناهان
 تو بهی کسی کرد و در آیه بهشت
 شک تر از حادثه حالی او
 بر بن چایش باید نشست
 با تویم از پدرش شعله
 دشمن او بود از ایشان یکی
 صورت این حال نماند نمان
 شست این واقعه بر من نماند
 تا پدرش چاره آن کار کرد
 بود همه چیزش توانائی است
 دشمن هر دو مقامی

۱- بمان ۲- دشمن ۳- بهر آن ۴- رفت ۵- شست ۶- چنان که

پنج قطعه و پنج اقیانوس
همک سطح زمین اچار قسمت کنیم سه قسمت آن آب و یک قسمت خشکی است که از آنجا
سکون گویند

خشکی روی زمین به پنج قطعه بزرگ تقسیم و بهر قسمت را بنامی موسوم کرده اند از آنجا
آسیا و اروپا و آفریقا و امریکا و استرالیا

آسیا و اروپا و آفریقا را بر قدیم و امریکا را بر جدید و استرالیا را بر جنوبی می‌نامند
آبهای روی زمین را نیز پنج قسمت کرده و هر یک را اقیانوس نامیده اند بدین ترتیب
اقیانوس کبیر و اقیانوس اطلس و اقیانوس هند و اقیانوس منجمد شمالی و اقیانوس

منجمد جنوبی
کشور ایران یکی از کشورهای آسیا و بنا بر این جز بر قدیم است و بواسطه خلیج فارس که
در جنوب آن واقعست با اقیانوس هند راه دارد
هند و امثال

هر که را صبر نیست حکمت نیست
هر که را شرم نیست ایمان نیست
هر که را باد آرد بادش برود

۲۳
نند و امثال

بر که تنه قاضی رفت خوشحال بر میگردد
گرهی که بدست و ایشود بدند ان نباید واکرد
ماه همیشه زیر ابرو میماند

یک ده آباد به از صد شهر خراب
هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار
گر بگرند بهر خواب می بینند

مروت شبیه مروان است
یک نجیب در دست به از ده نجیب
درخت

هر راهی را ابراهیم می پیموده اند

گذر پوست به باغیان می افتد

ماهی را هر وقت از آب بگیرند تازه است

یک دیوانه شکی چاه می اندازد که هید خاکی نشسته و آنقدر بیرون می آید

هر چه پول بهی آتش می خوری

هر که خشمش روی می کشد است

سیاوش

یگانه دس زنی داشت خوب چهر نام
 خوب چهره یگانه دس پیری آورد که اورا سیاوش نام نهادند
 چون ماه بگذشت بر خوب چهر
 جدا گشت اندر او کوکبی چون پری
 جهان گشت از آن خرد پر گشت گوی
 یگانه دس سیاوش را بر تنم سپرد تا اورا سواری و تیر اندازی بیاموزد در تنم سیاوش
 بر او بستان برد و در تربیت او کوشش بسیار کرد
 نشستن بر دوش بر او بستان
 نه بر پای نه نشستن بر سر
 سوار نیاید و تیر و کمان و کشتند
 سیاه شتر چندی در زان بستان بماند و فزون نبرد و این پادشاهی را از رستم بایست
 و بهدانی و لا و کردید پس از رستم بخواست تا اورا نزد پدر برد
 چنین گفت با رستم مهرش از
 کسی هیچ بر دمی و دل سوختی
 که آمد بدیدار شاهم نیاز
 مهرهای شاهانم آموختی

چو باید اکنون که بسیند ز من
بسند و آفرینش پیل من
متم خواش میادش را بپذیرفت ویرا بایران نزد یکاوس باز گردانید
خوایان بر شمشیر آیدند
چو آمد بر کاخ کاوس شاه
خروش آمد و برگش اندر راه
چندی نگذشت که سودابه زن یکاوس بر میادش رشک برد و از او نزد پدر برگ
گرد یکاوس بر پسر ششم گرفت میادش دل آزرده شد و بتوران نزد افراسیاب
رفت

افراسیاب میادش را بسیار خواست و دختر خویش فرکیس ابوی داد
پس از چندی افراسیاب پادشاهی قشعی از گندهار خود را میادش سپرد و گریز برادر
افراسیاب بر دلاوری و بزرگواری میادش حیدر و دوزخ افراسیاب رفته چنان
نشین ساز می و میبجوئی گردتا و در از شاهزاده ایران بدگان ساخت

به اندیشش گریز بدگان
پادشاه رفتی زمان تازان
بزرگوار زکشت اندر آیشتی
دل شاه تازان بدو آیشتی
پسین من تا بر آمد بر این روزگار
چو از در و گنجینه دل شهید
ات که گریز افراسیاب را بگشتنی میادش بدو آیشتی



داسلمان
جنگ رنم و انزلیا

افراسیاب سیاوش را بگنجه بخت

چون خبر ملک سیاوش بر دم ایران رسید نام گرفتند و برستم گهی دادند رستم سخت
نه انگین شد و برای خوخواهی سیاوش توران زمین لنگر کشید و با افراسیاب جنگ کرد

و در اشکست داده ملک توران را و ایران ساخت

که شد روزگار سپاهش تباد

بخاک اندر آید ز شست ببلند

بیزدیک سالاریتی فروز

ز مرگ سیاوشش جان شد مجروح

پراکند خاک از بر تاج و یال

دزابل برآی برآمد خروشش

و و دیده پراز خون و دل کنه جوی

پراز غم بیزدیک رستم شدند

بدین گین نهادم دل جان و تن

زمین راز خون رو و چون کنسید

بر دیده سیاوش دل آکنده ام

چو آگاهی آمد بکاوس شاه

همه جامه بدید و رخ را بکند

بسبب آگاهی آمد سوی نیرو ده

که از شهر ایران برآمد خروشش

پانخست بر کند رخسار زال

تنگین چو بشنید ز وقت جوشش

بازگشت کاوس بجهاد و روی

بجهاد شهر ایران باقم شدند

بدین چنین گنت رستم که من

ز دلها همه ترس برون کنسید

میران که تا در جهان زنده ام

نه توران بمانم نه افراسیاب
 مگر کین آن شهر یار جوان
 چه فردا بر آید بند آفتاب
 چنانش بگویم بگریز گران
 همه برگرفتند یکر خروش
 جهان شد پر از کین افراسیاب
 بستند گردان ایران میان
 بهیرفت تا مرز توران رسید
 هزاران نو نهدی رواند بر راه
 که آمد بکین رستم پهل تن
 پوشید افراسیاب این سخن
 ز کشور سراسر میان را بخواند
 چه لشکر مراد شد آراسته
 سپاهی بانند دریای آب
 از ایران چه بر شد ادای کوس

ز خون شهر توران کتم رود آب
 بنجام از آن ترک تیره روان
 من و گرز و میدان افراسیاب
 که پولاد کوبند آهنگران
 تو گفتی که ایران بر آمد بجوش
 بدریا تو گفتی بجوش آمد آب
 پیش اندر آن اختر گدایان
 که از دید که دید بانش بدید
 از نزدیک سالار توران پناه
 بزرگان ایران شدند انجمن
 غمگین از آن گفته های کین
 درم داد و گنج گهر برفشان
 بر ایشان چراگنده شد خوانده
 تنگ په بود افراسیاب
 ز گرد په شد جهان آبنوس

بسی نغمه و ناله کریم نای
 تو گشتی جی خون بار و سپهر
 و لشکر بهامون بسی تا خفته
 جان چون شب تیره تاریک شد
 چو رستم درفش سپه دایه
 بجوش آمده آن نام بردار کرد
 بر آویخت با کمرش از سیاه
 متحن بکین اندر آورد روی
 نگار زور و داند زاده بسته
 آهرا سپه نغمه برداشته
 بفریت گرفتند ترکان چو باد

بسی آسمان اندر آمد بجای
 پدرو آید بر سپهر بجای
 یکی از دیگر باز نشانته
 بهمان شب روز نزدیک شد
 برگرداد شیر ثریان بر دایه
 غنای را بخشش گنجینه
 و یکانشان رفتن بای آب
 یکی نیده زور سپه دایه
 بنیاد ازاد شاه بر نشسته
 شاه با بر اندر نشسته
 که رستم ز بازو بپایه
 شمار از شاهانه راوی است

۱- خورشید ۲- نمایان ۳- نام نامی است که کنون بستان برود ۴- در واقع بنام ۵- شیر ۶- خورشید
 ۷- بنام آستین منی چاک کردن ۸- پریشان کردی ۹- راجع ۱۰- نام نای سپه دایه ۱۱- نام
 ۱۲- بجای گذاشت ۱۳- محل ویران ۱۴- چنگ و قاصد ۱۵- ناله ۱۶- نمایان ۱۷- خورشید
 ۱۸- نام شد ۱۹- شیر و بزرگ ۲۰- دونه ۲۱- میرزا ۲۲- شگفت



کایت
جان مغرور و پست از نموده

حکایت

هوزی بغرور جوانی در راهی سخت ترانده بودم و شبانگاه بای گریه و نشت مانده
 پیرمردی ضعیف از پس کاروان می آمد و گفت چه خبری که نه جانی نقصان است گفتم چون
 مردم که نه پایی رخن است گفت شنیده که گفته اند رخن نشستن که دویدن و نشستن

یکه مشتاق منزلی مشتاب	پند من کار بند و صبر آموز
هوب تازی دو کث رود شباب	شتر بسته سرو و شب و روزه
	از باب ششم گلستان معنی

۵- زشتی ۲- دهنه پودن ۳- خوابی ۴- بنی خسته شدن است

۵- دویدن
عقل

عقل در راه حق دیش تو بس	عقل هر جا که خلیل تو بس
عقل شایسته دیگران خشم اند	زانکه در مرتبت عقل کم اند
عقل خود کارهای بد نکند	هر چه آن ناپسند خود نمکند
عقل را چون بیافتی بنواز	از دل خویش جایی او بر سیاه

۱- درینما ۲- بار ۳- شکر و سپاه



درخت کاکانو

کاکانو و شوکلات

کاکانو دختی است که در ماکب گرم امریکای جنوبی پیدا می‌شود.
دخت کاکانو خیلی بلند است و گاه به پنج گز ارتفاع می‌رسد و مانند بادام دارای پوست
سختی است که دانه در آن جای دارد.

برای اینکه دانه از پوست جدا شود کاکانو را در روی آتش بریان می‌کنند و پس از
بریان شدن آنرا می‌سایند تا نرم شود.

اگر کاکانو را بمقدار کم در آب می‌ریزند با قند می‌جوشانند و برای تقویت مزاج می‌خورند.
شوکلات را از کاکانو می‌سازند بدین ترتیب که کاکانو را نرم ساخته بر قطعه شکلی که
گرم کرده اند می‌ریزند و مالش می‌دهند تا برون نشیند و خمیر شود بعد مقداری قند
داخل آن می‌کنند و باز مالش می‌دهند تا خمیر سخت و دانه‌کی چسناک شود این خمیر
اگر ما گرم در قالب می‌ریزند و چون سرد و سخت شد از قالب بیرون می‌آورند و در

درقه‌های نازک قلعی می‌چینند تا هم پاکیزه و هم عطر آن محفوظ بماند.
قرص شوکلات را گاه بهمان گونه که هست می‌خورند و گاه در آب یا شیر حل می‌کنند و در
وقتی می‌جوشانند و آنگاه می‌آشامند.

اشوکلات خوراکی است سالم و خوش مزه.

مردم فرنگستان شوکلات بسیار می‌خورند و برای ساختن شوکلات ماشینهای شده
اختراع کرده اند.

پوست کندن و بودادن و خمیر کردن کاکائو و از قالب ریختن و از قالب بیرون
آوردن آن همه بامشین انجام میگیرد.

حکایت

از حدیثی روایت کرده اند که گفت در جنگ بزرگ بسیاری از مسلمانان شهید
یافتند من آب برداشتم و میان زخمداران که در میدان جنگ افتاده بودند رخم و
پیرغم خود را جستم و میرانسی می‌مانده بود و خواستم آب بدو دهم گفتم بشام ده
که از من شنیده تراست بنزدیک بشام رخم او نیز حواله بدیگری کرد که آب
بوی ده چون بسراور رخم جان تسلیم کرده بود بنزد هشام بر گشتم که آب باور ساختم
او را اینسر مرده یا قلم پس باین پس غم خود شمام او هم وفات کرده بود
یا ر خود را در نوشیدن آب مقدم داشته و هر سه شده در گذشتند

شش معنی از آنکه اول و یا شش معنی



زغن و گرس

زغن و کرکس

چنین گفت پیش زغن کرکس
که بود ز من دو برین تر کسی
زغن گفت از این در شاید گذشت
بیاتا چه بسینی بر اطراف دشت
شنیدم که تقدیر یک روزه راه
بگرد از بندی بپستی نگاه
چنین گفت دیدم حرکت باور است
که یک دانه گندم به آسمون در است
زغن را نماند از تعجب شگفت
ز بالا نماند سرور نشیب
چو کرکس بر دانه آمد خراز
گره شد بر او پای بند دراز
زغن گفت از آن دور دیدن چو
چو نیانی دام و بندت نبود
مردستان

۱- مرغ گوشت را که آنرا فیواج نیز گویند ۲- دشت ۳- صبر و قرار ۴- باین

۵- فرزند آمدن یعنی رسیدن و آمدن است

عاقبت اندیشی

هر آنکو بهر کار بپسند تو پیش
پشیمان نگردد و زکر و ایر خورش
بسته کار را چاره باید گزیند
که آسان تر برین چاره آید پدید
از گشتن به سیاه صدی

اصطلاحات جغرافیائی

کوه - برآمدگی بزرگ خاک که از زمینهای اطراف خود بلند تر باشد کوه یا جبل است مانند کوه دماوند و الوند

سلسله جبال - چندین کوه متصل بیکدیگر ارشته کوه یا سلسله جبال فیانند مانند سلسله جبال البرز در شمال ایران

کوه آتش فشان - کوه آتش فشان کوهی است که از دهانه آن آتش و دود و مواد گداخته بیرون آید

دره - قطعه زمینی را که بین دو کوه یا دو سلسله جبال واقع باشد دره می نامند جلگه - زمین وسیعی که کوه و تپه نداشته و هموار باشد جلگه نامیده میشود مانند جلگه در این در جنوب شرقی تهران

صحرا و کویر - زمین وسیع و هموار بی آب و گیاه را بیابان می نامند و اگر شور و نا باشد آنرا کویر می خوانند مانند بیابان لوت و کویر خراسان

جزیره - جزیره قطعه زمینی است که میان آب واقع باشد مانند جزیره قشم در خلیج فارس شبه جزیره - قطعه زمینی است که همه طرف آن آب باشد جزایک طرف

خلیج یا بستر آبی - چندین جزیره کوچک و بزرگ است که نزدیک یکدیگر واقع شده باشند

پند و امثال

مبذّر از نظرش خطای بد گمان
آرزوینخواه یک اندازه خواه

می برزد عرش از نام شقی
بر سر استیزه رویان خاک ریز
مؤمنان را بر دباشد عاقبت

میهان محنتان باید شدن
بی عصاکش چون بود احوال کور
نقش با نقاش چون نیز بگند
صفت مردانت از مردان کند
مرد آفرین مبارک بنده ایست
عذر احمق را نیشاید شنید
بهدلی از بسزبانی تیر است

مال حق را بجز با مر حق مده

در شنوی مولوی

۱- گمان ۲- آدم بدکار ۳- مردم بوج و تند ۴- نیکان ۵- زود رقت و غمیگز

کنجخسرو (از سنده کیان)

هوا سیاب پس ارگشتن ییادش خواست فرنگیس زن ییادش اینز کشت لیکن خوابش پیران
از خون او در گذشت

پس از ییادش کنجخسرو از فرنگیس بدینا آمد در شب تولد وی ییادش خواب پیران
فاد و اورا از ولادت کنجخسرو خبر داد

شب تیسرگون ماه پنهان شده
خواب اندرون مرغ و دام و دود

چنان دید سالار پیران خواب
کشمی برافروخته ز آفتاب

ییادش بر تخت وینگی بدست
با دوزگشی نشاید نشست

هز این خواب نوشین سر آزاد کن
ز فرجام گمشتی کی یاد کن

که روزی نو آیم و جشی نواست
شب زادن شاه کنجخسرو است

کنجخسرو با فرزند وی بدینا آمد تا خاک ایران را از دشمنان پاک کند ترکان را سرکوب
و ایرانیان را در عالم سرفزاری و سروری دهد

هز ایرانیان را در عالم سرفزاری و سروری دهد

هز ایرانیان را در عالم سرفزاری و سروری دهد

هز ایرانیان را در عالم سرفزاری و سروری دهد

هز ایرانیان را در عالم سرفزاری و سروری دهد

هز ایرانیان را در عالم سرفزاری و سروری دهد

چو شد هفت ساله گوسه فراد
 ز چو بی گمان کرد و از روده تیره
 ابی پرو چنگان کی نیرنگ شود
 چو ده ساله شد گشت گردی شرک
 حسین تبار آمد بر این روزگار
 بشان اندر آید ز که و در دشت
 که من زین سرافراز شیر یل
 همی کرد و بخیر آهو نخست
 کمون نزد او جنگ شیر زیان
 نباید که آید بر او بر گزند
 چو شنید پیران بخت بد و گفت

هنر نژادش همی گفت زلف
 ز بهر سو بر انگشت بر زه گره
 بدست اندر آهنگ بخیر کرد
 بجنب گراز آمد و در خم گرگ
 بیاد بفرمان آموزگار
 بناید و نزدیک پیران گذشت
 سوی پهلوان آدم با گله
 ره شیر و جنگ پلنگان نخست
 همانست و بخیر آهو همان
 ز من بنید این پهلوان بلند
 نماز نژاد هنر و ز هفت

زمانیکه کخسرو در ترکستان روزگار کرد گی میسر و ادضاج ایران پریشان بود
 سران مملکت از بد رفتاری کاوس رنجیده هر یک کناری گرفته بودند هفت سال
 بی در پی خشکی و قحط در ایران بروز نموده و مردم در نهایت سختی روزگار میگذرانیدند
 در چنین وقتی ایرانیان را از احوال کخسرو مرده امید مید سرگردگان ایران از میان رفت

لیوراکه پهلوانی نامی بود برگزیده و از پنی کخسر و تبرکستان فرستادند گو پس از بخت
سال بستجو عاقبت کخسر و درادر مرغاری بیافت

چنین تاب را آید بر این نهفت سال	شیان سوژه از تیغ و بنید و دال
خوشش کور و پوشش هم از چرم گم	گیا خورد گاهی و که آب شور
همی گشت گرد بیابان و کوه	برنج و بختی و دور از گرده
چو گویو دلاور بتوران زمین	همی گشت یکچند اند و یکمن
چنان شد که روزی پرانیدش بود	به پیش کی نامور بشه بود
بدان مرغنه از اندر آید درم	جهان حسه م و گور ا دل بنم
زمین سبز و جوی پر از آب دید	همه جای آرایش و خواب دید
فرود آمد و آب را در گذاشت	بخفت و همی دل برانیدش داشت
بسی بادل خویش اندیشه کرد	که من دور مانم ز خواب و زخورد
ز کخسر داند ز نیام نشان	چه دارم همی خویشتن را کسان
ولی پر ز غم کرد این مرغنه	همی گشت شه داشته خواست
یکی خنجه دید ز نشان ز دور	گی سه و بالاده لارام ^{۶۵} پور
ز بالایی او ^{۶۶} نتر و ایزدی	چمد آید و آید ^{۶۷} بخت و دی



کجخسرو و قلیس و کیه

تو گشتی میاوش بر تخت حاج
 بمی بوی شک آید از روی او
 بدل گفت کیو این بجز شاه نیست
 پیاده بدو تیسند بناد روی
 مگر دست شد بر در رنج او
 چو از چشمه کجمنه وادرا بدید
 بدل گفت این کرد جز گنو نیست
 مرا کرد خواهی سخی خواستار
 بدو گفت گیو ای شیه سر فراز
 بر آغم که پور میاوش تونی
 چنین داد پانچ ورا شهریار
 بدو گفت گیو ای جهاندار کی
 همه شاد و روشن بچیر تواند
 فرنگیس را نیز کردند یار
 صوی شهریاران نهادند روی

نشسته است و بر سر زینجاده تاج^{۷۵}
 بمی زیب^{۷۶} تاج آید از روی او
 چنین چهره جز در خوبگاه نیست
 چونک اندر آمد نزد یک اوی
 پدید آمد آن نامور گنج اوی
 بخندید و شادان دوش بردید
 بدین مرز خود زین نشان نو نیست^{۷۷}
 بایران برد تا کند شمشیر
 خود را بنام تو آمد نیاز
 ز تخم کیانی و با بشت^{۷۸} تونی
 که تو گیو گو در زمی ای نامدار
 مرا سر از ویدار و فرخنده پی
 بنادیده یک سر میر تواند
 نهانی بر آن برخسار دنگا
 فرنگیس و شاه ویل^{۷۹} جنگجوی

گیو و کخیر و دوزن گیس بر سه روی ایران نهادند افراسیاب چون این خبر شنید
بدنبال کخیر و شافت ولی بر آنهادست نیافت و کخیر و همراهان سلامت یاران

رسیدند

چو کخیر و آمد بر مهیار
بازین جهبانی شد آراسته
نشسته بر جای را شکران^{۳۸}
همه یال اسبان پر از شک و
چو کاوس کی روی خسرو بدید
فرو داد از تخت و شد پیش او
جوان جانجوی بردش نماز
چو کاوس بر تخت زرین نشست
بیاورد و بنامد بر جای خویش
برسید و بر سرش نهاد تاج
و بخش ز بر جده نثار آورد
بسی آفرین بر سیاوش بخواند

جهان گشت پر بوی درنگ و گنا
و روی بام و دیوار پر خواسته
مکاب و می و مشک باز غفران
شکر با درم ریخته زیر پی^{۳۹}
شترش ز ثرگان بُرخ بر چید
باید بر روی او چشم و موی
مگر آزان سوی تخت رفتند باز
مگرفت آزان دست خسرو بدست
ز گنج و تاج کیان خواست پیش
بگوسی شد از نامور تخت عاج
بسی گوهر شاهوار آورد
که خسرو بچهره جسته او را ماند

چون آن بزرگمی بسر بر نهاده
از او شاد و شید تاج و او نیز شاه
بگسترده گرد جهان و او را
بکنند از زمین بیخ بسپارد و او
هر آنجا که دیران بد آباد کرد
دل بگشاید از غم آزاد کرد
از ابر بهاری بارید غم
ز روی زمین رنگ برده و غم
جهان شد پر از خوبی و ایمنی
ز بد بسته شد دست اهریمنی
اشعار از شاهنامه در سی است

۱- نام سپهر از لنگر از سیاب ۲- تاریک ۳- جانور وحشی غیر درنده ۴- جانور درنده ۵- حقیقت
۶- آراتر و نوید آمده ۷- شوکت و شکوه ۸- دلیر و پهلوان ۹- برتر ۱۰- تیری بی پروا و پیکان بخت
۱۱- قصد ۱۲- شکار ۱۳- پهلوان ۱۴- بزرگ ۱۵- خوک ۱۶- ربا و بی بند ۱۷- خشمناک و قهرناک
۱۸- آتش ۱۹- آتش و شعله ۲۰- کمر بند ۲۱- کینه فرسوده ۲۲- تیغ و شمشیر و معنی تهنه ز کلاه هم
۲۳- است ۲۴- آفریده و نگین ۲۵- خوراک ۲۶- پسر ۲۷- شکوه و جلال ۲۸- نشان خردمند
۲۹- یاقوت ۳۰- آرایش و زینت ۳۱- تخت ۳۲- تند و سخت ۳۳- رنجش کم شد
۳۴- پهلوان و دلاور و بهادر ۳۵- هوش ۳۶- شجاع و دلاور ۳۷- نقش ۳۸- زینت و عجب
۳۹- مطربان و خوانندگان ۴۰- پای ۴۱- آتش ۴۲- نماز و نیت ۴۳- رعایت کردن
۴۴- فرمان ۴۵- خزینه و دود ۴۶- مشهور ۴۷- بجای ۴۸- پاک کرد ۴۹- بدی و عیب

پدر و مادر

جهان ای پسر که آفریدگار چون خواست جهان آبادان ماند پدر و مادر را مسبب وجود خود
که در فرزند واجب است اصل خود را حرمت داشتن و اصل او هم پدر و مادر است کمتر حرمت
پدر و مادر است که هر دو واسطه اند میان تو و آفریدگار تو پس خدا آنکه آفریدگار خود را
محرمت داری واسطه را نیز در خود را و حرمت بپایه داشت زنها را می پسر که پنج پل
پدر و مادر خود را نداری که آنهم دیگر اندک پنج پدر و مادر بسیار می گیس و باید پدر و مادر
چنان باشی که فرزندان خویش را خواهی با تو باشند مثل آدمی چون میوه است
پدر و مادر چون کوزه است هر چند درخت را تهدیش کنی میوه او نیکوتر و بهتر باشد چون پل
مادر را حرمت و احترامش داری و عداوتش این اشیان اندر تو مستجاب تر بود
و بخشنودی خدای نزدیکتر باشی

نقل مبنی از قاضی سنما گاه و سنما گاه

۱- آباد و محو ۲- محرم شردن ۳- باندازه یاقوت و استحقاق

۴- رسیدگی و موافقت پدر و مادر ۵- عزت و حرمت



کپاہ خوردو

گیاه خودرو

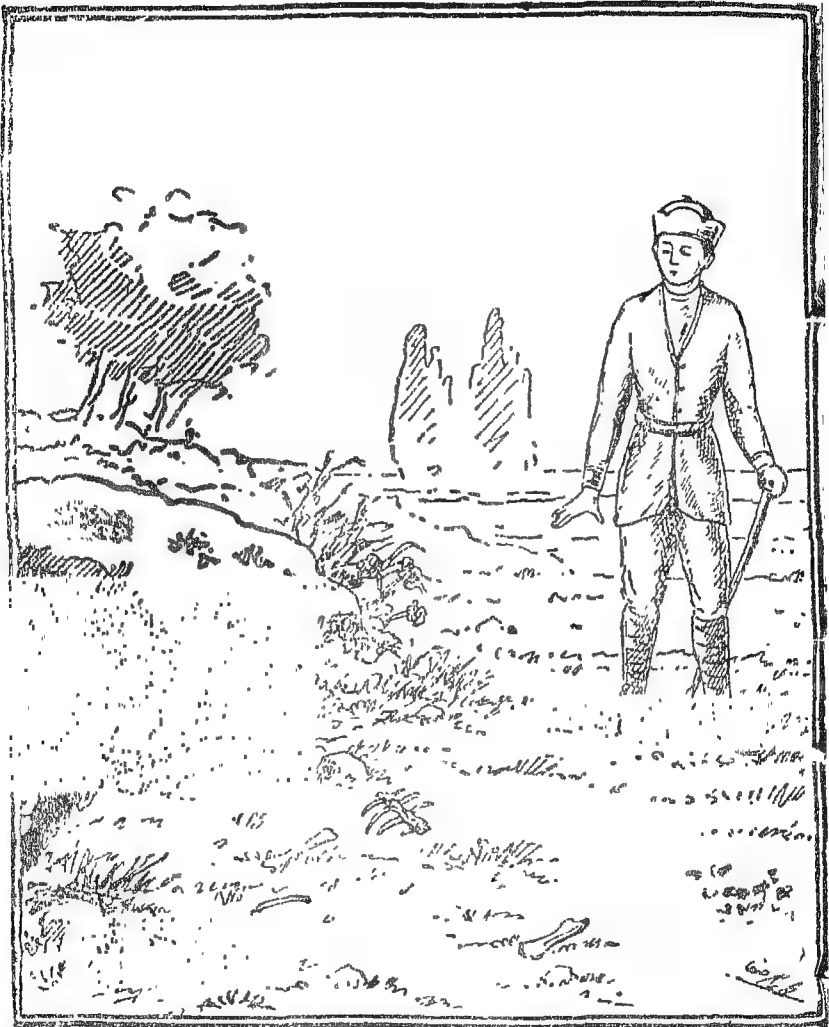
گیاه خودرو گیاهی است که انسان آنرا نکاشته باشد بلکه با دقخم آنرا با طراف میزنند
و یا شرات از محلی بجای میزنند و تربیت ابر و آفتاب در بهار بنه می شود
در باغ و بوستان و فراع اینگونه نباتات بسیار میروید و برای زراعت مضرت
کمترین ضرر نباتات خودرو این است که مواد غذایی زمین را که سبب رشد و نمو و غنای
میگیرد و نیز مانع رسیدن هوا و نور و حرارت خورشید بزراعت شود
بعضی نباتات خودرو زهرناکند

فراع یا باغبان باید اینگونه نباتات زیان آور را از باغ و دین برکنند تا آنکه زراعت از
تسبب محفوظ بماند
برخی نباتات خودرو بمصرف خوراک حیوانات اهلی می رسد اینگونه نباتات را از زمین
در تابستان خشک کرده انبار میکنند و در زمستان حیوانات خود میدهند

راستی

هوان که باشد دروغ است
هوان که باشد دروغ است
هوان که باشد دروغ است
هوان که باشد دروغ است

هوانی که باشد بریده زجای
هوانی که باشد بریده زجای
هوانی که باشد بریده زجای
هوانی که باشد بریده زجای



مکند و رو با و بی دست و پا

نخورتاوانی بازوی خویش

یکی روی دید بی دست و پای
که چون زندگانی بسر میبرد
در این بود درویش شوریده نکت
شغال بگون بخت را شیر خورد
و گمر و زباز اتفاق افتاد
یقین دیده مرد بیننده کرد
کزین پس کنجی نشینم چو مور
ز نخلان فرو برد چندی بحیث
نه بیکانه تیار خوردش نه دوست
چو صبرش ماند از ضعیفی و هوش
برویش درنده باش ای قفل
چنان سعی کن گز تو ماند چو شیر
نخورتاوانی بازوی خویش
بگیر ای جوان دست درویش پر

فرو ماند در لطف و صنیع خدای
بین دست و پای از کجا میخورد
که شیر می برد آمد شغالی بچنگ
بماند آنچه رو باه از آن سیر خورد
که روزی رسان قوت و روزی
شد و کسیر بر آفرینده کرد
که روزی نخوردند پیلان برود
که بخشده روزی فرستد غیب
چو چنگش رک و استخوان ماند پوست
زدیوای محرابش آمد بگوشش
میسند از خود را چو رو باه ش
چه باشی چو رو باه و امانده سیه
که سیت بود در تر از وی خویش
نه خود را بسفیکن که دتم بگیر

کسی نیک بند بر دوسری
 گنیک را سازد بخت خدا می
 از بوستان سدی

۱- در مهربانی و احسان خداوند تبحر مانده ۲- در این فکر خیال بود ۳- رنگ در اینجانبی جان اروا است
 ۴- شعله رنگ بختی پریشان خاطر ۵- گریبان ۶- تیار خوردن بختی غم خوردنت ۷- ناراست و نامرت

حکایت

آن یکی و اعطی چو بر سبب بدی	قاصدان راه را داعی شدی
دست بر میداشت یارب رحم را	مردمان و مفیدان و طایفان
مرد را گفتند کاین مقصود چیست	دعوت اهل ضلالت چو دیت
گفت نیکوئی از اینها دیده ام	من دعاشان برین سبب بگزیده ام
خجست و ظلم و جور چندان سختند	که مرا از سرنجشیر انداختند
چون سبب ساز صلاح من شدند	پس دعاشان بر من استای شدند
	از شنوی مولوی

۱- در این زمان ۲- دعاگو ۳- سرکش ۴- معمول و عام ۵- گمراهی ۶- بدی و پلیدی
 ۷- بدی ۸- خوبی ۹- شایستگی

اصطلاحات جغرافیائی

حسل - ساحل یا کنا قسمتی از خشکی است که متصل با قیانوس یا دریا یا دریاچه یا رود باشد
چمن - قطعه زمین مستور از گیاه و علف خود رو را چمن گویند مانند چمن سلطانیة درخت
مرتفع - چمن وسیعی است که چراگاه گاو و گوسفند و اسب و اشیال آن باشد
بجگل - زمینی است پر و مست که اقسام درختان نموند و نباتات گوناگون در آن
روئیده باشد مانند بجگل گیلان و مازندران

دریا - قسمت بسیار وسیعی از قیانوس که در داخل خشکی باشد دریا گویند مانند
دریای عمان در جنوب ایران

دریاچه - قسمت وسیعی است از آب که اطراف آن از خشکی فرا گرفته باشد مانند
خزر

خلیج - قسمت کوچکی است از دریا یا قیانوس که در خاک پیش رفته باشد مانند
فارس در جنوب ایران

باب - آب کم و وقتی را که بین دو خشکی واقع شده باشد و دو دریا را بهم
مماز و باب نامند مانند باب هرمز که دریای عمان را بخلیج فارس مربوط میکند
چشمه - محلی را که آب از زمین میجوشد چشمه گویند مانند چشمه علی در جنوب طهران

جوی - رشته آب باریکی است که در سطح زمین جاری باشد
 رود یا نهر - رشته آب جاری است که از بهم پیوستن چندین جوی تشکیل یابد مانند
 سفیدرود و درگیلان

شط - رشته آب پهنای است که از اتصال چندین رود بوجود آید مانند شط
 حکارون در خوزستان

مصب - محلی را که رود یا شط داخل دریا یا اقیانوس یا دریاچه شود مصب خوانند
 حکایت

دوستی بُردش سوی خانه خراب	نیک غریبی خانه میجست از شب
پهلوی من مرتور اسکن شدی	گفت او این را اگر تقنی بُدی
در میان داشتی حجره دگر	هم خیال تو بیا سودی اگر
هم بیا سودی اگر بودیت جا	در رسید می جهان روزی ترا
خانه تو بودی این معوی را	کاشکی معشور بودی این سرا
لیک ایجان در اگر نتوان نشت	گفت آری پهلوی یاران خوش است
آرشنوی مرای	

کینجسرو دزدانان
چون کجیر و تخت سلطنت نشست بخوخواهی پدر خویشاوش تبرستان لشکر کشید در این جنگ
پسداد لشکر ایران رستم بود

یکی از جنگهای معروف رستم جنگ با اشکبوس پهلوان نامی توران است
اشکبوس بدست رستم کشته شد و پس از وی چندین دیگر از سرداران توران نیز بدست
رستم گرفتار و کشته شدند و ترکان شگست یا قند افراسیاب در خود تائب مقامت
ندید و خاقان چین ابیاری طلبید لشکر چین نیز از ایرانیان شگست خوردند و خاقان خود
بدست رستم گرفتار شد

چپ لشکر چینیان را شکست
همه ره تنی بی سه انداختی
نه باخشم او پس را پائی بود
که خورشید تاریک شد بر سرش
که شد آفت بریل شیر کیسه
ز خون روی کشور ایشان شده است
خروششان و جوشان و دشمن درم

بشیر برد از زمان شیر دست
بر آنکه کجسره بر انداختی
تا با جنگ او کوه را جای بود
به انسان گرفتند کوه اندرش
ز بس نینده و خجرو گرزو تیر
همان بردگان زیستان شده است
یک زخم ده میزه کردی قلم



مکتبہ گریں رستم خاقان چین

ویران ایران پس پستِ او
 گزشته می دشتِ آور و گاه
 بنده آسمان چون زمین شد خاک
 چنین گفت رستم بایران
 جهان و مرشاه و خورشید و ماه
 هرگز نادر می ز ایران زمین
 هیچ پند که واریا نبند و چاه
 همه سوی خاکان خساوندی
 هرگز پندش پند هرگز نبرد
 همه را خردن چنانچه بر زمین و ماه
 ز خاک و آب و آتش و آید
 این است رستم و برادرش
 میا و دیو یک پهلوی سپید
 و را آور و بر خاک نه بدین خاک
 هرگز شاید بر رستم شست آورده

بکینه دل آنگاه در بستجوی
 تن و دست و سر و دگر و گاه
 ز بسد می آتی بر شده چاک چاک
 که بکسره بنید کین را میسان
 بخاک پیادش بایران سپاه
 هرگز نیست پذیر ز بسا لای چین
 خساوند و برادرش گاه
 همه و اندکی شاد و بخت و بخت
 ز خاک و آب و آتش و آید
 است آره و آره بر آید و آید
 خیم زار و گاه زمین گاه
 چرخ و آره و آره و آید
 خیم زار و گاه زمین گاه
 بنید آت بر رستم و بر خاک
 میران و آتش بر پست آورده

حکایت

و وقتی دو صوفی بهم می‌رفتند یکی می‌خجرت و با یکی می‌خندید بود آن خجرتی باک بی رفتی و در
جای که برسیدی اگر این بود و اگر خوف نیستی و بیاسودی و خستی و از کس
نپندیشیدی و خداوند خجرتیار با او موافقت می‌کردی ولیکن دانم در تخم بودی
تا وقتی بر سر چاهی رسیدند چاهی خوف بود و معدن دزدان آن مرد خجرتیار
چاه آبی بخورد و بنیاد و پای بکشد و خوش اندر خواب شد و خداوند پنج دینار
فی یارست خشن و آهسته با خوشی بگفت چکنم چکنم تا از قضا آواز چکنم آن یار بگو
این یار رسید بیدار شد و پیر گفت ای فلان چه رسید ترا چندین چکنم چیست مرد
گفت ای برادر با من خجرتیار است و اینجا می‌خوف است تو بخفتی اینجا و من
فی یارم نشستم و فی یارم رفتم و نیست و انم خشن خجرت گفت آن خجرتیار بمن
ده تا چاره کار تو کنم آن مرد در زد و در زد و در بست و اندر آن چاه افکند و گفت رستی
یار چکنم این نشین و این خجبت و این مرد
دختر از قضا بنامه

۱- تمام بیعت - ۲- مکه طاعتی است که در قدیم راجع بود است - ۳- جای من - ۴- ترسناک

۵- ترس - ۶- نیست و انت - ۷- علامه در اینجا معنی پول است

حکایت

چنان قطره‌ای شد اندر دشت
 چنان آسمان بر زمین شد بخیل
 جز تشید سر چشمه‌ای قدیم
 نبود می‌جسزه آرد میوه زنی
 نه در شاخ سبزه نه در باغ شمع
 در آسفال پیش آدم دوستی
 می‌گفت آدم کو قوی حال بود
 بدو گفتم ای یار پاکیزه خوی
 بفزید بر من که عقلت کجاست
 چو بینی که سختی بنایت رسید
 بدو گفتم آخر تو را باک نیست
 مرا نیستی دیگری شد باک
 نه که در بنجیده در من نقیصه
 که مرد آرد چه بر ساحل است ای رفیق
 که یاران فراموش گردند دشت
 که لب ترنگر دند زرع و نخیل
 مانند آب جز آب چشم تسیم
 اگر بر شدی دودی از روزنی
 مرغ بوستان خورد و مردم مرغ
 گردمانده بر استخوان پوستی
 خداوند جاه و زور و مال بود
 چه در ماندگی پشت آدم بگوی
 چو دانی و پرسی سؤالت خطاست
 شگفت بحد نهایت رسید
 کشد زهر جانی که تریاک نیست
 تراست بطراز طوفان چه باک
 که گردن عاقل اندر سیفه
 تیا ساید و دوستانش غریق

من آید سینه‌ای نیم روی زرد
نخواهد که بنید خردمند پیش
چو بینم که در دیش مسکین نخورد
نیم سینه‌ایان زخم زرد که

بکام اندرم لقمه زهر است و درد

۱- شهر تبرشام ۲- در خان خرو ۳- خشک شد ۴- مرغنه اردو
۵- شاخ دشت ۶- جب ۷- نهایت ۸- سختی ۹- تریاک یا تران منی یا زهره
۱۰- آبی است که علاج زهر بکند ۱۱- مرغ آبی ۱۲- آردک ۱۳- نان
۱۴- نیم سینه ۱۵- زخم ۱۶- محل دای که در ظرف آب نشیند
مکن خیره بازیر دستان شیر

چو پیره شوی خون دشمن میرز
برایشان خبر شوم مغرور چه
که ایشان بپاک مانده اند
خداوند را بختو بنده اند
مکن خیره بازیر دستان شیر
برایشان خبر شوم مغرور چه
که ایشان بپاک مانده اند
خداوند را بختو بنده اند
بگوشا بنامه اسی

۱- طالب ۲- مرز ۳- شوی ۴- بگوشا بنامه اسی ۵- شایسته

اصطلاحات جغرافیائی

کشور کثرت قتمتی است از زمین که مردمان آن دارای یک حکومت و سرور

یک قانون باشند مانند کشور ایران که قتمتی است از آسیا

بر کشور می برنجندین قمت میکنند - چنانکه ایران مہین غریز ما بدو استان

که شامل چل و نہ شهرستان است تقسیم گردیده

استان - استان قمت وسیعی است از کشور که مشتمل بر چند شهرستان

باشد

شهرستان - شهرستان قتمتی است از کشور یا استان که شامل شهر

و دهستانها باشد مانند شهرستان تهران و اصفهان



از نه یادِ خر کسی نیرنج
 پند و امثال
 یک تمام خراب چهل جابه دار میخواهد
 نایب شیطان است
 موش بوراخ نیرفت جاروب بدم بت
 از کور دیده بانی نیاید
 کارش نداند

نقد را به نیه عوض مکن
 فکر امر و ز آسایش فر دست
 قول مردان جان دارد
 کار را کی کرد آنگاه تمام کرد
 کریم درخت از خود درخت است
 صد کلاغ را یک کلنج بر است
 از نوکیسته ترض مکن
 هر که بامید بمسایشت گرنه میخواهد

کیخسرو
از سزایان

افراسیاب پس از گرفتاری خاقان چین از دیگر ایران توران باری خواسته
جنگ آمد این بار نیز ترکان در مقابل آتش تاب نیاوردند و شکست و پشیمان و و بفرار
گذاشتند ایرانیان در پی آنها شاقه گردید و راهی را هلاک و گردید و پی را و دیگر گرد و غبار
و امیر بسیار متوجه ایران شدند و افراسیاب باندگی از لشکریان خود و سرکرد

جان بدر برد و توران چندی با صلاح کار لشکر و پسته جنگ پر اختتام
بایران آورد و این بار کیخسرو و خود پهلای عازم میدان کارزار شده
سپاه و لشکر کشیدند صف
چو هر دو سپاه اندر آمد ز جای
یه شد ز گرد سپه آفتاب
و بس ناله بوق و بانگ سپاه
همی آب گشت آهین و کوه و سنگ
زمین پر ز جوش و هوا پر خروش
جهان سرسبز گشتی ابر برین است
بهر جای بد توده کوه کوه
همه جنگ ابر لب آورده گفت
تویشی که دارد و دشت پائی
ز یکان الماس و پر عقاب
ز گرد زبان اندر آن ز زلف
بدین تنگ و بهامون پنگ
شیر بر زبان را بدید کوش
مگر آسمان بازین دشمن است
ز گردان ایران توران کوه

جه بوم و بوزیر نسل اندرون
 هزان پس و لیوان افزایاب
 و لشکر بد انسان برآ و ختند
 چراغ خورشیدین بوق و کوس
 بیاد است با کادیانی درفش
 چه دیو دل از جای برخاستند
 چراغ ز آذر دگر میسر و دار
 بیابان بگردا و چون ز خون
 آتش و شمس و سوران و اسبان زرد
 دل که گشت بدرد می
 سربل تان و تن بی سهران
 خورشیدین خجرو تیغ تینند
 قه گشتی گوا بری برآمد میاه

چو کرباسی آمار داده بخون
 بختند بر سان گشتی بر آب
 چنان شد که گشتی برآ و ختند
 بیک دست خسر و سپهر اوطوس
 همه پهلوانان ز ترینه کفش
 چپ شاه ایران بیاراستند
 نبینند بد آنگونه کس کار و راه
 یکی بی سر و دیگری سرنگون
 زبانگ تبیره می برگزشت
 زمین با سواران سپرد می
 جز نگین گزهای گرگان
 می خست خورشید را و گیرند
 بیارید خون اندران در نگاه

و چراغ تیان همه جانفخ کردند افزایاب و ترکان قطعه پانپانده شدند سپاه ایران
 همه را میگویند افزایاب بکوه گرخت و در آنجا بدست لشکریان ایران گرفتار گردید

و بفرمان کخیز گشته شد

نخستد کشته‌های ترکستان را سراسر گرفت آخرین دشمنان ایران را بر انداخت
ایران را بزرگی بخشید و ایران را در دنیا فرمانروائی داد و پس از انجام اینکار
پادشاهی را بپادشاه سپرده خود از سلطنت کناره گرفت و روزی از نظر مانا پدید
چو از کوه خورشید سر بر کشید ز چشم جهان شاه شد ناپدید
بخشند از آنجا که شاهجوی بر یک بیابان نهادند روی
نخستد دیدند جانی نشان زره باز گشته چون بیشان
اشمار از شاهان فرود ای

۱- برای جنگ جوش خورشید آید ۲- قباب مرغی است که بر آند ده ساعتی بر جا میزند
۳- شیر شنگ ۴- دیو ۵- سه زمین ۶- میدان جنگ ۷- بزرگان

حکایت

آن یکی اسبی طلب کرد از پیر گفت مرد آن اسب آشتی بگیر
گفت آنرا من نخواهم گفت چون گفت او پس دوستش را
مخت پس پس میرود او سوی بن گفت دوشم اسبی خانه کن

از شنیدن آری

۱- اسبی که رنگ آن سیاه و سفید باشد ۲- سرکش

شرافت

شرافت خلقی است که انسان را سر بلند و آرجمند میدارد
 شرافتمند کسی است که نه تنها از کارهای نیکین برپزید بلکه از کارهای که موجب بیایی است
 و دوری گیرند

بر که خواه شرافت یابد باید عهد و پیمان و قول خود را محترم شمارد

فیت بر مردم صاحبسر	خدشی از عهد پسندیده تر
دست و پا در کمر عهد کن	مانشوی عهد شکن چه کن
سگ که وفائی بر یا نیستش	زاد منی به که وفا نیستش

انسان شرافتمند باید در کارها راسخ و ثابت قدم و قوی غریم باشد شستی و تریه
 و تلوش را بخورد و راه ندهد با اهل دانش و فضل و اختیار و یگان بنشیند از معاشرت
 فردایگان نادانان اجتناب کند قدر و اندازه هر کس شناسد در خطی نامیک
 و شرافت خاندان خود بگوید بیوض بخشد ولی بیوض نستاند
 شمار از نظامی است

د - کوشش - ثابت و استوار - دودلی - دورنگی و دورونی

۵ - نیکنان و خویان

حواشی پنجگانه

و تنان و ارای پنج حس است که بواسطه آنها چگونگی عالم خارجی را در مییابیم
 حواشی پنجگانه عبارت است از لامه و ذائقه و باصره و شامه و سامعه
 حس لامه - حس لامه در پوست بدن است انسان بواسطه این حس سردی
 و گرمی و خنثی و نرمی و درشتی و نعل اشیا را در مییابد حس لامه در پوست کف دست
 مخصوصاً در سراسر انگشتان بیشتر از دیگر اعضای بدنست
 حس ذائقه - حس ذائقه در روی زبان و سقف دهان است که بواسطه آن
 شور می و تفتنی و شیرینی و ترشی و مزه های دیگر را مییابیم
 حس باصره - آلت حس باصره چشم است که با آن همه چیزها را می بینیم
 حس شامه - آلت حس شامه بینی است انسان بواسطه بینی بوهای خوب و بد را
 میفهمد و از یکدیگر تشخیص میدهد

بنی را و دو سو راخ بدان مربوط میسازد

در بینی موهای بسیار کوتاه و نرمی است که میگذارد و گرد و غبار دارد و گلوله شود
 حس سامعه - آلت حس سامعه گوش است که بواسطه آن اصوات شنیده میشود
 در گوشش پرده بسیار نازکی است که آنرا پرده گوش یا صماخ مینامند

منه عیب خلقی فرومایه

جانی خسرو مند و فرزانه بود
 قوی در رفت بود و در نحو پشت
 یکی را بگشتم نه صاحب دکان
 بر آند سوژای من سرخ روی
 تو دردی بمان عیب بدنی هست
 قیاس بشود از من که روزی بقیشت
 گشت عیب جوئی بود و در شرف
 در عیب پنداری اندوخته
 چو بدنا پند آید است خود
 تنگداری از درویش
 قوی از این پند هر که را یکس
 از بوستان مدعی

که در خط چالاکت و مردانه بود
 ولی حرف شایان انگشتی است
 که اذنان پشیم ندارد فلان
 گزین جنس بود و دیگر گوی
 ز چندین بهر چشم عقاب است
 نمیدانند بهر هم نیکو بین
 بپایان از طاعت و عبادت
 که شریف شود و در این دنیا
 پس آنکه بهر عیب که بگویند
 یکی را بد و یکی را بد
 چو بینی زده و عیبش از رگ زده
 از بوستان مدعی

- ۱ - حافظ
- ۲ - زبور و سوره
- ۳ - چالاک و جلد ۲
- ۴ - اندیشه و دوا
- ۵ - کنایه از دریا است
- ۶ - طینت
- ۷ - فرد و خنجر
- ۸ - نیش

آسیا

اوضاع طبیعی

قطعه آسیا محدود است از شمال باقیانوس منجمد شمالی و از شرق باقیانوس کبیر و از جنوب باقیانوس هند و از مغرب به بحیرة احر و اروپا
آسیا بزرگترین قطعات زمین است و بیش از دیگر قطعات آباد شده و دارای تمدن
گرم دیده است

هوای آن در تقسیم و سمت شمال بسیار سرد و در جنوب بسیار گرم و در دیگر نقاط معتدل است
بلندترین کوهها در این زمین در آسیا دیده میشود و آن کوهالپس یا کوه است و در شمال
کوهالپس در آن کوهستان و در جنوب آن کوهها و در شرق آن کوهها و در غرب آن کوهها
مختص است به آسیا و آسیا را میگویند

در آسیا کوهها و دشتها بسیار است و در آن کوهها و دشتها و در آن کوهها و دشتها
چند دشتان و دشتالغریب در آن کوهها و دشتها و در آن کوهها و دشتها

چند دشتها و دشتالغریب در آن کوهها و دشتها و در آن کوهها و دشتها
آسیا و خلیج فارس در جنوب آسیا و در دیگر خلیجها و در جنوب آسیا
بحیرة کبیر در شمال ایران و قسمت از جبهه دریای آسیا است و در نوینین و کوهها و دشتها

پند و امثال

کافر هر را بگیش خود پندارد
 پشیمان نشد هر که یکی گزید
 عزت بقا است دولت بطمع
 کار و نیکان بد نیسجام
 حاقق آنست که اندیشه کند پایا را
 کسی بود خرم که تخی نشاند
 غرق بود کس مبهت تا بدگرایی پیش خلق
 خسته بود آنکه ز امر و عاقل میخورد
 نغمه‌ای خواهی ایدل با بدن صحبت دارد
 دانی که بانادان نشست
 هر که گوی صاحب و تان گیر
 خود و پنج چنین در سنگ
 مرد آنست که لب بندد و باز و بگشاید

اسکانیان

پس از آنکه در مملکت ایران نصیب یکی از سردارانش شد که سلوکوس نام داشت فرزند پسر
ایزدی در قی در ایران سلطنت کردند و آنرا سلسله سلوکید میگویند بساط فرما و انی این سلسله
به سبب اسکانیان برچیده شد سر سلسله پادشاهان اسکانی آشک نام داشت
آشک اول با سلوکید با جنگ کرد و آنرا شکست داد

پس از آشک جانشینان او با سلاطین سلوکید پیوسته در جنگ بودند تا رفته رفته آنها را
مغلوب ساخته و ولایات ایران را متصرف شدند و تشکیل سلسله اسکانی را دادند
سلاطین اسکانی مدت پانصد سال در ایران سلطنت داشتند و بعد از تشکیل دولت بزرگ
روم با آن دولت جنگهای نمایان کردند و این جنگها بیشتر فتح با اسکانیان بود
حضرت عیسی علیه السلام در زمان سلطنت فرما پنجم از سلاطین اسکانی بدینا آمده است
در شرح حال سلاطین اسکانی فردوسی در شاهنامه چنین گوید

نفت آشک بود از نژاد قباد	و گر گزشت پور بنسرو نژاد
و گر برادر از اسکانیان	چو پیشتر که بود از نژاد کیان
چو بزمی و چون در فرد بزرگ	چو آتش که بد نامد او شرک
چو زو بگذری نامدار دودان	خود نمده بارهای روشن روان

چون شست بهرام از اسکانیان بخشید مجنخی باز از انبیا
 در آنجا نذر دو ان بزرگ که از ایشان بکشت چنان گل
 از ایشان خبر از نام شنیده ام ز در نامه خسروان دیده ام

۱- در او شجاع ۲- در ایشان استخوان ۳- جدا کرد و رخت

حکایت

آوردند آنکه مردی گو سفند شده داشتی فراوان ویرایشانی بود سخت پارسا و پهلوان
 آن گو سفند از آنچه شیر بودی حاصل کردی و نیز یک خداوند گو سفند بودی و فرما
 نیم چندان آب در شیر کردی و شبان را ادا می گفتی برو بفروش شبان مرد و رایت
 کردی و پند می دادی که ای خواجه با مسلمانان خیانت مکن که عاقبت مرد می خانی
 نامحمود بود آن مرد سخن شبان شنید و چنان میگردد تا شبی با اتفاق آن شبان در راه
 گو سفندان بداشته بود و خود بر بندگی رفته بخت فضل بهار بود و بر گو و بارانی آمد
 خفیم و سیلی سخت بیاورد و درین رود که افتاد و آن گو سفند از آن جلد برزد و پلاک
 کرد

گفتی آن آب قطره قطره هم جمع شد تا که در سینه و روم

۱- گله گو سفند ۲- ناسته ۳- حای ۱۱
 ز قاصد نامه کاهن این

حکایت

هکذا ده رانشیندم که کوتاه بود و خیره دیگر برادرانش بند با او خبری بد و چشم بسته
در وی نظر کرد و پسر بفرآست دریافت و شرد خدمت بجای آورد و گفت ای پسر کوتاه
خود من به از نادان بلند نه هر چه بقامت شهرتیت بهتر

آن شنیدی که لاغری دانا گفت روزی با همی منم به

اسب تازی اگر ضعیف بود چنان از طویده خسر به

پدر بخندید و ارکان دولت چندی نه و دیگر برادرانش بجان برنجیدند
تا در سخن گفتند باشد حیب و هنرش نهفته باشد

بر پیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ نهفته باشد

شنیدم که در جهان نزدیکی ملک را دشمنی صفت روی نمود چون سگ از هر ده جانب

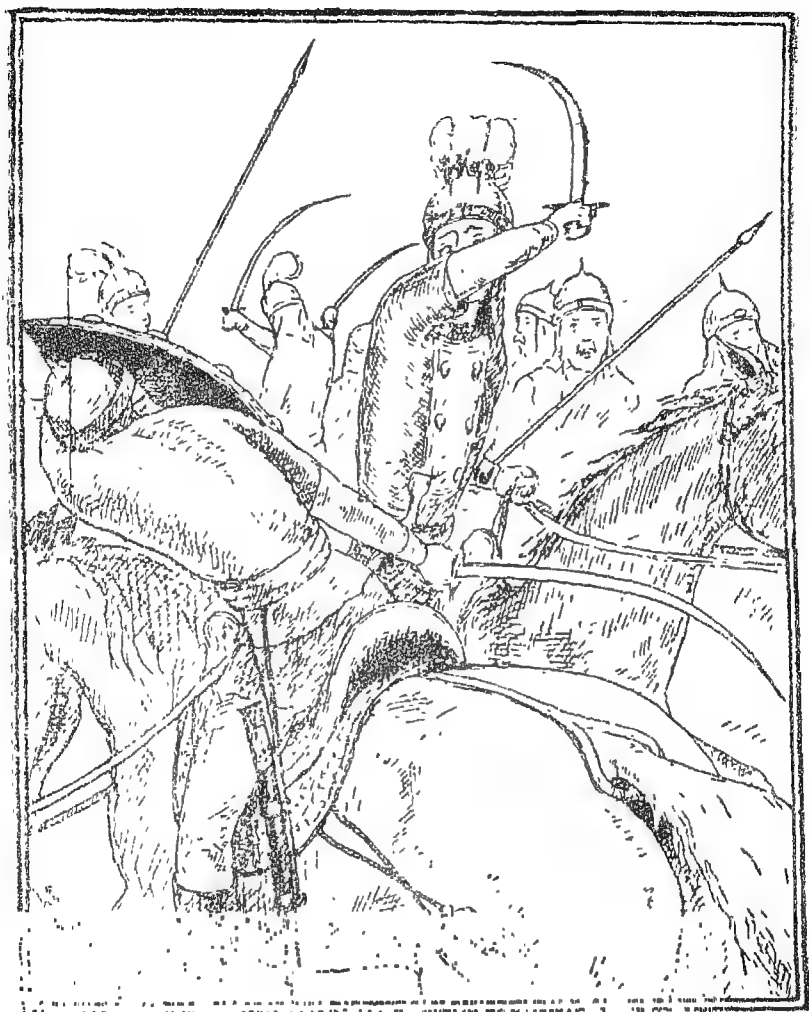
روی جسم آوردند اول کسی که اسب در میدان جهانید آن پسر بوده گفت

آن زمین باشم که در جنگ نیستی آن منم کاند در میان خاک خون نمی میری

حاکم جنگ آرد خون خویش بازی بکند روز میدان و آنکه بگیرد بخون نشکری

این گفت و بر سپاه دشمن زد و آتی چند از مردان کار دیده و بنده اخت چون پیش پدید

آید زمین خدمت بر میداد گفت



حکایت
ملکزاد و جنگ با دشمن

ایک شخص منت تیر غور
تا دیتی بهتر ننداری

اسب لا غریبان بکار آید
روز میدان ز گاه پڑاری

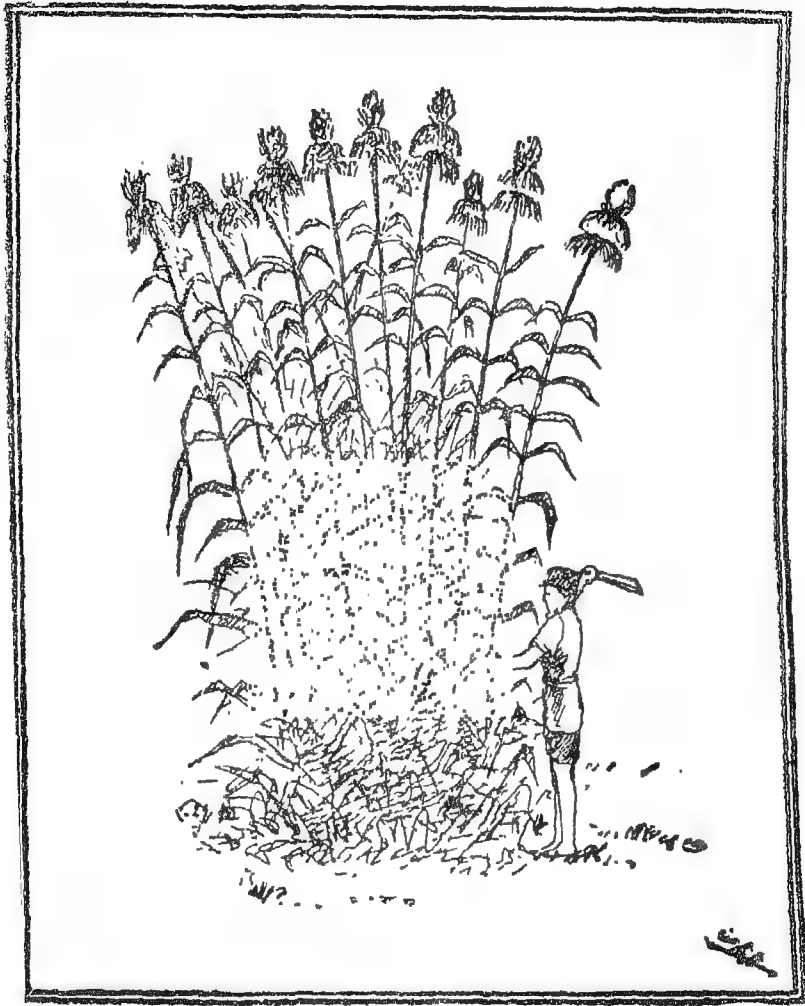
دوره اند که سپاه دشمن بی قیاس بود و سپاه ایران اندک جا حتی آهنگ نکرده
چند روز و گفت ای مردان بکشید تا جائه زنان پوشید مواران بگفتن
و تو ز یادت گشت بیکار حله کردند شنیدم که در همان روز بر دشمن طغریانقه یک
مرد پیش بوسید و در کنی گرفت و هر روزش نظرش کرده تا و یهید خویش کرد برادرش
حد برده و زهر و طعاش کردند خواهرش از غرغ بیده و بر چه جسم زهر پخت
در یافت دست از طعاش باز کشید گفت محال است که هر زندان بر تیر و سوزن پای ایشان گیرند
کس نباید زیر پای بوم در هتای از جهان شود منتهی

چرا از این حالت گئی دادند برادرش اینخوانه و گوشمالی بواجب داد پس بر یک
از اطراف بلاد حصه معین کرد تا قیام شب و نزاع بر خاست که گفته اند ده در ویش ده
گیلی خشنید و دو پادشاه در آفتی بجنگند

نیم نانی که خور و مرد خدای
بذل در ویشان کنی دیگر
هفت اقلیم از گیس و پادشاه
چنان در بند تیلی دیگر

۱- فرد ۲- کجلی ۳- بر شیری ۴- بزگروه ۵- نادان ۶- عربی ۷- پنهان ۸- جنگ ۹- سخت ۱۰- فرم

۱۱- بیاض ۱۲- دیری ۱۳- فیه ۱۴- جند ۱۵- مرغی است که بیایکی فرستاده ۱۶- نابو ۱۷- بنزدان صفت ۱۸- کشور خشنید



اصاق سبز و نازک گندم کمی شیرین است

این شیرینی ماده قدیست که در بیشتر نباتات و میوه ها موجود است و همین ماده است که زنبور عسل آنرا از گلها گرفته بکند و میسرد و از آن صل میزند در مالک گرم یک قشم فی میروید که ماده قدی بسیار دارد و آنرا اینک میگویند قد را معمولاً از شکر و یا چغندر میسازند

برای ساختن قد شکر یا چغندر را خرد میکنند و شیر آنرا بوسیله فشار بیرون میآورند و چو شانند و صاف میکنند و پس از آن در دیگهای بزرگ میریزند و با دیگر میوچو شانند تا مقداری از آب آن تخیر شود و بایستی غلیظ که آنرا شربت مینامند باقی مانده از این شربت بطریق مخصوص نبات و شکر میسازند

برای ساختن قد معمولی شربت مذکور را با مقداری آب میجو شانند و گریسهای که موسوم بزغال حیوانیست در آن میسوزند تا رنگ آن سفید شود و آنگاه شربت صاف میکنند تا زغال حیوانی آن جدا شود و شربت صاف شده را جوش میدهند و چون بقدری که باید غلیظ شود در قابلهای مخروطی شکل میریزند شربت بتدریج در قابلهای صرد و تبدیل لبتند میشود

شده را برای شیرین کردن چای و قهوه و کاکائو و ساختن مربا و انواع نانهای قندی
بکار میبرند

شده را فاشتا و در بین خدا نباید خورد زیرا اشتها را کم میکنند و سوزش معده میآورد و بطور کلی
از افراط در خوردن شیرینی باید پرهیز کرد

سیرداری

چونکه اسرار ت نهان در دل شود	آن فرات زودتر حاصل شود
گفت منبر که هر که تر نفقت	زود گردد و با فرا و خویش خفت
و اند ما چون در زمین پنهان شود	متراد سرسبزی بتیان شود
نه از فقره گردن بزند می نهان	چو در شش کی یافتی زیر گان

از شنوی بروی

وفای معبد

و حده تا باید وفا کردن تمام	در نخواست ای گردد باشی سرد و خام
و حده کردن را وفا باشد بجان	تا به بینی در قیامت فیض آن
و حده اهل کرم گنج روان	و حده تا اهل شد سنج روان

از شنوی بروی

شرم

اشرم دل را سخته دارد و تن
 شرم باخده ترا بجنب آورد
 هر که را شرم گردد از ده دوری
 شرم باشد بلائی نگرانی
 مرد را شرم شرم روی کند

شرم بتناخت ز ما و ز من
 شرم رویت بنام و ننگ آرد
 بهر چه پرده ای منور می
 بهیث گزاف نگرانی
 خلق را خوب خلق و خوبی کند
 از جام هم به حدی

هـ پوشیدگی و خفت ۲ - ۲ - سخن یاده و باطل ۲ - گرانیدن بل کردن



اوضاع اقتصادی آسیا

آسیا سرزمینی است پر خیر و برکت که انواع محصولات معدنی و نباتی و حیوانی در آن حاصل می‌آید

در حلقه معاون آسیا معدن طلا و نقره و مس و زغال سنگ است که در سیبری و چین و ژاپون و هند بسیار است و دیگر معدن آهن که در بیشتر نقاط آن وجود دارد محصول نباتی آسیا در چین و ژاپون و ایران گندم و جو و در نواحی جنوبی برنج و در بیشتر پهنه و انواع ادویه و در عربستان قهوه است

در چین و ایران تربیت کریم ابریشم و بدست آوردن ابریشم معمول است از درختان جنگلی آسیا چوبهای قیمتی از قبیل آبنوس و صندل بدست می‌آید و از شیر و بعضی از آن درختان کتان و پنبه و صنایع عربی گرفته شود

در قطعه آسیا بواسطه وجود مراتع و چمنزارهای وسیع تربیت مویشی و اهلی ساختن حیوانات وحشی معمول و متداول است و یکی از منابع ثروت مردم آن قطعه است

محصولات حیوانی آسیا پوست و پشم و عاج و لبنیات است و در صنایع اهلی آسیا بیش از مردم دیگر قطعات است

مردم آسیا عموماً مصنوعات خود را با دست می‌سازند آسیا بیشتر کشورهای بسیار و بطن تجارتی را دار

نمونه و امثال

دست اندر یار نیکی کار زن
خوشتن کم بین خود غشته ه مشو
هر کس را بهر کاری ساختند
ز ابتدا ای کار خسته را بین
دست و پای میل کی خنجهان شود
بین بجز که ز کین دولت جستن است
صحبت احسن بی خوف که ریخت
دوستی با قاتل و با قتل گیس
سگر نعمت خوشتر از نعمت بود
نعمت حق را باید یاد کرد
فضل و رحمتی با نری بجده است
ما که میان گر کنی احسان سنده
هر که اوتن را پرستد جان نبرد

از مشنوی بر روی

سلسله ساسانیان

اردشیر بابکان

اردشیر بابکان نوسه ساسانی است که بر اردوان پنجم آخرین پادشاه
اسکانی خروج کرده

در جنگی که بین اردوان و اردشیر واقع شد اردوان مغلوب و کشته و سلسله اشکانی
منقرض گردید

گرفتار شد اردوان از میان بهادری نایب روضه دان

پس از کشته شدن اردوان اردشیر بر تخت نشست

وزرا بخاک شد سومی قیغون سیر تخت بدخواه کرده نمون

نمربته و گریزان بدست برآراسته جایگاه نشست

چون بزرگی بس بر نهاده چنین گفت بر تخت پیروزه شاه

که اندر جهان داد گنج من است جهان تازه از دست برخ من است

اردشیر با امپراطور روم نیز در جنگ شد و او را شجسته تخت داد

این پادشاه در ترویج دین زردشت و انرا ساختن آتشکده های ایران که در زمان

اسکانیان و بخرابی نهاده بود کوشش بسیار کرد

از شیر پادشاهی خود و خود و دوشی بخان جهان و نصیاح خود و خود و خوب است
از شیر بخانیم مردن پسر خود و شاه پور را به یگانه اندر زیند

بدان ای پسر کاین سرای فریب	خدا و کسی شادمان بی بیب
گفت این بن با شش دین خود	چو خواهی که روزت بهد نگذرد
هر آنکس که پوشش کند بر گناه	تو پذیرد و کین خود از وی خواه
چو خشنده باشی گر آشی شوی	بدانانی و داد نامی شوی
رخ مرد در آتیه دارد و از رخ	بندیش هرگز نگیرد و فروغ
بنده دامن کار امر و زرا	بر تخت نشان بد آموز را
بترس از بد مردم بدنهان	که بر بدنهان تنگ باشد جهان
چو خواهی که بتایدت یارها	بنده ششم و کین چون تویی پادشا
سخن بشنو و بهترین یاد گیر	گفت تا که ام آیدت و پذیر
مردان مرا شاد گردان بداد	که پیر و زبادی تو بر تخت دشا
	دشمنان را شادمانه فرو می است

۱- نام با تخت قدیم ایران ۲- بنی تخت را زینت ۳- لایه از دنیا ۴- بیم و ترس
۵- در خوابی ۶- عزیز ۷- ارشاد ۸- گناه ۹- بدامن ۱۰- تراجیح کند



کایت
بایزید و مادر

حکایت

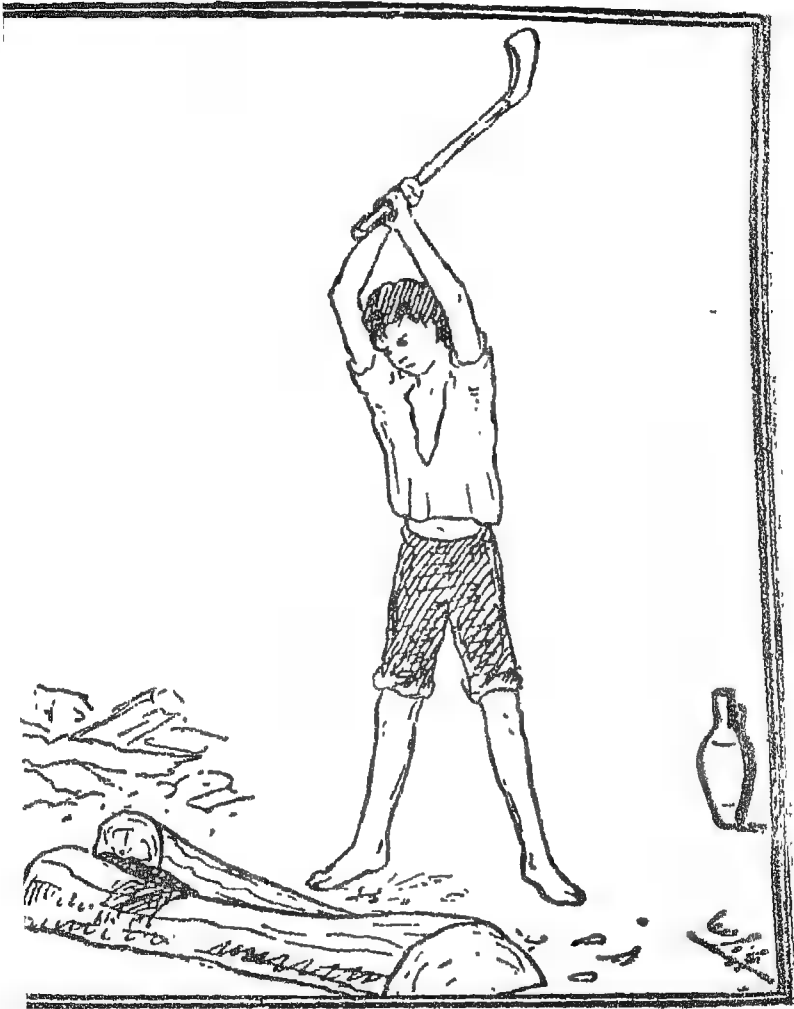
از بانی چو بطنای پر سینه چه کردی تا بدین مقام رسیدی گفت آن کار که پسین
کار امید انتم شنیده بود آن رضای مادر است آنچه در جلد ریاضت و مجاهده و
غربت و خدمت تجسم در آن یافتم که یک شب در از من آب خواست بر رخم تا آب
آرم و کوزه آب نبود و بر بسو رخم نبود در جوی رخم آب آورم چون از خواب بیدار
آگاه شد آب خورد و مرا دعا کرد که دید کوزه بر دست من فشرده بود گفت چرا دست
شما می گشتم رسیدم که تو بیدار شوی و من حاضر نباشم

مخلص از ذکره الاولیا شیخ حلقه

۱- نام یکی از عرفای بزرگ - سختی بردن در جادات دیگر - کوشش - بیخ بسته بود

حکایت

آورده اند که عمر بن عبد العزیز در زمان خلافت خویش شبی چیزی میوشت چون از شب بیدار
بگذشت روغن چراغ روی بقصان نهاد و همانی حاضر بود گفت اگر اجازه باشد بروم و قدح را
روغن چراغ آورم گفت همانرا خدمت فرمودن از فروت نباشد میمان گفت کینزک را که
خدمتگاه است آواز دهم تا بدین خدمت قیام نماید گفت از هر چنین کار راحت را بخواهی
و انسان کند نباید که پس خود برخواست و روغن چراغ آورده و در آنرا ریخت
مخلص از ذکره



مَرگت دوزنش

حرکت

بهداشت

تئیسیر آید از راه سه گاه در گوشه بنشیند از نزد و بیچگاه بکار بنزد زنگ میزند و کند میشود
انسان هم مانند تئیسیری است که برای قطع فصل کارهای این دنیا آغوده شده است
اگر حرکت نکند ناتوان و رنجور میگردد

کسانی که روزگار خود را به تبلی و تن پروری میگذرانند هرگز روی تند رشی نمی بینند
آقا مردمانیکه بازوان خویش را در کسب روزی بکار میسازند تند رست زندگانی میکنند
و خسر در از میانند

حرکت یا هیچ پاهای تن بد تراخت و نیرد مند میازد و گردش خورزانند میکند انسان را
بدن از تن طولانی عادت میدهد و جهازها ضمه را مرتب و منظم میازد
همچنانکه حرکت نکردن مضرت است حرکت بسیار نیز ضرر دارد از اینجا است که کمال استراحت
نیز مانند حرکت از ضروریات زندگی شمرده اند

هر کسی باید پس از کار کردن قدری استراحت کند و بدین راه حال آراش و سکون
نگاه دارد

شخص عاقل باید شبانه روز خود را بچندین قسمت تقسیم کند بعضی بکار و بعضی را با سایش بگذراند
از فوائد که برای حرکت شمرده شد بفرماید و منافع ورزش میتوان پی ببرد

آدمیت

زن آدمی شرفیت بجان آدمیت
 اگر آدمی محشم است و دمان گوش نمی
 تحقیقت آدمی باش و گزند مرغ باشد
 مگر آدمی نبودمی که اسیر دیوانی
 اگر این درنده خونی بطیقت میرد
 مرد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند
 بفضیلت آدمی شود بخوشی تن که سدی
 نه این با سر ریاست نشان آدمیت
 چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
 که همان سخن بگوید بزبان آدمیت
 که فرشته رده ندارد بجان آدمیت
 همه عمر زنده باشی بروان آدمیت
 بجز که تا چه حد است بجان آدمیت
 هم از آدمی شنیده است بجان آدمیت
 از طبیعت با سدی

۱- با شرف ۲- میان نقش دیوار و انسان چه فرقات ۳- از روی راستی ۴- شیطانی
 ۵- شرف و طبیعت تر ۶- جان ۷- انداز

وفای عهد

منکر تو بد آن که ز دفتون آید مرد
 در عهد نخواهد کن که چون آید مرد
 از عهد شد عهد اگر بد آن آید مرد
 از هر چه بمان بر می فروزون آید مرد
 از سنای

۱- پسر ۲- اگر مرد همه خود ناکند

اوضاع سیاسی آسیا

آسیا نمیدود و هیون جیقت دارد
 مردم آسیا اغلب از نژاد سفید یا زردند
 سفید پستان در هند و افغان و ایران و اغلب زرد پستان در چین و ژاپون
 سکنی دارند
 در آسیا مذاهب و ادیان مختلف رواج دارد و مهمترین آنها دین مبین اسلام
 و کیش برهمنها و بودا است
 بیشتر اهالی چین و ژاپون و هند و چین بت پرستند و اکثر سکنه هند وستان بنی
 مذاهب اسلام و برهمنها و اغلب مردم ایران و افغانستان و عربستان و آسیای
 صغیر مسلمانند
 زبان مردم آسیا نیز مانند مذاهب آنها مختلف است
 مهمترین زبانها نیکه در آسیا بدان تکلم میشود زبان چینی و هندی و عربی و فارسی
 ترکی است و شکستین این زبانها چینی است
 بیشتر کشوری آسیا دارای حکومت مستقل و قسماً از آن مانند هند وستان و چین
 جزو تصرفات دولت اروپائی میباشد

امانت و میرپوشی

امانت آنست که انسان در هر حال درستکار باشد اگر کاسب و پیشه‌ور است
 باشد اگران بصدأقت و راستی معامله کند و آنها را فریب ندهد و اگر خدنگدار و عاقل
 کاریرا که بر عهد و گفته بخوبی و صداقت انجام دهد و تصرفات ناروا در چیزیکه با او
 سپرده اند نکند

کسی که امان نباشد خان است

خیانت از دزدی بدتر و خان از دزد دیرتراست

یکی از شرائط امانت نگاهداری سراسر است

شخص امان اسراریرا که با او سپرده میشود فاش نمینماید

آن شنیدم که گفت و مسامحه
 با رستقی از آن خود رازی

گفت این را ز را نگوئی باز
 کنت من کی شنیده ام ز تو راز

شمر می بود در هوا افرا
 در تو ز ادانیسته مان در من مرو

اشعار از صدقه سنائی

۱- تاجران ۲- راستی ۳- کارگر ۴- رفیق ۵- یکی از رفقای خود

۶- پاره آتش ۷- خاموش شد

شاپور اول

از سلسله ساسانیان

پس از اردشیر بابکان پسرش شاپور اول بر تخت نشست

بزرگوار دشیر آفریدند شاه
شاپور بر سپرد تخت و گلاهِ

چو شاپور نشست بر تخت داد
گلاهِ دل اند دز بر سر نهاده

چنین گفت بانامور انجمن
بزرگان پر دانش را شاهی زن

منم پاک فرزند شاه اردشیر
مرا آینده دانش و یاد گیر

همه گوشش دارند فرمان من
نگوید یکسره پیمان من

شاپور مانند اردشیر پادشاهی رعیت
نوازه دانش پرور بود و در زمان جهانگیر

وی کشور ایران آباد گردید و مردمان در نهایت آسایش زیستند

شاپور دوبار بار و میان جنگ کرد و بر آنها غلبه یافت و امپراطور روم را اسیر

کرد و بایران آورد

خروشی بر آید هر مرد و دم

ز قید آفته برگشته شد تا بر دم

چو آگاهی آمد بشاپور شاه

بر آمد هر دو سپه کوس و غوغا

بسی ناله بوق و هندی در می

پهر اندر آمد تو گشتی ز جای



سایه‌ها را دل که امپراطور دوم در جلوه می‌آورد و در آن

تیر به بستند بر پشت	همی بر شد آد از اسبان و صل
زمین جنب جنبان هوا پر ز گرد	چو آتش در خشان نشان در نبرد
فرانوش جنگی بقلب اندرون	مگر قمار شد بادی پر ز خون
وزان رویان کشته شده هزار	بپالونیه در صفت کارزار
هزار و دویصد گم قمار شد	دل نجبان پر ز تیار شد
	اشعار از شاهنامه فردوسی

۱- شاد ۲- گوینده و خواننده ۳- حمد ۴- نام نجات ۵- زیاده
 ۶- دل شکم ۷- شجاع و دلیر ۸- نام یکی از مردان دم ۹- نام نجات
 ۱۰- غم و رنج داند

از سخنان هوشنگ

۱- آغاز و انجام هر چیز بزدان پاک است هر آنکس آغاز آشنایت تایش پیش کرد
 و هر کس از انجام آگاهی یافت که تبسندگی است
 ۲- خوشترین آرزوی بنده از خداوند آنست که ویرا پیوسته تندرست دارد
 ۳- دانش و کردار چون جان و قند و آتش بیخ است و کردار و بخت و آتش پدر است
 و کردار پدر آتش بیکر و آرزو و بخت و کردار و بختش با انجام نرسد

حکایت

یکی از حکما پس را نمی میکرد از سیر خوردن که سیری مرد را رنجور دارد پسر گفت ای
مردم سگی نیز نکند نشیند که طریقیان گفته اند سیری مردن به که گرسنگی برد گفت
ای پسر انداز ده نگه دار کلو او اشتبه بود لا تفرقوا

نه چندان رنجور کرد بمانت بر آید	نه چندان که از ضعف جانیت بر آید
بماند در وجود طعاست خطایض	رنج آورد طعام که بیش از قدر بود
گر گشت خوری تکلف زیان کند	در نان خشک دیر خوری گلشک بود
	از باب موم گلستان سعد

۱- گفته بخان ۲- بخورد و بپاشد و زیاد روی نکشد ۳- ناوانی ۴- بهره نش ۵- اندازه ۶- سختی دار

روی بی سبی ۷- ضرر

حکایت

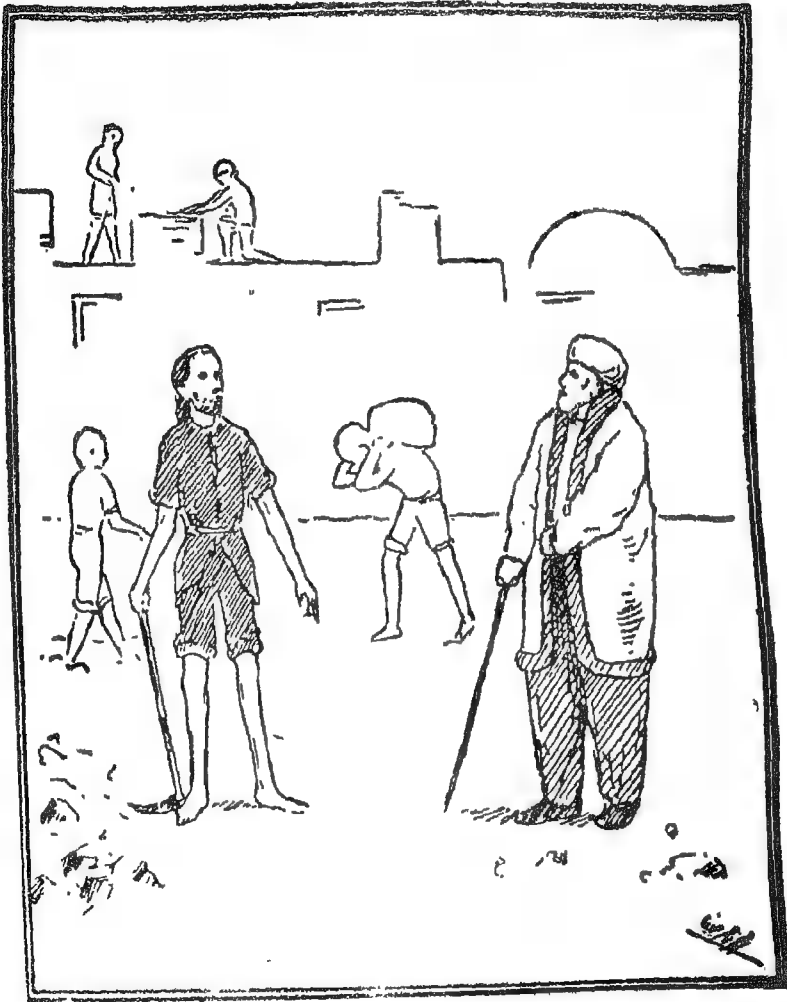
شقیق یعنی بابر ابراهیم گفت چون میکنی در کار معاش گفت اگر چیزی رسد شکر کنم
اگر نرسد صبر کنم گفت سگان نیز چنین کنند که چون چیزی باشد مراعات کنند
و دم جنبانند و اگر نباشد صبر کنند ابراهیم گفت شما چگونه کنید گفت اگر
دارا چیزی رسد ایشا کنیم و اگر نرسد شکر کنیم
غرض از تذکره لا ویا.

صرب بست
 صرب فلزی است شگین و نرم که باندک حرارت آب شود
 به یک صرب آبی روشن است

صرب همچا در معدن بحال خالص یافت نشود و غالباً با مقداری نقره یا گوگرد مخلوط است
 شگ را که صرب دارد ذر کوره حرارت میدهند تا ذوب شود هنگام ذوب نقره چون
 شگین است زیر میرود و صرب روی میآیند بعد آن دو فلز را از یکدیگر جدا میکنند
 مگر قطعه صربی را بر بزند محل بریدگی آن سفید و براق میشود ولی بخار و دیت هوا نیز از جنگ
 صرب در هوای مناک زنگ میزند و زنگ آن زهر خطرناکی است از این جهت نباید
 ظرف خوراک را از صرب ساخت

از صرب گلوله و ساچمه و درقه های نازک میسازند
 چون صرب را بارومی و قلعی مخلوط کنند سخت میشود و آنرا برای ساختن اسباب
 آلات بکار میبرند

از ترکیب صرب و چندین فلز دیگر فلزی سخت بدست میآید که حروف چاپ را
 آن میسازند



حکایت
نعمان و جابر

۱۰۷
حکایت

شنیدم که تهمان سپید قام بود
یکی بنده خویش پنداشتش
جفا دید و با جور و قهرش بهشت
چو پیش آتش بنده رفت باز
پایش در افتاد و پوزش نمود
بسالی ز جورت جگر خون گفتم
ولی بسم بخایم ای نیکو
تو آباد کردی شهبان خویش
خلاصیت در خیم ای نیکبخت
دگر ده نیاز در شخت دل

ز تن پرور و نازک اندام بود
ز بون دیده و در کار بگل داشتش
بسالی سر آئی ز بهرش میاخت
ز تماشش آینه شبی فراز
بخندید تهمان که پوزش چه سود
بیکساعت از دل بدر چون گفتم
که سود تو مارا ز پانی نخوا
مرا بکشت و معرفت گشت پیش
که فرمایش و تمنا کار سخت
چو یاد آیدم سختی کار عمل

از بوستان سعدی

۱- سیاه رنگ - ۲- خوار و عاجز - ۳- گل کاری - ۴- خانه - ۵- بیم و ترس
۶- پیش - ۷- خور و خوری - ۸- فشرده - ۹- حرم - ۱۰- ای

۱۱- دوزخ و آتش

کشورهای آسیا

ملک آسیا بزرگ

کشور چین

این کشور پرجمعیت ترین نقاط دنیا و از چندین مکتب شکل یافته است

چای و ابریشم چین معروف است

پایتخت چین گمنام است که آنرا خان بانگ میگویند در خان بانگ کاغذ خوبی میباشند

که کاغذ خان بانگ معروف است

کشور ژاپن

این کشور مرکب از چندین جزیره کوچک و بزرگ که در اقیانوس گیرند

مردمان ژاپن از حیث تمدن بر دیگر ملل آسیا برتری دارند و در علم و صنعت با اروپاییان

همسوی میکنند محصول عمده ژاپن برنج است که خوراک غالب اهالی میباشد

پایتخت این مکتب توکیو است کشور هندو چین

این کشور به قسمت میوه یک قسمت آن متعلق به دولت هند و قسمت دیگر متعلق به دولت

انگلیس قسمت سوم کشور متعلق است که آنرا ایلام میانه

کشور هندوستان

بن کشور بعد از چین پر جمعیت ترین کشورهای روی زمین است
 هندوستان سرزمینی است آباد و پر نعمت و در آنجا پنبه و غلات و چای و پنجه
 بسیار خوب و فراوان بهی می آید
 پایتخت هندوستان دهلی و شهرهای مهم آن کلکته و بمبئی است
 مملکت هندوستان در تصرف دولت انگلیس است

کوشش

تاش باد و خور کج یاب	بر که چون سایه گشت غار نشین
سیکته در دگر کج یاب	و آنکه در بحر غوطه می نخورد
ضربه سیم و زر کج یاب	و آنکه چشمتی کند از کار
کام دل از هنر کج یاب	که بزمند گوشه گیر بود
بر شکارش طفر کج یاب	باز که آشیان خود نبرد

ابن سینا

۱- خوابیده ۲- غوطه خوردن در آب ۳- رفتن است ۴- رفته ۵- کسبه ۶- فردری

ند و امثال

فضول را بُردند چشم گفت پیرش تراست
 صد دفعه گز کن یک دفعه پاره کن
 بار نیک را در دزد باید شناخت
 هیچ به دریا سپح تبان کاری نیست
 از هر دست بدی پس گیری
 ظلم ظالم و برین تئوز نیامد
 کور از خدا چه میخواهد و چشم بینا
 کار بزرگ بایه عزت است نه نام بزرگ
 عسرو بار کسی را نمیدهند
 آدم زنده زنده نمیخواهد
 کاتبی کافری است
 علف بدین بره شیرین است
 همه ابری باران ندارد

شاپور دوم

از سلسله ساسانیان

یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی شاپور دوم است

بنحالی که هرگز پدرشاپور بزرگ شاپور بسوز از مادر متولد نشد و بود بزرگمان ایران بود
شاپور را بر تخت نشاندند و تاج سلطنت را با لای سیروی بپا و بختند

بسر برش تاجی بپا و بختند
بر آن تاج زیرین درم بختند

چهل روز بگذشت از آن خواجه
یکی کوک آید چو تابنده

در آئین بدش نام شاپور کرد
بدان شادمانی یکی سور کرد

چو آن فرد را سیر دادند شیر
نوشتندش اندر میان حشر

چهل روزه را ازیر آن تاج زر
نهادند بر تخت فرخ

شاهی بر او آتشین خوانند
همه هسته ان کوهر افشاندند

بزدوی بفرهنگ جانی رسید
کز آموز گاران سه اندر گشت

چو بگذشت بر شاه روز
فروزنده شد تاج گیتی فروز

هنگامی که یکی شاپور عر بها سر از فرمان چیده بودند چون شاپور بجهت رسید آبل
بسر کو بی عر بها پرداخت و فرمان داد تا کتی بعضی از آنها را سوراخ کنند و از

آن طایف بگذرانند و بخت اعراب شاپور را ذوالاکتاف لقب دادند

شاپور پس از سرکوبی انحراب بار و میان جنگ کرده بر آنها غلبه یافت و ارشستان و

چند شهر دیگر را تصرف در آورد
پس را بنگر که اندر کشید

بزد دست و گرز گیران برکشید

بار اندر آمد دوم کرتای

جرجیدن گرز و هندی درای

ز آذر بر آمد زهر پهلوی

چاکاک برخواست از هر سونی

درخسیدن کاویانی درفش

شب تیره و تنگیای بنفش

نقش هوا تیغ بار و می

جهان کیره یمن دارد و می

سوار و قیصر بهینر

همی که دشا پور زیمره زور

بی اندازد گشتند رومی سوار

فرزن از ده دود هزاران شمار

بهر گوشه آتش اندر زدند

همی آسمان بر زمین بزدند

چو آگاهی آمد ز ایران مردم

که ویران شد آنروز آباد بوم

سراسر همه روم گریان شد

وز آواز شاپور بر بیان شدند

۱- پول - ۲- مجر ذقح بار بجم و دنا و صاحب دیر آتش پرستان ۳- بفتح اول و ثانی عیدیه ۴- چهارچوبین

۵- دانش دواب ۶- شان ۷- زنگ هندی ۸- فریاد و بانگ تحسین ۹- صدای بر خیزش

۱۰- ابره مند ۱۱- محمد ۱۲- جاد مقام ۱۳- نثرل و نادی

نختم قوه را ابتدا از مصر بستان برده کاشته اند اکنون در حجاز و یمن درخت قوه بسیار است

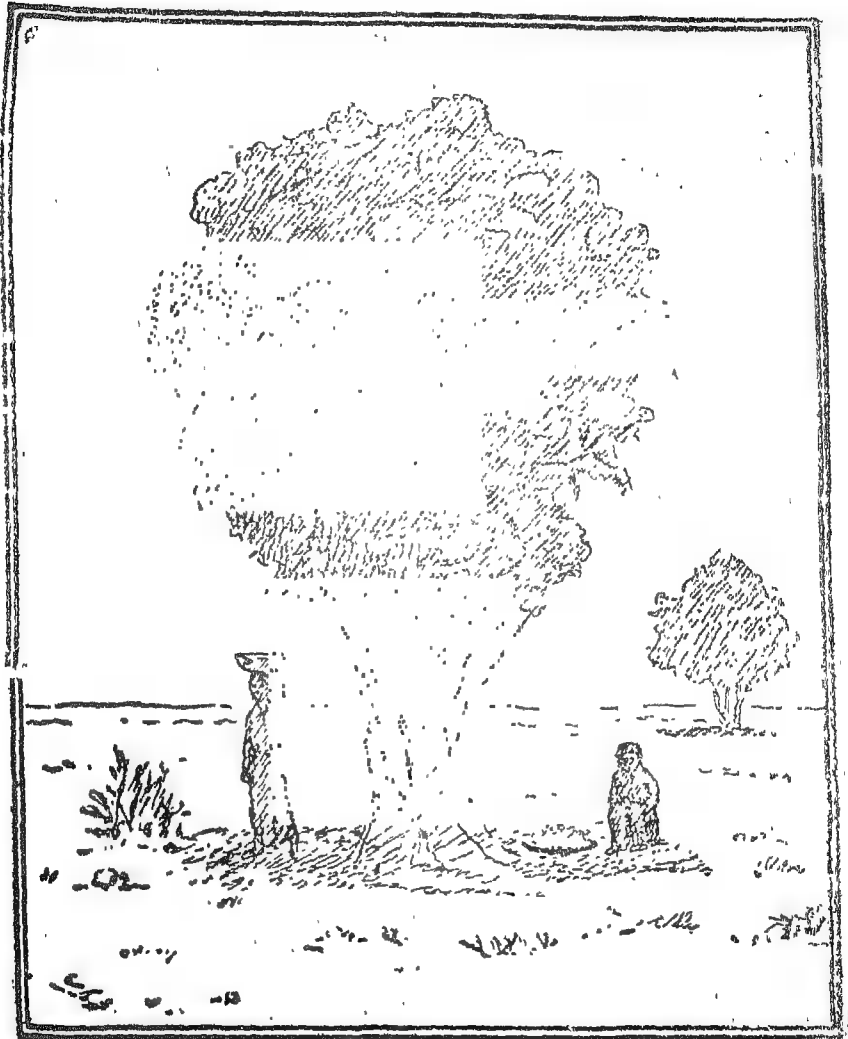
در امریکای مرکزی و برزیل نیز درخت قوه بهی می آید و حاصل خوب میدهد و آن بخوبی قوه یمن و حجاز نیست

تقریباً دلت قوه که سکنه روی زمین در سال صرف میکنند از محکمت برزیل حاصل میشود

درخت قوه را از اروپا بامریکا برده اند

در زمان قدیم صاحب منصبی از لشکر فرانسه سه نهال قوه با خود بامریکا برد و در جزیره کاشت و در پرورش آنها پنج ساله برد و نهال خشکید و یکی فرو کرد و بار آورد و بقیه را در خان قوه از آن بکینال است که بهت آن صاحب منصب بعل آمد و درخت قوه در مناطق حاره میروید و ببلندی هشت گز میرسد و گلی شبیه بگل یا سمن می افتد که عطری لطیف دارد

دانه قوه ابتدا سبز رنگ و بد طعم است و چون آنرا بریان کنند تیره رنگ و خوش مزه میگردد



درخت تنه

از میان کردن قهوه چنانست که آنرا در ظرفی آهکین میریزند و ظرف را روی آتش
 میگذارند و دانه های قهوه را پیوسته بهم میریزند تا رنگ آن تیره شود آنگاه آنرا از روی
 آتش بر سیدارند و زود سرد میکنند تا عطر آن زایل نشود بعد دانه های قهوه بوداده را سید
 خوب نرم میکنند و اندکی در آب ریخته میجو شانند سپس آنرا صاف کرده می آشامند
 و بعضی مالک ریشه کمانی را نیز بر میان کرده میسایند و با گرد قهوه مخلوط میسازند
 قهوه بسیار نفعی است مضری آن قدیم پنجاه سال است که قرضهای کوچکی که از قهوه و قهوه
 چربی ساخته شده بود بان خود میداشتند و بجای غذا البکار میبردند
 لکن قهوه را با شیر مخلوط کنند قوت آن شیر و قهوه آن خوشتر میشود
 قهوه برای رفع خشکی و مرعت مضمت ولی افراط در آشامیدن آن بسیار مضرت است زیرا
 خواب را کم و اعصاب را مست میکند و میسکند انسان بآن اعتاد کردید ترک آن بسیار
 دشوار است

در رنگ آور در استیلا پدید
 دل و مغز را دور در از شتاب
 ستون بزرگی است آهستگی
 بهر کار بهتر در رنگ از شتاب



حکایت
تمک و صاحب دل

عبادت بخیر خدمت خلق نیست

در اخبارشان پیشینه هست	که چون تکه بر تخت شاهی نشست
چنین گفت کیرده بصاحب دلی	که عسرم بسر شد به بیاصلی
بخوابم بکنج عبادت نشست	که در یابم این جنبه وزی که هست
یورشیند و نامی روشن نفس	تندی بر آشت کای تکه بس
عبادت بخیر خدمت خلق نیست	بسیج و سجاده و دلق نیست
تو بر تخت سلطانی خویش باش	با خلاق پاکینه در ویش باش

از بوستان علی

۱- نام کی از تابکان فارس ۲- یک نوبت ۳- جانماز ۴- جامه دوزی

تواضع

تواضع سر رفتن افزاد است	تکبر خجاک اندر اندازد است
تواضع ز گردن قراران نکوست	گداگر تواضع کند خوی اوست
تواضع کند هوشمند گزین	نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین

۱- فروتنی ۲- بندی ۳- مردمان بزرگ ۴- تنجیه کننده از بوستان علی

کشورهای آسیا

کشورهای دیگر آسیا بقرار ذیل است

کشور عربستان

کشور عربستان در مغرب آسیا واقع و سرزمینی است خشک و بی آب و گیاه

عربستان ششست بر حجاز و یمن و عمان

پایتخت حجاز مکه معظمه و شهر عمده آن مدینه منوره است

گنبد کعبه سلیمان میباشد در شهر مکه واقع است

شهر مدینه مدفون رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است

کشور عراق

این کشور جلگه ایست که میان دو نهر فرات و دجله واقع شده است و بدینجهت

هزارمین النهرین نیز می نامند

پایتخت عراق شهر بغداد و شهرهای معروف آن کربلا می مقلی و نجف اشرف و کاشمر

و سامره است که مدفون الله الهما رحیم السلام و زیارتگاه شیعیان میباشد

کشور شام

این کشور بین عربستان و دریای روم واقع و شهرهای عمده آن دمشق و حلب و بیروت

کشور ترکیه

مرکز این کشور آنقره و شهر مهم آن ازمیر است
در ترکیه قوتون و تریاک فراوان معل میاید

کشور افغانستان

افغانستان بین ایران و هندوستان واقع شده پایتخت آن کابل و از شهرهای
مهم آن قندهار و هرات است

اهالی افغانستان مسلمانند و بزبان فارسی تکلم میکنند
از سخنان هوشنگ

به کار است که برگزیدگان نرساند برزدان پرستی و انایان داد و دهش تو انگرهن
شکستنی درویشان

دو چیز از فراموش کن و هیچگاه بیا و خویش میاور نخست نیکی که در باره کسی کنی
و دیگر بدی که از کسی یابی

اگر میخوای پیوسته شاد کام و برخوردار باشی چهار خیر پیشه خود ساز از دسترنج
نان خوردن در دوستی پدیدار بودن پیوسته راست گفتن و همواره پاکه امنی پیشه
کردن

-۱۲۰-
نید و امثال

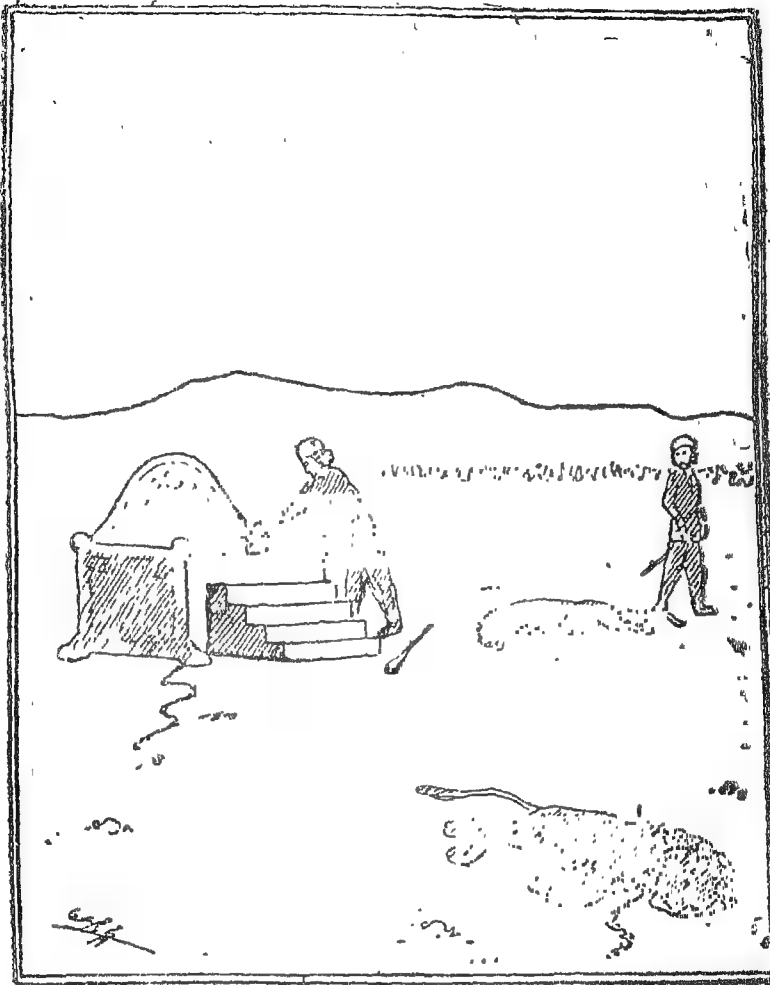
بمایه نیک در جان فضل خد است
 مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد
 از مردم به اصل نغیر و هنر نیک
 مگوئی تا بدگوید گشت
 طیب بمرآت خلق را رنجور میخواد
 قصاب بکریه و بز در غم جان
 صاحبز بهنج مکانی غریب نیست
 و اتم چنان کن که توان باز داد
 نماید پشته با سیم رخ همزور
 طمع میبرد از رخ مرد آبت
 آدمی را آدیت لازم است
 غنیمت بگو و دشت و بیابان غریب نیست
 ناخوانده بخانه خدا نتوان رفت

بهرام گور
از سد سنانان

بهرام گور پسر بزرگ و از پادشاهان بزرگ سامانی است
یزدگرد بهرام داد که گوی یکی از امرای عرب هر دو تا در اسواری و تیراندازی و جنگ
خون نهد و بیاموزد

چون یزدگرد و ده گزشت بزرگان ایران از میان خود خسرو نامی را بسلطنت برداشتند
بهرام چون این خبر شنید با سپاهی رو بایران نهاد تا تاج و تخت پدر را بقتصد
در آورده بزرگان ایران سخت با وی مخالفت کردند ولی عاقبت بخوابش بهرام چنین
داشتند که تاج شاهی را میان دو شیر درنگ دارند هر که آن تاج از میان دو شیر
برگیرد پادشاهی را سزاوار باشد

بزرگ و شیران جنگی گزشت	کشند شد ازیم چون بهشت
بستند بر پایه تخت حاج	نهادند بر گوشه حاج تاج
جهانی نظاره بر آن تاج تخت	که تا چون بود کار آن نیکیست
چو بهرام و خسرو بهامون شدند	بر شیر مایل پزار خون شدند
خسرو و بنیاد شد قدمی پیش نهاد ولی بهرام پیش رفت و بر دو شیر را بکشت تاج	
بر داشت و بر سر نهاد	



داستان

گشتن بهرام شیران را و برداشتن تاج از میان آنها

چو خمر و بدید آن دوشیرین
بدان بوی آن گفت تاج از تخت
بد گفت بهرام آرمی رواست
می گرزده کاو بر سر گرفت
همرفت با گرزده کاو روی
می زان دوزخیر بکست دیند
بزد بر سرش گرز بهرام کرد
بر دیگر آمد بزد بر سرش
جنان از پشت بر تخت عاج
شد خسر و بر پیش نماز
نشست تو بر گاه فرخند باد

نهاده یکی افسر اندر میان
هر آنرا سینه ترک شای عجت
نهانی ندایم گشاید راست
جانی بد و مانده اندر شکفت
چو دیدند شیران پر خاشجوی
بیاید بر شهریار بلند
در چشمش همه روشنائی بزد
فرود نیخت خون از سرش بر برش
بسر بر نهاد آن افسر در تاج
چنین گفت گامی شاه گردن فرزند
یلان جهان پیش تو بنده باد

بهرام پادشاهی دلیر و خوش گذران بود و بشکار گویا بسیار میرفت

شکارش نبودی بجز شیر و گور از ایرانش خوانند بهرام گور

بهرام بار و میان و خاقان چنین پادشاه ترکان جنگ کرد و فاتح شد

شمار از شاهنامه فردوسی

۱- در حالتیکه یکشیدند ۲- پهلو ۳- نابرون توضیح کردن



زاد و دهر

حکایت

زاده‌ی همان پادشاهی شد چون بخوان شستند کمر از آن خور و که ارادت او بود و چون بنا
بر خاستند بیشتر از آن کرد که حادث او بود تا فتن صلح در شان وی زیادت کند
تو هم نرسی کعبه ای اعرابی کاین رو که تو میروی تبرکت نیست
چون تمام خویش باز آمد مغر خواست تا تا اول کند پسری داشت صاحب فرشت
گفت ای پدر مگر در دعوت سلطان چیزی نخوردی گفت در نظر ایشان غذا نیکی بکار
آید نخوردم گفت نماز را نیز قضا کن که نمازی نبود که بکار آید

ای بسنه با نهاده بر کف دست عیسهار انقه زیر بغل
تا چه خواهی حسنه بدین ای مغرود روز در ماند گئی بشیم دخل

از باب دوم گلستان

۱- مغر ۲- پس و خواستن ۳- مکان ۴- خوبی و سستیگی ۵- تناول کردن یعنی خوردن است

۶- به شیاری ۷- مغر و در اینجا یعنی پول است ۸- قلب نا درست

حکایت

برنجوریر گفتند دل چه میخواهد گفت آنکه دلم هیچ نخواهد

بعده چو برگشت و شکم درخت بود و نه در و نه اسباب راه
در گلستان

رز یا تاک

درخت انگور را از رز یا تاک پامی گویند

رز بن تمام بدخت انگور گفته شده است

این درخت از دیگر درختان میوه زیبا تر و پرفایده تر است

باغ انگور را درستان یا تاکستان می نامند

در دره های معتدل و اراضی شتران قوی تر و بارورتر می شود

درخت انگور از جمله درختان پیچیده است و راست و استوار می رود و از اشیای

باید از انچه در زبان پایی هر نهالی چوبی فرو میرد تا شاخه های رز بر آن چوب

در بعضی باغها در زبان چوب بست محکمی به بلندی دو ذرع و طول ده ذرع می سازند

نهالی رز را در اطراف آن می نهند پس از چندی شاخه های رز بالا رفته روی

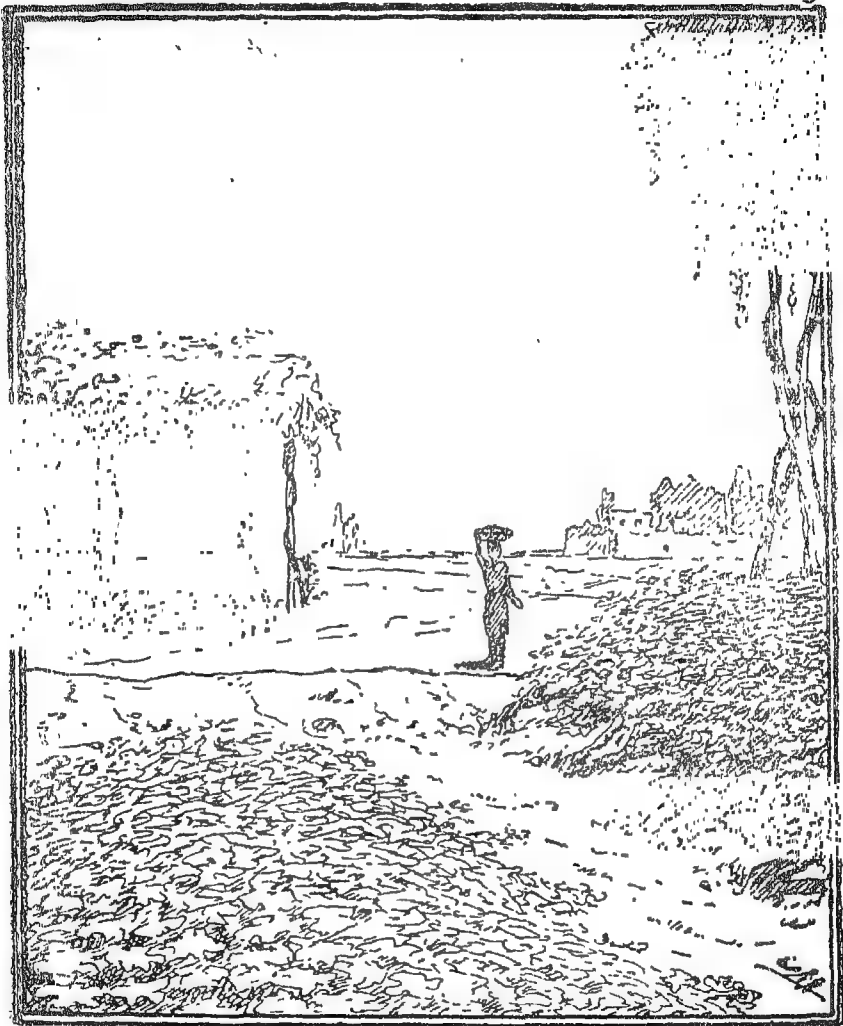
چوب بست می خوابد و سطح آنرا از برگهای خود می پوشانند و سقف سبز رنگی را

تشکیل میدهد که خوشه های انگور در دوسرخ از آن آویخته است اینگونه تاکستانها

بسیار خوش منظره و دلگشا است

در بعضی جاها انگور را در جویه بعل می آورند یعنی آنرا بروی پشته های خاکی بلند می خوابانند

بعل آوردن درخت انگور محتاج مراقبت و مواظبت بسیار است در زبان پایی می گویند



درستان

بجای از کاشتن و از دبا و کند پس از آنکه درخت انگور بزرگ شد هلال در آفرینستان
 ماه اول بهار آنرا حش کند یعنی شاخه های بی مصرف آنرا برود
 مگر درخت انگور را در آنکه سرد سیر بکارند باید در فصل زمستان روی شاخه های
 آنرا با خاک پوشانند تا از سرمای سخت محفوظ ماند زیرا سرمای ناهن گام موافق
 میکند و گاه نیز نمک کند

بجای یک سرمای زمستان شدت کند و درخت انگور در روی چوب بست باشد
 و آنرا با خاک پوشانید باید در اطراف تاکستان گاه یا قطران دود کنند تا دود فضا
 را گشتن را فریاد گیرد و برگ و شاخه را از آسیب سرما مصون ماند درخت انگور گاهی
 به باد حشرات موزی میشود که برگ آنرا بخورد و آنرا از بار آوردن باز میماند برای
 تا جو گوگرد این حشرات باید در تابستان بر زنجیر گوگرد و او را یا محلولی از گوگرد
 روی شاخه و برگ آن پاشید

همچنین در عربی بستی کندن درخت از چیدن گیاه است و در فارسی بستی تهال شود - - -

حکایت

خبر و نذیر گفتند حریر گران است گفت ما از آن کنیم گفت چگونه
 گفت تخم و نوبه



نکات
عبدالغفور علیہ وسلم و حسن انجمنی

حکایت

یکی از بزرگان اهل قمینه
 که بودش بخشنی در انگشتری
 شب گش آنچرم گیتی فردر
 قصه را در آمد یکی نخل
 چو در مردم آرام و قوت ندید
 چو بسند کسی زهر در کام خلق
 بفرمود نفر دختندش بسیم
 بیک هفته نقدش بت اراج داد
 فاند در وی علامت گمان
 شنیدم که میگفت و باران دشت
 که زشت است پیرایه بر شهریار
 مرا شاید انگشتری بی نگین

حکایت کند زین عبد العزیز
 فردمانده در قیامش مشتری
 درمی بود از روشنائی روز
 که شد بد رسیهای مردم پهل
 خود آسوده بودن مروت ندید
 کیش بگذر آب نوشین حلق
 که رحم آمدش بر فقیر و یتیم
 بدروش و سکن و محتاج داد
 که دیگر بدست نیاید چنان
 فردید ویدش ببارش چو شمع
 دل شری از ناتوانی بکار
 نشاید دل خلق اندوهگین

۱- اهل صرفت ۲- یکی از خطای بی باک ۳- روشنائی ۴- بستان ۵- او شب چهار ۶- هر چه ۷- اندر

۸- غارت و بنا ۹- دشت ۱۰- رفس ۱۱- خنده ۱۲- از

قطعه اروپا وضع طبیعی

از پامچند و دواست از شمال باقیانوس منجمد شمالی و از مشرق با سیاه از جنوب
دریای روم و از مغرب باقیانوس اطلس
که همای بلند اروپا سلسله آلپ است بین فرانسه و ایتالیا و سلسله جبال پیرنیست
بین فرانسه و اسپانی
رودهای مهم اروپا رود وولگا است در روسیه و رود دانوب است در ایط
اغلب رودهای اروپا بزرگ و پر آب و قابل کشتی رانی میباشند
تخته های معروف اروپا تخته جل طارق است که اقیانوس اطلس ادریای روم
متصل میسازد و دیگر تنگه دارد ابل و باب بفر است که دریای روم را به بحر آسود
مربوط میکند

هوای اروپا در شمال سرد و در باقی نقاط معتدل است
بواسطه بارندگی کم فی ارضی این قطعه همیشه میرا سب میباشند

نمونه مثال

صحبت نیکانت از نیکان کند
 کور دنیا بستر از بنای کور
 صحبت ناهنس گوار است و نهد
 از محبت دیو حوری شود
 گر که اکابر بود تقصیر صاحب خایه صیت
 بر شیبی را فرازی در پی است
 میراث پدر خواهی علم پدر آموز
 از کلیم خویش پاسبی و نیا نبی
 کار ناکرده چه ایتد عطا میداری
 علم با موز و عمل پیشه کن
 منها چو حل گشت آسان شود
 هر که باز سوانشیند عاقبت رسوا شود
 کسب باز و وقت جان و تن است

انوشیروان چادول و زاسانیان

یکی از پادشاهان بزرگ ایران خسرو انوشیروان است که اعراب و ایرانیان می‌نامند
 چو کسری نشست از بر تختِ عاج بمهر بر خضاد آن دل افروز تاج
 و در انام کردند انوشیروان که میرش جوان بود و دولت جوان
 این پادشاه پیوسته بعدل و داد و رفتار میکرد از این روی و می را عادل لقب داده
 همه روی کستی پر از داد کرد بهر جانحه ابی بد آباد کرد
 جهانی بدرگاه خضاد روی بر آنکس که بد در جهان دادجوی
 با و از گفت آن زمان شهسوار که جز پاک یزدان ندانند یار
 بمشید ترسان ز تخت و کلاه گشاده است بر هر کس این بارگاه
 بر آنکس که آید بر دوار شب ز گفتار بسته مدارید لب
 بچوگان و بردشت نخبهگاه شمارا بر ما گشاده است را
 بخواب به بیداری و رنج و ناز از این بار که کس نگردید باز
 مگر آرزو باز من یافته خبید یک تن ز تافتنه
 بدانکه شود شاد و روشن دلم که رنج ستمیدگان بگشتم
 مبادا که از کار داران من که از لشکر و پیشکاران من



از سیروان عادل

بخسبیدی بادی در دست
 بر آید زایوان کی آسین
 که نوشیروان باد با فری
 در و دشت و پالیز شد چون چراغ
 جهان چون هشتی شد آراسته
 بر آسودگیستی از آذختن
 جهان نوشد از نس و آیزوی
 ندانست کس غارت و تاختن
 جهانی بفرمان شاه آمدند
 کسی کو بره بزرگم ریختی
 شد ایران بگرد از خرم بهشت
 جهانی بایران نهادند روی
 کلاب است گفتی هوار اسر شک
 ببارید بر گل بهنگام غم
 جهان گشت پر سبزه و چار پای

که از درد او بر من آید گزند
 بخورشید بر شد ز روی زمین
 همه ساله بر تخت شاهی
 چو خورشید شد باغ و چون باغ راغ
 زداد و ز خوبی و از خواسته
 هر جای بیداد و خون ریختن
 بستند گفتی و دست بدی
 دگر دست سوی بدی آختن
 ز کشتی و تازی براه آمدند
 از آن خواسته دزد بگریختی
 همه خاک غبر شد و زرش خشت
 بر آسوده از درد و از گفتگوی
 بر آسوده مردم زرد و پزشت
 نبید گشت و زری ز باران دم
 در و دشت گل بود و با هم سرای

همه روزه با سپهر دریا شده
 بایسته مثل چون ثریا شده
 زبازار گمان سه مزد بوم
 ز ترک و ز چین و ز هند و ز روم
 شایش گرفت بر رهنمای
 فراش گرفت از گنج چارهای
 هر آنکس که از دانش آگاه بود
 ز گویندگان بر درشاه بود

انوشیروان پادشاهی خردمند بود در ترویج علم و هنر سعی مینمیداشت حکما
 و فضلا را اگر امین نمود و بیشتر اوقات خود را بمصاحبت آنان بسر میبرد
 انوشیروان در تربیت سپاه و تنظیم امور لشکر نیز کوشش بسیار میکرد و لشکریان او
 میداشت و خود اغلب لباس سربازی میپوشید

در زمان این پادشاه ایران مستعاضه در عظمت رسید و ایرانیان بزرگترین قوت
 روی زمین شدند و از روم و هند و تاجیک و روم در تصرف داشتند و بار و میان
 و ترکان جنگها کردند تا طاقت ترکان قبول اطاعت کردند و قیصر روم از در صلح
 در آمد و تعهد کرد هر سال مانوشیروان باج بدهد

انوشیروان ملک مین و منی از عربستان را نیز تصرف در آورد
 انوشیروان را دزیری دانشمند بود که بزرگتر نام داشت و عربها بوز جهرش
 بنامند

چون که بقل و دانش معروف بود و اغلب در مجلس انوشیروان پسرش شاه و نوبه آن
 با سخ داد و دهیجها نرا پند و اندرز میداد و از سخنان حکمت آمیز بسیار نقل کرده اند
 از آن خوب گفتار و آن پندها
 نخستین چو از پند بگشاد لب
 و اگر گفت روشن روان کسی
 کسی را که مغزش بود پر شتاب
 چو گفتار بهیوده بسیار گشت
 همه روشنی در تن از راستی است
 ز نیر و بود در راستی
 همه راستی باید آراستن
 مگوی آن سخن کا نذر سودیت
 بر پسر از هر چه نا کردنی است
 میازار آن را که ناز زدن است

یکی از کارهای انوشیروان کشتن مزدک و پیروان او است
 مزدک مدعی بدگیش بود که در زمان قباد پسر انوشیروان پیدا شد، مردم را باطن
 خویش دعوت میکرد

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سالِ هجدهم سنطبت انوشیروان را
به دنیا آمده است
اشعار از شاهنامه فردوسی است

- ۱- یمنی در دشت چو گمان بازی ۲- در شکارگاه ۳- بر خیده خاطر آزرده ۴- رفیع کنم ۵- آزار ۶-
شکوه و جلال ۷- بستان ۸- صحر ۹- شکوه خدائی ۱۰- در از گردن ۱۱- سبک در راه ۱۲-
بر خفت ۱۳- طیب ۱۴- زارع ۱۵- اندوگین ۱۶- بهشتی ۱۷- در دشت ۱۸-
۱۹- بنی روشن و جان کی سخن یک لفظ در بیان کنی ۲۰- برگرد در بنم باشد ۲۱- فوت ۲۲- پاک کردن
۲۳- مرزداران نیست

زینگان بشندی تباید چهر

دشمنی جویند از انداز به پیش	بزمی چو کاری توان بُر پیش
شود نیز آزرده انجشت تو	مهر خیم اگر بشکند شست تو
زینگان بشندی تباید چهر	بنازید باغوی هر کس مهر
کش پای ز انداز به پیش از گلیم	جموی آسخت آرد سر انجام جم
چو با او کنی بد نباشد پسند	کسی گزیدش بر تو ماند گزند
از گر شایسته اندی	

عدالت و احسان

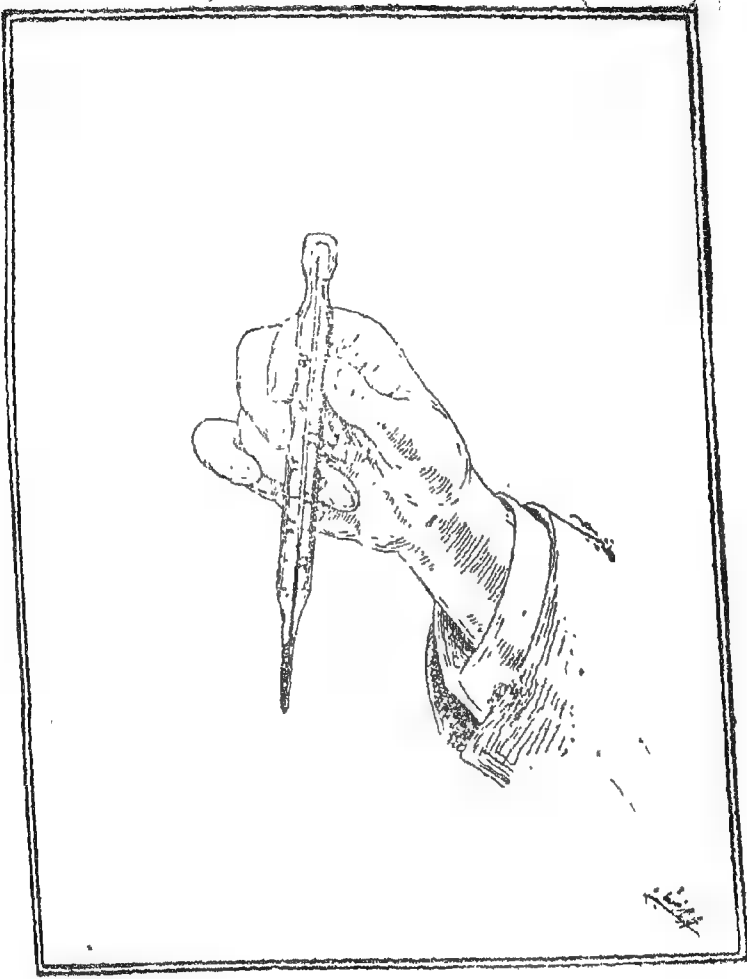
آورده اند که در شهری خشکالی پدید آمد مردم از اطراف بجانب شهر شتافتند کارگر
در شهر فرادان و فرزند کار را از آن شد مردی بسینو که زن و فرزند بسیار داشت چنین
روز کاری نیافته و در کار معاش فروماند آنچه داشت بفروخت تا تقه نانی بدست
آورد سرانجام کارش بجان و کار دشواری با تنه رسید ناگزیر نزد همسایه توافری گرفت
حال خوشی محبت و از وی طلب احسان کرد تو انگر او را گفت روزگاری که برای
من کاری کردی فردت درست دادم امروز تو را بر من چنانست بر سختی روزگار
اشف دارم لیکن گناه خود تراست که بهنگام آسانی و آسایش اندیشه روزی جنگلی
و ذخیره روز سختی نینداختی فرد و در جواب بخان صواب تو انگر خاموش ماند
در شیان حال بریو شد در راه بدگیری از همسایگان تو انگر خوش سید اشخص فرد را
عکس یافته موجب ملالتش پرسید فرد در حال باز نمود گفت غم مخور که در اینجا نیست
تو فرزندانت را بکف کنم تا ایام محنت پیری شود و چنانکه در گفت بود
انحکایت حال و متن را که کمی بعد الت عمل کرد و دیگری با حسان باز نیامد همسایه
بعد الت سخن گفت و اندیکر احسان و جوان فردی کرد



حکایت
مردان سنو و دینو

میزان محسره

یکی از خواص جسم اینست که چون آنرا گرم کنند منبسط میشود و چون سرد کنند منقبض میگردد
میزان انحراره بنا بر این خاصیت ساخته شده است و چون این خاصیت در جوهر بیشتر است
و سردا و گرماد آن خیلی زود اثر میکند بدینجهت غالباً میزان انحراره را با جوهر میسازند تا آن
تقریب که در لوله بسیار نازکی از شیشه که در یکسیر آن خرزینیه گردد و کوچک است جوهر میریزند
تا خرزینیه قسمتی از لوله پر شود و بعد سیر دیگر لوله را مسدود میکنند چنانکه سیر لوله بخوبی بسته
شده و آنرا در آب جوشان فرو میسازند در اثر گرمی آب جوهر که در خرزینیه است منبسط و حجم آن
بزرگ میشود و چون بزرگ شد در خرزینیه نیگنجد و در لوله بالا رفته تجدیتنی مییابد و بخار
ایستاد نشان میکنند و در برابر آن رقم صد می نویسند پس از آن لوله را از آب جوشان
بیرون آورده در یخ میگذازند در اثر سردی یخ جوهر منقبض و بجای کوچک میشود و در
لوله پائین آمده تجدیتنی مییابد هر گجا ایستاد نشان میکنند و برابر آن صفر
می نویسند پس لوله را روی صفحه چوبی نصب کرده فاصله بین صفر و صد را بصفت
مساوی تقسیم میکنند و هر یک از آن قسمتها را یک ربع میگویند چنین میزان انحراره را
صد درجه مینامند میزان محسره را در اجزای اندازه گرفتن گرمی و سردی
بکار میسازند مثلاً اگر بخوانند درجه گرمی آبی را معلوم کنند میزان انحراره را در آن



میزان کسره

آب فرامی‌سوزند و بخیه نگاه می‌کنند که برابر کدام رقم می‌باشد همان رقم درجه گرمی است
درجه گرمی هوای سرازردی میزان احتراق معلوم شود
در تابستان هرچه هوا گرم‌تر شود حیوه میزان احتراق بالاتر می‌رود و در زمستان برعکس
شدت یا بد حیوه پائین‌تر می‌آید
گرمی تابستان در طهران معمولاً تا سی و پنج درجه پچل درجه می‌رسد
گاهی در میزان احتراق بجای حیوه الکلی می‌سوزند
میزان احتراق الکلی از میزان احتراق حیوه از آن‌تراست اما درجه حرارت را بدقت
و صحت میزان احتراق حیوه نشان ندهد
برای معین‌حسین درجه حرارت بدن انسان نیز میزان احتراق کپکلی می‌آید که تقسیمات
آنرا بر خود لوله‌نقش می‌کنند و در مقابل رقم (۳۶) که درجه حرارت طبیعی بدن انسان است
خطی ترخی می‌کشند

عدل

داد و دهش کوشش دشمنی محال	دل را بس در حد و اقبال
بنادست بجز داد کار هم دیگر	به ازوی دهان یاد کاری دیگر

۱- سجده نهمی از پیشه کردن است ۲- دشمن ۳- اگر شایسته باشد



شبی که انبان کندم به شش صبره

حکایت

مهی میرت نیکردان شنو	اگر نیک بختی تو مردانه
که بشلی زحانوت کدم فروش	بد برد انبان گدم بدوش
مکنه کرد موری در آن غننه دید	که سرشته هر گوشه میدید
ز رحمت بر او شب نیارست نخت	بناو ای خود بازش آورد و گفت
مروت نباشد که این موریش	پراکنده گردانم از جای خویش

از بهستان مدی

نام یکی از بزرگان عرفات - اغان - یعنی انبان گدم را بردش گرفته بدو بر او نه توانست چنانچه

حکایت

مرا حاجی شانه حاج داد	که رحمت بر انداق محتاج داد
شنیدم که باری سکم خوانده بود	که از من نوعی دشمن ماند و بود
میداشتم شانه کاین استخوان	نیسبایدم دیگرم سنگ مخوان
پسندار چمن سر که خود خورم	که جو خرد او نه حلا و برم

نام دهان یکی - حاجان - آلوده شد به - - - - -

اوضاح اقتصاد می آرد

ارضی آرد پا چاسنیخزیت الی دارای معادن بسیار است
 قهترین معادن آرد پا معدن آهن و زغال سنگ و مس و قلعی و طلا است
 محصولات نباتی آرد پا گندم و جو و چغندر و سیب زمینی بسیار است
 در جنوب آرد پا که هوای آن نسبتاً گرم است زیتون و انجیر و پرتقال و اشغال
 بل میاید

در آیتان تربیت گرم ابریشم و عل آردون ابریشم و ارج دارد
 جنگلهای قیم آرد پا در رویت و سوند و نرود است
 آرد پا پروراندن چو انات ابل از قبیل گا و گوسفند معمول است
 آرد پا از حیث صنعت بر دیگر قطعات دنیا برتری دارد و بزرگترین صنایع مردم
 آلمان و فرانسه و انگلیس هستند که مصنوعات آنها در اغلب نقاط دنیا مخصوصاً آسیا
 بفروش میرسد

آرد پا کارخانه های عظیم برای ساختن اشیاء فلزی و مواد دیگر تأمین شده است
 و باال تجارت قیم آرد پا بسیار ساخته شده است که بوسیله او آهن گشتی نقاط دور دنیا
 حمل شود و تمام کشتی آرد پا به شهرهای آن رسید خطوط آهن یکدیگر مربوط و متصل شده

نید و امثال

خار را بدگوی نی نگزار را
 پوستین بهر دشی آمدنی بهار
 رو بدریا کار بر نماید زجو
 هین مکن رو باه بازی شیرباش
 گایر خود کن کار بجای نه کن
 هر که بدظن است کی ماند در دست
 گشرد و دجال همیشه در طریق
 از پی همه در و در مان آفرید
 کتب باید کرد تا تن قادر است
 به چکش ندر شود تا چیرنی کاشت
 هی بسا اصل از حسد نا ابل شد
 دل ز هر علی صفائی سیرد
 کوشش بهیوده به از خستگی

نوشته‌ی مولی

هزبر مر

میس از مردون نوشیروان پیر او هر فرزند شاه شد
 تخت آفرین کرد بر کردگار
 توانا و داندۀ روزگار
 گر اندایگان را گرامی کنیم
 گشته کردگان را هراسان کنیم
 متمدیدگان را تن آستان کنیم
 بشوید دل از خوبی روزگار
 هر فرزند خلف پدر با مردم بدر شاری کرد و سر داران نوشیروان و بزرگان

ملک را بگنجاه بیازرد و جمله را از خود دور ساخت

بر آشت و خوی بد آور پیش
 بر آنکس که نزد پدرش از جند
 بیکو شد از راه آیین و کیش
 بدی شاد و آیین ز بیم گزند
 یکایک تبه کردشان بگناه
 چو ده سال شد پادشاهش رست
 نه خوی بد آید همه بد تری
 مگر تا سوی خوی بد ننگری

در زمان سلطنت هر مزکی از سر داران او که بهرام چین نام داشت و از بد شاری
 سر مرد دل آزرده بود و طغیان کرد و از فرمانبرداری پادشاه سر باز زد و عاقبت

مردم همه فرار از سلطنت برداشتند و خسرو را بجای او بر تخت شاهی نشاندند
 شاهانه نهادند و فردوسی

۱- بزرگان و مردمان با قدر و مرتبه ۲- آسمان ۳- خاک گردم - آه پشه ۴- آواز

حسرو

بهر چیز زیرد خسرو از قربت	جز آنکه که او از فرد بزرگست
و در از اوستی و مینائی اوست	تن مردمی مرا تو زمانی اوست
چو چشمی است بنیده و راه جوی	که دادا دارد او دید شایه بدوی
ز دوده کیل آینه است از نهان	که بینی در و چهره هر دو جهان
خردمند اگر با غم و بیکس است	خرد غمناک و کس او بس است
خرد باید از مرد و فرزندک سنگ	نیز پوشیدن جانم رنگ رنگ
بهین گوهری هست روشن خرد	که بر هر چه دانی خرد بگنزد
خرد در جهان را سیر گوهر هست	روا خواهد انش خرد یاد راست
	و زگر شایسته اسدی

۱- پروردگار ۲- غمناک ۳- خوب و دانش ۴- وزن و تقار

نجابت

در نجیب کسی است که در معاشرت با خلق گشاده رو و خوش سخن و با هر کس مهربان و
 فروتن باشد و بیچگاه گردی کمتر و غرور و خودنمایی نکرد و عظم و نه بریا جا و دسم و زربخ و بنا له نام
 بیچکس از برستی یاد نکند و از عیب جوئی و غیبت و سخن چینی برپیزد و بزرگتر از آن احترام
 گذارد و نسبت بکوچکتران و زیر دستان شفق و مهربان باشد و بایشان محشم خوارت ننهد
 و با جمله آنچه که بر خود روا نیست دارد و بر دیگران داند دارد و از اینجاست که در مثل گفته اند
 برگس پسند آنچه تو را نیست پسند

فوت و جو انردی نیر مانند آزاد مردی و نجابت صفی محمود و پسندیده است و
 هتکاری و بزرگی و موجب احترام و نیکی می است جو انردی از خوی پهنیر است

تواضع

از تواضع بزرگوار شوی	از تلبسته ذیل و خوار شوی
از قادی آموز اگر طالب فیضی	برگزین خرد آس زینتی که بلند است
از کبر مدار هیچ در دل هو می	کز کبر بجائی نرسیده است کسی
بی هیچ خود بین خدای من نبود	مرد خود دیده مرد وین نبود

بدن انسان

بدن انسان بسیاری از حیوانات بهم شبیه است و این شباهت بیشتر در اعضا و اجزای داخلی است.

آفریننده جهان چهار گوش چهار دم زدن چهار گوش سخن و دیگر اعضا و قضا را در بدن بشر حیوانات که آدمی نوعی از آنها است تقریباً بیک شکل آفریده و استیمازی که بدن انسان عطا فرموده قوه عاقله و ناطقه میباشد که حیوانات دیگر از آن محرومند.

انسان بوسیله قوه عاقله میفهد و بوسیله قوه ناطقه آنچه را که فهمیده است بیان میکند.

بدن انسان از یک سر و یک تنه و دو دست و دو پا تشکیل یافته است.

قوایم بدن انسان با سخنانهای متعدد و متحد شکل است.

مادی استخوانها را گوشت قرمزی که آنرا مایچه می نامند پوشیده است.

مایچه های تن باعث حرکت استخوانهای بدن میشوند.

مادی مایچه ها را پوست پوشانیده است.

رگها و اعصاب در مایچه ها جای دارند.

همنس

در کشائی کنی و در بندی	همنس آنگون زگر همنس مندی
که شد از کاهلی زغال فروش	ای بسایز طبع کاهل کوشش
گشت اَقْضَى الْقَضَاةِ هفت اَقْثَم	ای بسا کور دل که از تعلیم
گل بر آرد ز خار و لعل از سنگ	همه که زاموختن ندارد زنگ
ایه اسباب هر مراد بدست	آه جوانی و تند بستی هست
کز بندی رسی چرخ بند	میکه بر نقش نیخی زن
از هفت پیکر نظامی	

۱- تند همنس ۲- کند کار ۳- بزرگ فاضان ۴- کثر

طمع

بمنش ناپدید و سرش چن باز	یکی چاه تاریک و ژرف است آذ
چو یک در به بندی گشاید دگر	صحرانی است بردی بی انداز
منه تا ترانی در این دایم گاتم	چهره راه غولی است گسترده دام
از گر شایسته اسدی	۱- عمیق ۲- قدم

اوضاع سیاسی اروپا

اروپا چهارصد و شصت و دو میلیون جمعیت دارد
 و اغلب مردم اروپا از نژاد سفیدند
 بیشتر االی اروپا پسر و دین حضرت عیسی علیه السلام میباشند و بزبانهای مختلف
 سخن میگویند

اروپا مثل است بر چندین کشور کوچک و بزرگ که عمدتاً دارای حکومت مستقل میباشند
 تا چندین قرن پیش اروپا آباد نبود و سکنه آن از دانش و هنر بهره نداشتند و
 بحال توخ زنگی میکردند و پیوسته بایکدیگر در دزد و خور و بودند لیکن پس از
 چندی بواسطه معاشرت با مردم مشرق زمین دارای علم و صنعت شدند و
 به نیروی هوش و استعداد طبیعی و کوشش بسیار در انواع علوم و فنون و صنایع
 و صنایع چنان ترقی کردند که از االی مشرق پیش افتادند

کشورهای شمرای اروپا عمدتاً بوسیله راه آهن بیکدیگر مربوط و متصل و در شهرهای
 آن آموزگاہها و داور علمهای متبر و کارخانه های عظیم و بیارتانهای بزرگ و
 بسیار است

چند و امثال

هر مشک بوی آید از گاه و دود
 گفتر آن نعمت ز تو آید نعمت می آید و
 آب را و خودش را باز میکند
 نان بد و نه نان بد
 پشه که دو تاشد آتش یا سوز است یا بزم
 یا بشیر چون جنگ نتوان کرد
 از مردی تا نامردی یک قدم است
 آدم تا کوچکی نخند بزرگ نمیشود
 پیش از استسار دکان بگیر
 آب که یکجای ماند میگذرد
 پشیمانی سودی ندارد
 دست و ست پاچه کار را دوبار میکند

خسرو پرویز

خسرو پرویز پسر کی از پادشاهان بزرگ ایران است
 پرویز درباری با شمت و عظمت داشت و از گنجهای سرشار و جاه و جلال و ادب

بسیار آورده اند

خو خسرو اندر زمانه نبود	ز دیار و گنجش گرانه نبود
ندارد بید از گنجان دیهان	بر آسان بزرگی کس اند جهان
ز ترکان حسنی و رومی سواد	سواران جنگی هزاران هزار
که بودند بر آخویر نه پیر	و گراب جنگی چسبش هزار
نماند ی هسنگام گین آفتن	و گراب شبید ز کز تاختن
که کس را بند آن زمان یک چو	او کرده هزار آتش سنج موی
هماری کش و گامزن شصت و شش	و ده دویسند از آتیر بار کش
که گشتی از آن در زمین جایی نیست	و گراب جنگی هزار و دویست

خسرو با بهرام چوین که لویای مخالفت برافراشته بود چندین جنگ کرد
 و سرانجام از بهرام شکست خورد و به بکنت روم گریخت
 و به بکس قسیر روم بهرامی خسرو لشکری با ایران فرستاد خسرو به بدستی آن لشکر

ایران را بفریفت و بر سر ارم غلبه یافت و دیگر بار بر تخت سلطنت نشست
پس از چندی بمن دولت ایران و در دم خصومت افتاد خسرو لشکر بنجاک روم کشید
و شام و مصر را تصرف کرد ولی عاقبت سردارانش از وی رنجیده دستی کردند و خسرو
از پرتل امپراطور روم شکست خورد و مجبور شد با ایران باز گردد

در این موقع بزرگان ایران که از خود خواهی و بدرفتاری خسرو تنگ آمده بودند بسیار
پسرش شیرویه معروف بقباداد را از سلطنت انداختند و شیرویه را بشاهی برداشتند

ز خسرو بشیر شاهنشی آبی تاج ماند او بسان رهشی

قباد آمد و تاج بر سر نهاد با دارم نشست بر تخت شاد

نبد زنده گانش جز بهفت ماه تو خواهی بشا ناخیز خوان خواه شاه

شمار از شایسته فرمودی است

۱- چینی ۲- چن ۳- فردان ۴- بزرگان ۵- نام خبیث و بدوی ۶- جنگ کردن ۷- نهم

ه- بی - - - - -

نمراد

خوبی هر کس از گوهر تن بود ز گل بوی و از خار خشن بود

بهر هر چه در مرد والا بود بچهرش برآز دور پیدا بود
از گر شایسته تیره امدی



جوان نگار دوست دلباز

حکایت

جوانی شکار و دست مکی چابک داشت روزی جوان در خانه نشسته بود گنجشکی از در زین
پرید گربه از گوشه خانه بخت و او را بگرفت جوان از خایت حرص شکار بشا پاره آنحال سخت
شاد شد و با خود گفت از این پس این گربه را نیکو باید داشت که هیچ گلی را در شکار بدین چینی و چالا
ندیدم فریاد و آهنگان کخم تا خود چه بگشاید و باید ادیش از آنکه آفتاب بر آید برخاست و بقاء
هر روز سوار شد گربه را در بغل نهاد و سگ از پر دست گرفت چون شکارگاه آمد گنجی از زیر خار
جنی برخاست جوان گربه را از بغل بردانده اخت گربه سگ را دید از نیب او خواست بغل
سوار جلد بر سر و پشانی و سبب افتاد اسب از خراش چنگال او بپسیده و مرد و ابرو زمین زد و دهان

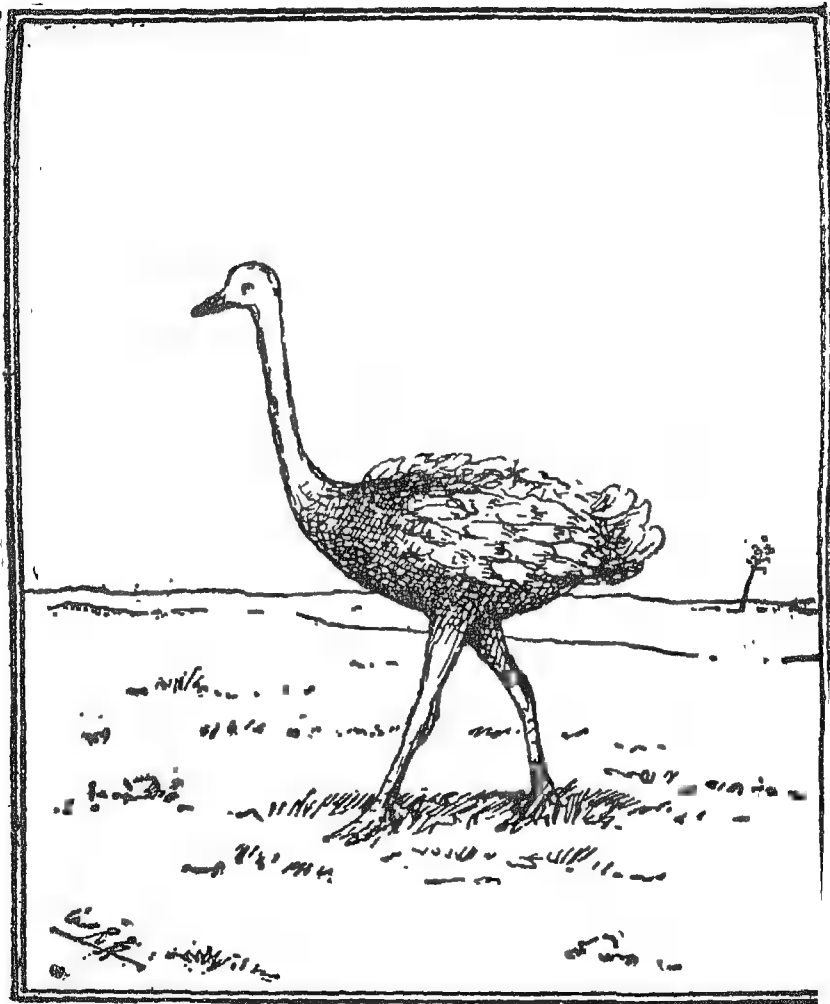
نقل منی از مردان نازنه سعادتمند

جلد ۱ - ۲ - روز خوار

حکایت

نقل است که روزی ابوالبشیر سیاری بدکان تبال شد تا جو زرد سیتم بداد صاحب
دکان شاکر و در گفت جز بهتر گزین شیخ گفت هر که را فروشی بهین و صیت کنی یا نه
گفت نه لیکن از بهر علم و میگویم گفت من فضل علم خویش بفادت میان ده جو زرد
ندیم و ترک جو زرد گرفت

۱ - نام یکی از عرفات ۲ - گربه ۳ - پول



شتر مرغ

شتر مرغ

شتر مرغ را گردنی دراز و سه ی بی پرو پائی بلند و نوکی کوتاه است
 این حیوان بسیار شکم پرست و پر خور بسیار باشد و چون حس شامه و ذائقه قوی ندارد
 به چیز مخور و حتی از بلعیدن سنگ ریزه و چوب و فلزات و آهک روگردان نیست
 یکینده وقتی در معده شتر مرغ ساقی طلا یافتند که برآمدگی و خطوط آن بجای محو شده بود
 از خیز آهین و تکه های مسال و سنگ پاره های بزرگ و سنگ های پول و تکه و دستگیره
 نیز در معده شتر مرغ دیده شده است.

در حالیکه گریه شتر مرغ بسیار یافت میشود
 قد نوشته اند که شتر مرغ آتش مخور و از آنیس و وی آنرا مرغ آتشخوار نیز می نامند
 بعضی مالک امریکا شتر مرغ را بجای اسب و آتش به رنگه های کوچک می بندند

پر شتر مرغ قیمتی است و آنرا برای زینت بکار می برند
 شتر مرغ در صحرا های ریگزار زندگی میکند و در ریگ تخم میگذارد و مثل است که شتر مرغ
 نشد پرگفت من شتر مرغ گفتمند بار بر و اگر گفت مرغم این شل برای مردم تنهیل که
 جوابی هر کار خدای میاور نگفته میشود

دبیری

دبیری است از پیشه‌ها ارجمند
خردمند باید که باشد دبیر
نخشبها و بادانش و راستگویی
وزو مردان خند گردد بلند
همان بُرّ و بار و سخن یادگیر
و خادار و پاکیزه و تازه روی
از شاهین نه فردوسی

۱- مثل و حرفت ۲- حافل ۳- نویسنده ۴- با علم و حوصله ۵- صبور و بردبار

سخن

بر آنکو نکورای و دانا بُود
چه مردم که گویا ندارد زبان
نکو مرد از گفت خوبست و خوی
جوانرا اگر چه سخن حودمند
ز بدخواه و از دشمن کینه کش
بگفتای شیرین فریبده مرد
ز زخم سان بیش زخم زبان
نه زیب بُود گزند گویا بُود
چه آراسته پیکر بی روان
چو شاخ انخل و میوه باشد نکوی
ز پیران نکوتر پذیرند پند
توان دوست کردن بشمار خوش
کند آنچه نتوان شبیره کرد
که این تن کند خسته و آن روان
از گر شایسته نارسد

کشورهای اروپا

کشور انگلستان

کشور انگلستان شصت و دو جزیره بریتانیا و ایرلند پانخت انگلستان لندن و شهر مهم آن
نخستین است در انگلستان کارخانه های صنعتی و پارچه بافی بسیار است
و مردم انگلستان عموماً صنعتگر و تاجرند

کشور فرانسه

کشور فرانسه در مغرب اروپا واقع و پانخت آن شهر زیای پاریس است که در کنار
درودین نباشد و یکی از مراکز بنیم علم و صنعت است
شهر معروف فرانسه لیون و بند مستبر آن مارسل است
مردمان فرانسه صنعتگر و زراعت پیشه اند
آلمانی جنوب فرانسه در باقی پارچه های پریشی مهارت کامل دارند

کشور آلمان

کشور آلمان یکی از کشورهای مهم صنعتی دنیا است پانخت آلمان شهر برلن و بند مهم
آن هامبورگ است در آلمان کارخانه های بسیار بزرگ برای ساختن قطار و هواپیما
طبی و اقسام پارچه ایجاد شده است

کشور سویس

سویس من مذهب آنسه و آلمان و ایتالیا واقع و پایتخت آن شهر بزن است
این کشور کوهستانی و دارای مناظر طبیعی و باصفا است مردمان سویس عموماً زراعت
همیشه و دارای صفات پسندیده میباشند

آرزوی دختر نامیا

زنی دختر نامیاداشت هر روز دست او را میگرفت و بگردش میبرد و دلش را
بفغان شیرین خوش میداشت روزی دختر ابر کنجاریجی زیر درختی نشاند و خود پی کا
رفت دختر همینکه تنها ماند آب می کشید گفت خدایا شنیده ام تو خود رشیدی آفریده که

هر صبح جهان را از دشت تاریکی نجات میدهد
شنیده ام که در آسمان تو ماه و ستارگانی است که از ظلمت شب میکاه و دلها را تسکین
شنیده ام که از خاک تیره گلهای گوناگون بیرون میآوری که لطافت و زیبایی
آنها از بویشان هزار مرتبه بیشتر است

شنیده ام که روی زمین تو بوندی و پستی و جویمهای آب دانست که از دیدن آنها دل آدمی و
خدایا رنج گوری و ندیدن اینهمه خوبیا بر من آسان نبود اگر دیدگان مرا یک خطه با
میکردی که چهره مادرم را ببینم

پند و امثال

جندگن چنه انکه بنی کیتی
 ناهی از سرگنده گردونی زدم
 کی توان بر بط زدن در پیش کر
 فکر کن در راه نیکو خدشی
 از سرانسه از ان غت سرکش
 غم خور و نان جنم افزایان مخور
 چون ندانده نمانه چون رود
 ناکس ترا ترک کن بهر کسان
 میدد حق آرزوی تبتیق
 امتحان خود را کن انکه عنبر را
 مرغ خویشی صید خویشی دام خویش
 تازه میگیر و کن ای سپار
 دای آن کز نه خور و دار گذر

در نشنوی بودی

یزدگرد و (از ساسانیان)

شیرویه هفت ماه پس از خسرو پرویز پادشاهی کرد
 شیرویه پادشاهی بد رفتار و بیدادگر بود
 بشومی بزداد و بشومی بُرد همان تخت شاهی پسر را سپرد
 دولت ساسانی پس از خسرو پرویز بی نهایت ضعیف شده بود و پادشاهی با کفایت
 نداشت که بتواند مملکت را از آسیب دشمنان محفوظ بدارد و دیگر باره خشم و قدرت
 قیمن را برقرار سازد

همی پادشاهی بپایان رسید زهر سوسی دشمن آمد به
 پس از شیرویه مدتی سلطنت ایران بدست سرداران و دختران خسرو پرویز اداره
 میشد ولی عاقبت بزرگان مملکت یزدگرد را بسلطنت برداشتند
 چو بر خسروی تخت نشست شاد کلاه بزرگی به سر بر نهاد
 چنین گشت کرد و در سپنج روان منم پاک فتنه زند نو شیروان
 بجویم بلند تی و فرزادگی همان رزم و تنه تی مردانگی
 یزدگرد آنسومین پادشاه ساسانی است اگر چه پادشاهی با کفایت بود ولی توانست
 ضعیف دولت ساسانی را بر طرف سازد و از انقضای آن جلوگیری کند

چون بختِ عرب بر مجرم چیره شد همه بختِ سامانیان تیره شد
در زمانِ سلطنتِ این پادشاهِ اعراب با ایران روی آوردند و پس از چند جنگ
ایرانیان را شکست دادند و سلسلهٔ سامانی را منقرض کردند و حکومتِ ایران را صاحب شدند
اگر گویند چه رخ گردانِ چهارم از آزادگانِ پاک بسپرد مهر
شمار از شاهانِ نه فرمودی است

۱- بزرگی و جلال ۲- بودند ۳- فروختی و بخت ۴- کردند

از عاداتِ پادشاهانِ قدیم

هر یک از پادشاهانِ ایران چون از نشستن بدر بار خسته میشدند و میخواستند از
جای برخیزند نخعی میگفتند یا حرکتی میکردند و حاضران بشنیدن آن سخن یا شاه پادشاه آن
حرکت قصد پادشاه را دانسته متفرق میشدند و در شیردستهای خود را حرکت
میداد و کتاب چشماي خود را میمالید . یزدجرد میگفت شب بشد . بهرام
خوش و خرم باد . شاپور میگفت ای آدمی بس است . قباد و سرخود را با همان
بلند می نمود . انوشیروان میگفت دیدگانِ تان روشن باد

ترجمه از محاضرات راجب

خیر الامور اوسطها

دهر کار احوال مطلوب و میانه روی پسندیده است
 مثلاً شجاعت که صفتی پسندیده و نبرد همه کس ستوده است اگر از اندازه بگذرد بی باکی است
 و اگر کمتر از اندازه باشد ترس است و این هر دو مذموم و نکوهیده است همچنین نجاشی
 چون از حد تجاوز کند با سراف رسد و چون بی سبب نباشد بخل و اشک گردد و این هر
 دو زشت و ناپسند است و از اینجاست که رسول اکرم ص فرموده است خیر الامور
 اوسطها

۱- بهترین کار، میانه است ۲- ناپسندیده ۳- زیاده روی ۴- بخل

زشتخونی

خوی زشت دیوانه و نیکو پری	موی زشت خونی مگر نجوی
مکر اچهره زشت از سرش نکوست	مکن عیب کان زشت چهری نه زده
نگو کار با چهره زشت و تار	فرآودان به از نیکوئی زشت گاه
خوی نیک همچون فرشته است پاک	خوی بد چون دیوانه بی سرم پاک

از گزشتهاست

۱- هر که ۲- بسیار بهتر ۳- بی باکی ۴- بی باکی



مقراط با پای بر بسته مردی که او را سوزش میکند

سقراط

سقراط از حکمای بزرگ یونانست که چهارصد و پنجاه سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام در مملکت یونان بدنیا آمده است سقراط پیوسته مردم را با اخلاق ستوده و نیکوکاری میخواند و خود بدینچه میگفت عمل میکرد و از این مردم او را دوست میداشتند و رؤسای شهر از شمار پیروان او جزو تر میشد.

سقراط پیوسته ماضی و خردمند بود زیرا فقر را شمار خود کرده بود.

و روزی یکی از بدخواهان او را سرزنش کرد که ای سقراط تو اگر فردا بمیرد ی بخوار که به پوشاک پست قانع نمیشدی و در دستان و تابستان با یک پیراهن بلبسبردی و پانزده غیر شقی انگیزه خواری که تو بر خود روا میداری هیچ بنده از خرید بر خوشتن روا ندارد و سقراط در پاسخ گفت من باین فقرا از مردم بی نیازم و تو با همه توانگری مردم نیازمند بی نیازی صفت خداست و مردم بی نیاز همیشه شاد و خرمند میباشند.

لوحی از مردم که با عقیده و حکمت سقراط مخالف بودند در صدد هلاک او برآمدند و چند تن از مخالفین او در محله دعوی کردند که سقراط برخلاف آئین مردم یونان سخن گفته و جوانان را از آرایش نیاکان برگردانیده است مخالفین چنان کوشیدند تا خبر از سقراط به قتل محکوم کرده بفرستادند.

چون تقراط از مرک اندیشه نداشت همه روز مردان خود را در زندان میبرد
و تعلیم آنها سپرد وخت در آخرین روز زندگانی هم پس از آنکه جام زهر را در دست
جلا نوشید تا جان در بدن داشت باشا گردان خود از علم و حکمت سخن میگفت
و پرشسای آنها را پانچ میداد

روزی که تقراط از دنیا رفت هفتاد سال داشت

از سخنان علی علیه السلام

- ۱- یاد بد ماند شیر برهنه ایست که ظاهری دارد و فریبنده و باطنی برهنه
- ۲- در شرافت علم همین بس که جهال آنرا بخوبی ندانند و اگر کسی آنرا بداند نشندی بستی
و خوشحال شوند و در قیامت نادانی همین بس که حتی نادان از آفتاب بدان عالم
دارد و اگر نادانش خوانند خشمناک میشود
- ۳- پسر نادان کودکی است و کودک و ناپسیر
- ۴- بر آوردن حاجت نیازمند آن را بفرد امیکن زیر معلوم نیست فردا چه خواهد
- ۵- از دوزخ پیوسته در بنجم کی بهوشی و سادگی در تکاران دیگر زیر کفی و جوشیاری خاستان
- ۶- بد روزگارترین مردم آنست که بهیچ کس بدگمان نباشد

۱- نادانان ۲- زشتی ۳- بخوابت دادن ۴- تنگ ۵- محتاجان

علم

علم همه کمال باید خواند
 علم را خند چیز میباید
 طلبی صادق و ضمیری پاک
 دوستی و شفیق و نفسی خسته
 با کسی چون شد این مسانی جمع

نه بود ای مال باید خواند
 اگر آن بشنوی ز من شاید
 مدد کو کسی از این افلاک
 روزگار سے دراز و مالی بر
 بجهان روشنی دهد چون شمع

در جام علم ادهی

در نهیسه و بخوبی ۲ - شایسته و خیر است ۳ - هستی روی رستی ۴ - دل ایش

کوشش

بجای زشتی بود کار زن
 تنی ریخ تا بد در انداز نیست
 آتش به تنی یافت ریخ و بیم
 بد ریای ز رفت آنکه جوید صدف
 گشت گنج باید به تن ریخ بر

برودن کار مردان شمشیر زن
 که با کاهی ناز اناژ نیست
 که میریخ ناز و کس از شک بیم
 بپایدش جان بر نهادن کف
 که در ریخ تن یابی از گنج بر

۱ - ترکیب ۲ - فواید ۳ - عین ۴ - فایده ۵ - نیکو شایسته را

کشورهای اروپا

کشور آتریش

آتریش در مرکز اروپا واقع و پایتخت آن شهر وین است

در این کشور کارخانه قد سازی بسیار است

کشور روس

کشور روس در شرق اروپا واقع و پایتخت آن شهر مسکو و بند مهم آن پترو گراد است

در این کشور چشمه های نفت فراوان است

کشور لهستان

کشور لهستان بین آلمان و رومانیه واقع شده و پایتخت آن شهر وارسا است

در لهستان اراضی حاصلخیز و معادن زغال سنگ و آهن فراوان و کارخانه های پرچین

و قد سازی و بلور سازی بسیار است

کشور یونان

یونان شبه جزیره ای است در دریای روم و پایتخت آن شهر معروف و تاریخی آتن است

که مهد تمدن قدیم بوده است و بنا بسیار مانند سقراط و افلاطون و در سطوات

بر خاسته اند

کشور ایتالیا

ایتالیا شبه جزیره است در جنوب فرانسه پایتخت آن شهر تاریخی روم است که ده
قدیم کی از مرکز تمدن رومی زمین بوده است
در ایتالیا ابریشم و انواع میوه مخصوصاً انگور فراوان حاصل می‌آید

پاداش

بدونیک را هر دو پاداش است
نگرنیک و بدناچه کردنی پریش
چرا تو بود کثرتی در پی
زیردان شمرنیک و بدناست
زیردان و از روزی گنجین
بند از سنگ گران از بخت
چو یار گز کار باشی بند
خنگ آنکه جان از خرد و روشن است
ببینی همان باز پاداش خویش
گناه از چه بر چرخ گردون نیست
که گردون کی ناتوان بچوشت
بنیدش و بس کن ز خونخاستن
که چون باز گردد و قد بر سرست
از او گرسد مر ترا بد مرزا
از گشتا سبب آمدی

هندوستان

هر کس بقدر محبت خود خانه ساخته
 یک صبر کن و هزار افسوس نخور
 کن بد که بد بینی از روزگار
 هر کسی مصلحت خویش نکویسد اند
 از نفس مرغ بهر جا که رود بستان است
 کن از گشت در سوراخ کز دم
 یک بزرگو که اگر میکند
 طمع دارد که گنجشک کار باز کند
 کم خور و کم گوی و کم آزار باش
 قدر ناز اگر کنند میداند
 فال بد بر زبان بد باشد
 کار بوزینه نیست بخاری
 هر که را طاعت باید مرغ هندستان کشد
 بشمع چون دست خاموشی به است

یزدگرد و دزاسد ساسانیان

پادشاهی ایران هنگامی بیزدگرد رسید که اساس سلطنت بواسطه غفلت چند تن از پادشاهان گذشته متزلزل شده بود و ایرانیان بی اندازه پریشان حال و ضعیف شده بودند و آن راستی و وطن دوستی ایرانیان پیشین نداشتند که مجد و عظمت کشور خود را حفظ کنند

یزدگرد که پادشاهی بخواه و ایران دوست بود هر چه در اصلاح کار ملک بکوشید سودی نبخشید و دشمنان از هر طرف بایران روی آوردند از جمله عربها بفرموده عمر بن الخطاب ایران را تاختند و بایرانیان جنگها کردند

نخستین جنگ ایرانیان با عرب در قادشیه واقع شد در این جنگ سرور لشکر ایران رستم فرخ زاد و سردار سپاه عرب سعد و قاص بود

چو آگاه شد زنان سخن یزدگرد	زهر سو سپاه اندر آورد و بگریه
بفرمود تا برکشیدند نمای	سپاه اندر آمد بهر سو ز جای
برآمد یکی کرد و بر شد خروش	همی کر شدی مردم نیز بپوش
خانهای الماس در تیره گرد	ستاره است گشتی شب لاجورد
بهر روز اندر آید جاگرد و خشک	بهر آنکه بر آید آب تنگ

شد از شکی دست گردان نگاه
 لب رستم از شکی شد چو خاک
 خروشی بر آمد بگردار رعد
 بر فتند هر دو ز قلب سپاه
 چو از لشکران هر دو تنها شدند
 همی تاختند اندر آن زرنگاه
 خروشی بر آورد رستم چو رعد
 بر ایخت رستم کی تیغ تیسند
 ایمنخواست از تن برش زاید
 بر پوشید دیدار رستم ز گرد
 یکی تیغ زد بر سر و ترک ادی
 چو دیدار رستم ز خون تیره گشت
 و گر تیغ زد بر سر و گردنش
 هزیت گرفتند ایرانیان
 پس از شکست یافتن ایرانیان عربا بدامن پاتخت ایران روی نهادند

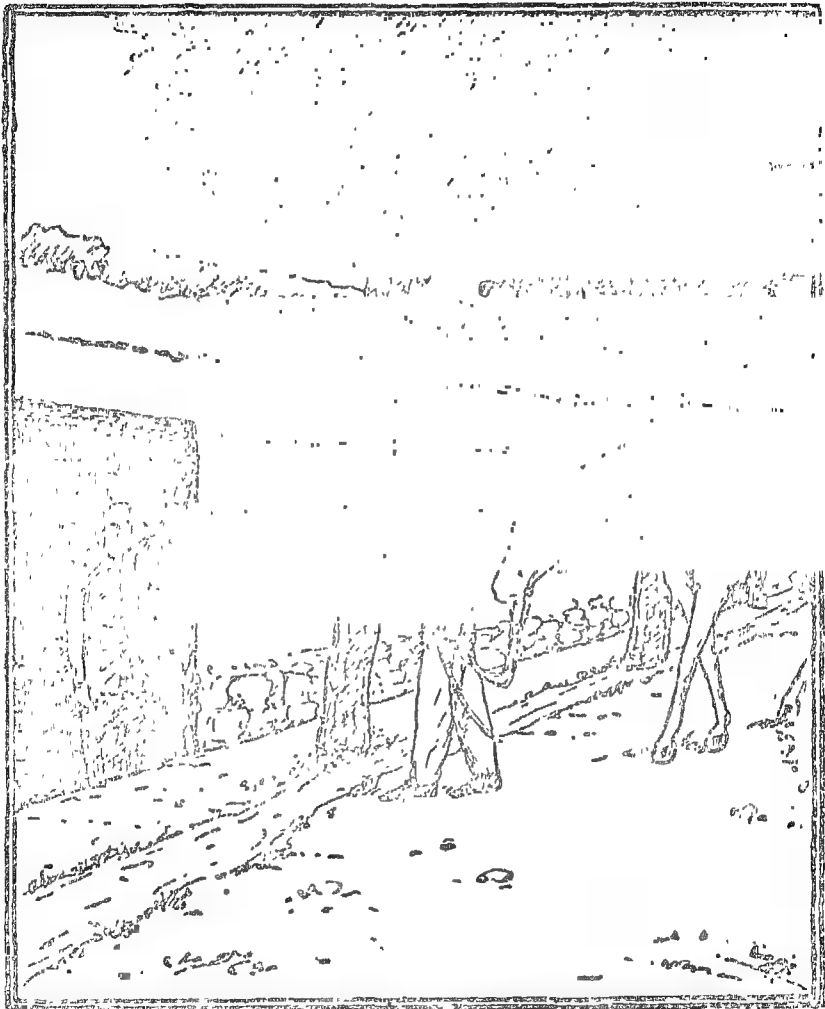
جم اسب گرانمایه از کار زاهد
 زبان گشته اندر دهن چاک چاک
 از آن روی رستم و زاین روی سعد
 یکو کشیدند از آوژدگاه
 بر زیر یکی تند بالا شدند
 و دو سالار بر یکدیگر گیسنه خواه
 یکی تیغ زد بر سیراسب سعد
 بدان تانفاید بدور ستیغ
 ز گرد سپاه این مران رانید
 شد سعد پویان ز جای نهرو
 که خون اندر آمد ز رکش بروی
 جها بخوی تازی بر او حیر گشت
 بنجاک اندر افکند جنگی تنش
 بسی نامور گشته شد در میان

یوزد کرد چندانکه می توانست بکوشید تا پاتخت بدست دشمن نفیقه ولی سپاهیان
ایران در اینجا نیز تاب مقاومت نیاوردند و بهزیمت رفتند و احباب وارد شدند
شدند و میرخانه دست بکشتن و غارت کردن گشودند یزدگرد فرار کرد و بار دیگر گریز کرد
بکرمان فراسم آورد و در نهان راه بر سپاه عرب بگرفت در این جنگ ایرانیان
مردان و دست از جان شسته با دشمن نبرد کردند ولی عاقبت شکست خوردند
ویزدگرد ناچار از بزرگان ایران جدا شد و برای گریز آوردن سپاه بطرف
خراسان برفت

بزرگان ایران همه پر ز در و	برفتند با شاه آزاد و مرد
برادر بسی خواندند آفرین	که بی تو بسا از زمان و زمین
بگفتند ای شاه ما بسند ایم	تن و جان بھر تو آگند ایم
که ما را دل از بوم و آراگاه	چگونه بود شاد بی روی شاه
همه با تو آئیم تا روزگار	چه بازی کند در دم کار زار
زمانه نخواهیم بی تخت تو	بما که پیاپی شود بخت تو
که ما بوم آباد بگذاشتیم	جهان در پناه تو پنداشتیم
شهنشاه زرگان پر از آب کرد	چنین گفت بانامه داران مرد

که بکیر بریزان نیایش کنیید
 ستایش و زار فرخایش کنیید
 چنینست تارای گردان مهر
 چه فرماید و بر که گردو مهر
 از او باز گشتند بار و دوش
 بشیخار و باناه و جانسه و شما
 در خراسان ماهوی سوری که فرخنده می خراسان و مرقور و تخت یزدگرد و
 بنزیرفت و بند گها کرد ولی عاقبت خود باندیشه پادشاهی افشاد و از یزدگرد و برشت
 و پای بجنگ وی برانگخت یزدگرد و تختی بست نهائی با آن پادشاه و پادشاهی
 نداشت تاب مقاومت نیار و ده بگرخت و پادشاهی پناهنده شد .

فرد آمد از اسب شاه جهان
 نه بدخواه و نه آساید نهان
 گشت آسپان در آسپا
 به پشت نهان و نهان گشت
 گشتی دید برسان سر و بند
 نشسته بر آتش خاک
 مگر افسر خردان بر سرش
 و دشمنان ز دیبا میار و میار
 دچشمش گوزن و بر ویال شیر
 نقشه دیده از ویدنش هیچ کس
 پیکر کی کنش ز ترین پای
 نه خوشایب ز راستین قبا
 بر و گفت ای مرد خورشید روی
 آیدین آسپا چون بریده ای بادی
 چه جای نشب تو بود آسپا
 چرا ز گندم و خاک و چندين گها



داستان
بزرگ و آسمان

آسیا بان که خسرو نام داشت چون یزدگرد را بدید نزد ماهوی سوری رفت
 بدو گفت خسرو که در آسیا رفته است گند آوری بر گیا
 بیالاکبر دار سه و سهی
 و دابر و کمان و دوزکس درم
 و همان پسر ز باد و روان پر غشم
 همی بوی مشک آید از سوی او
 پراز گوهسیر نابود افسرش
 چو ماهوی دل را بر آورد گرد
 بدو گفت بشتاب از این انجمن
 و گمونه هم اکنون ببرم سرت
 چون بزرگان این خبر شنیدند ماهوی را سزانش کرده گفتند
 بانش تن و جان خود را سوز
 گزین بد نشان دو گیتی شوی
 تو گر بنده خون شاهان میرز
 ز خون گیان شهرم دار و ننگ
 چو اندرز بزرگان بر ماهوی سوری اثری نکرد و از اندیشه شویم خویش بزم گشت
 مکن تیره این تاج کیستی فرو
 چو گشتار و اندگان نشوی
 که نفسین بود بر تو تارستخیز
 و گر کشته یا بدند تو پلنگ
 پند و اندرز بزرگان بر ماهوی سوری اثری نکرد و از اندیشه شویم خویش بزم گشت

و عاقبت آسیا بانرا بکشتن نزد کرد و داداشت

چو بشنید از او آسیا بان سخن
نه دید پیدامر او را نه بین
شبا نگه چو نشست بر تخت ماه
سوئی آسیا شد بنزد یک شاه
بر شاه شد دل پراز شرم و پاک
و خاش پر آب و لبان پوز خاک
یکی دشنه زد بر تنیگاه شاه
رُبا شد بر خیم اندر از شاه آه
اشا در شاهانه فردوسی است

۱- بزرگوری و بزرگی ۲- نام مخفی است ۳- مراد شب تاریک است ۴- میدان نبرد ۵- زمین
۶- برگشید ۷- روان و دودهن ۸- دعا خوانا کنید ۹- یعنی حد او را فردن گویند ۱۰- عشم و د
۱۱- پاره و تدری ۱۲- خفتن و جفا ۱۳- دیر می ۱۴- نور خالص آید ۱۵- پهلوان ۱۶- مانده
۱۷- سحر و جادو ۱۸- یعنی خوردن و آسایش کرد ۱۹- نژاد است ۲۰- روز نیاست ۲۱- خنجر ۲۲- بزرگ

منجا در جهان پیشه انبیاست

فرمایا راه و دراز از برت
مکن آنکه ننگی شود گو هست
چو از دژ پودختی را دباش
وزین هر دو پیوسته دشا و باش
که بهتر هنر آدمی را ساخت
منجا در جهان پیشه انبیاست



در دیش که با عصا کوزه دروغ شکست

حکایت

مردی در دیش بسوی رودغن حَجْرَه داشت شبی با خویش می‌اندیشید که چون ضحی شود در ده
شهر برده بفروشم و بپای آن مشی بخرم آن شب در سال دوبره آرد بر کان بزدی بارگشت
برایند زاده نایز اسپهان نتاج دهند ویری نگذرد که صاحب رسته بزرگ شوم و از
محصل آن فلان مزرعه خریداری کنم و در آن درختان بسیار بکارم و قصری بلند سازم
در آن قصر سه شاهی گرانها بگسترانم پس دختر فلان موژدا گمرا برنی خواهم و بخدمت او بکنم
و فلان بسیار بکارم سه گاه یکی از آنها فاسه ثانی کند باین عصاره و از بزم
در این وقت عصائی را که در دست داشت بلند کرد و فرود آورد از قضا عصاره بر سوا
به بخت درودغن بر زمین ریخت

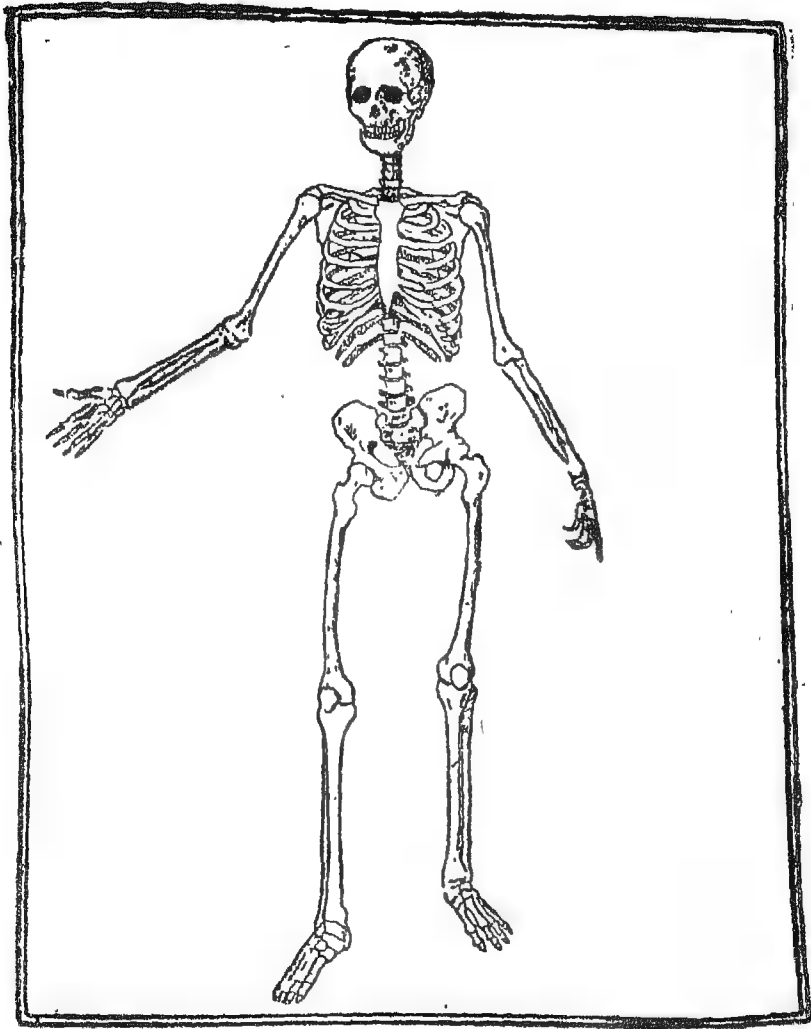
۱- مکر بکار ۲- قیمت ۳- بزبانده ۴- تاج

بداندیشی

نشاید بداندیش بودن بسی	کند زندگی تنج - بر برگی
شوی گای دیو بد آیین کنی	پس آنگاه بروی نفسین کنی
سردشمن آنکو بر آرد بهاء	فرود آنگند خوشین را بهاء

از کتاب ناز و آسایش

۱- پیکش



اسکلت
یا استخوان بنده بدن انسان

استخوان

استخوان قسمت سخت بدن است
استخوان دارای ماده سختی است که دارای ترکیبات آهکی میباشد در وسط قسمت سخت استخوان ماده نرمی قرار دارد که آنرا مغز استخوان میگویند

استخوان بندی انسان شامل سه قسمت است

اول استخوان بندی سر

دوم استخوان بندی تنه

سوم استخوان بندی دست و پا

استخوانهای سر از جمجمه و استخوانهای چهره تشکیل یافته است

جمجمه محفوظه مغز آدمی است

تنه عبارت از تیرۀ پشت و دنده ها است

تیرۀ پشت از استخوانهای کوچک تشکیل شده که رویهم قرار گرفته اند و آنها را

خزۀ پشت میگویند

استخوانهای دنده از طرفی به تیرۀ پشت و از طرفی با استخوان نیست متصل است
استخوانهای دست شش بر سه قسمت است استخوان بازو و استخوان ساعد و استخوانها

مُح و کف دست و انگشتان
استخوانهای پانیزشتل بر سه قسمت است استخوان ران و استخوان ساق و استخوانهای
مُح و کف پا و انگشتان

۱- کف ۲- جای نگاه داشتن از قبل جبهه و یکسره و مانند آن ۳- مدهای پشت ۴- از پنج دشت

حکایت

وزدی بخانه رفت جو نیز خفته دید پارچه را که بر دوش داشت بگشود تا
هر چه یابد در آن نهاده بر دوش کشد جوان غلطید و در میان آن پارچه بخت
دزد چیزی نیافت و باز گشت که پارچه را بردارد و بیرون رود و جوان را دید
که بر آن خفته است با خود گفت بهتر آن است که ترک پارچه گویم و باین جوان
در دنیا قسم پارچه را بگذاشتم و از خانه بیرون شد جوان آواز داد که ای زده
در به بند تا کس بخانه نیاید گفت بجان تو در نبندم زیرا که من زیر انداز
آواز دادم باشد که دیگری روی اندازد تو آواز ده

† نقل مبنی از پریشان فانی



حکایت
ساده و حکیم

حکایت

<p>بمنده جاکیم دانال کز کین بسته اند دران راه آنچه دارم تمام بستاند گر نداشتندم این گروه تباه از بختی</p>	<p>بود اگر کسی توانای از قضا کردشان کسی آگاه خواجہ گفت آہ اگر مرا دانند گفت دانای روزگار که آہ</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱- ناجری ۲- اتفاق ۳- دانش در اینجا یعنی شناختن است

کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم

<p>جامه گسیده و تش خود از تن کنیم میرق با ورق شجده تش کنیم کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم گو تو خوش باش که ما گوش ما حق نکنیم در حق گفت جدل با سخن حق نکنیم از حافظ</p>	<p>ما گوئیم بد و میل بنا حق نکنیم رقم مغلطه بر دفتر دانش نکنیم عیب در دیش تو انکر علم و بیش بدست که بدی گفت سودی و زرقی بخید حافظ از ختم خطا گفت نایم بر او</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

جامه ژنده ۲- بگود ۳- بطلاند آفتن ۴- شتم بندی ۵- صلاح و شایسته ۶- بهیچ ۷- دشمن ۸- سینه

امریکا

امریکا اقلیمی است بزرگ که تقریباً پانصد سال قبل کشف شده است
 کاشف امریکا از مردم ایتالیای و نام وی کریستف کلمب بوده است
 کریستف کلمب سالیان دراز در این اندیشه بود که از راه دریای هندوستان برود
 و برای انجام این مقصود از چند تن پادشاهان اروپا استمداد کرد و هیچ یک سخن او
 دقیقی ننهادند و او را دیوانه و آبله خواندند اما کریستف کلمب دست از مقصود خویش
 برنداشت تا عاقبت ملکه اسپانیا سه شتی و مقداری نقد نیه بوی داد

کریستف کلمب با چند تن ملاح دیگر کشتی نشسته بسبت مغرب روان شد و پس از چند
 دریا نوردی و تحمل سختی بسیار یکی از جزایر امریکا رسید و چنان پنداشت که آن جزیره
 قطعه از خاک هندوستان است و گویند تا زنده بودند آنست که سرزمینی که کشف
 کرده است هندوستان نیست

پس از کریستف کلمب سیاحان دیگر بامریکا رفتند و سرسرای آن قطعه را کشف کردند
 و دانستند که آن قطعه اقلیمی است جدید که تا آنروز مردم روی زمین از وجود آن گاه
 نداشتند

و اول کسی که تمام سرزمین این اقلیم را کشف کرد شخصی بود موسوم بامریک و از این

که آن استیسم را بنام او امریکا خوانده
 امریکا را به قسمت شمالی و مرکزی و جنوبی تقسیم کرده اند
 امریکای مرکزی بین دو نقطه شمالی و جنوبی واقع و از دو نقطه با یکدیگر متصل مانده است

میکاییست

آوردند که مخدین حسن میشیانی که از افانسیل عصر خود بود و نویسنده و روزنامه
 آورده و او را تعلیم بسیار که و پیش از آنکه بر پا می نشست و او را به جای خود بنشاند
 و چون بر خاست چند قدم با او می برسم شایسته رفتن ای از چهار خواص
 گفت با چنین تواضعی که خلیفه نمود قنابست خلافت تبارا میشود رشید جواب
 داد که مهابتی که تواضع زایل شود تا بودین آن ادبی و قدری که با حشرم
 از زنگان بجا بگذارد گامسته بودین آن مستر

از دو نقطه افانسیل

۱ - دانشمندان ۲ - یکی از خلفای معروف بنی عباس ۳ - استرام

۴ - خاصیت یعنی بند شدن ایستادن است ۵ - بیست و هجری

۶ - فامه و شایعه ۷ - بر طرف ۸ - جسته

محمود اسلام

بنحالی که شبیه جزیره عربستان را تاریکی جهل و تباهی فرا گرفته بود و مردم آن سرزمین بحال توخالی و زکار میگذرانند و پیوسته قتل و غارت مشغول بودند خداوند برگزیده و موعظه بن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه را بر مسالمت و انجمنیت تأمر نمود از شرک و نجات داده بصراط مستقیم توحید هدایت کند

حضرت محمد ص در سال چهل و دوم سلطنت انوشیروان در شهر مکه تولد یافت و هنگامیکه پهل و یک سال از عمرش میگذشت از جانب خدا پیغمبری مبعوث گردید و مردم با بدین اسلام دعوت فرمود

پیغمبر اکرم سیزده سال بعد از بعثت بواسطه آزاریکه از مشرکین بخبرش میرسید آنجا به پناه هجرت فرمود و سال هجرت آنحضرت بمکه و یثرب مسلمان گردید بیشتر مردم مدینه پیغمبر ایمان آوردند و حضرت پیامبر می آنان با مشرکین جنگ جنگ کرد

جنگهای بزرگ پیغمبر را غزوات می نامند و معروفترین آنها غزوه بدره و احد است و رسول خدا در سال و هجرت که را فتح کرد و یک سال بعد در شصت و سه سالگی در حالت فرمود و در مدینه طیبه مدفون گردید

تقوی

تقوی یعنی پرہیزگاری است
 پرہیزگار کسی است کہ از کردار ناپسند و گھٹا زشت دوری گویند و از آنچه کہ بجا
 آید تن و یا شرافت و یا دین و یا وطن او زیان میرساند چشم پوشد
 پرہیزگار آن نیست کہ از بیم مجازات و عقوبت و ترس و سزائش و علامت خلق
 کار نارد و ناپسند نگیرد بلکہ پرہیزگار آنکس است کہ در آشکار و پنهان پیرایہی عالی
 مخالف دیانت و شرافت و قانون نکرد

تقوی در پرہیزگاری آدمی را در دو عالم سعادت مند و رستگار میدارد و خدا می فرماید
 ﴿جَلَّ جَلَالُہٗ﴾ در قرآن صیغہ مایہ **إِنْ أَرَادْتُمْ عُقُبْتَ أَلَّہُ تَعَالٰی** یعنی ہر کہ پرہیزگار تر نزد
 خداوند عزیزتر

۱- کینہ بدی ۲- گراہ گرد
نیکی

بہ خیرین نمود کہ خاطر می شاد کنی
 بہتر کہ حسد از بندہ آزاد کنی
 خدای تعالی

خاک رست - آجر - کوزه

در اغلب جاها همینکه زمین اقدری بکنند خاک رست می‌رسند در بعضی جاها دریا و نه
خاک رست بیشتر از آنکه دیگر است

خاک رست چسبندگی دارد

هرگاه خاک رست را با شن مخلوط و با آب خیر کنند گلی می‌آید که از آن خمر بسیار
می‌توان ساخت

اگر گلی رست را حرارت زیاد دهند مانند سنگ سخت و شکننده می‌شود و بدختره است
که آجر و ظرفهای گلی را خالین از آن می‌سازند

برای ساختن آجر از گلی رست خشت می‌زنند و خشت را در آفتاب خشک می‌کنند آنگاه
آنرا به ترتیب مخصوص در کوره می‌پسینند و کوره را آتش می‌کشند خشت به حرارت آتش ختره
آجر می‌شود

آجر اقسام مختلف دارد و برای ساختن آبنسبه بکار می‌رود

ظرفهای خالین از بهترین اقسام خاک رست می‌سازند

کوزه اگر گلی رست را با چرخ مخصوص شکل کوزه و کاسه و ظرفهای دیگر در می‌آورد و
چند روزی در آفتاب می‌گذارد تا خوب بچسبد آنگاه کوره می‌برد و حرارت می‌دهد

نا سخت و قابل استعمال گردد

چون ظرف سفالین منافذ بسیار دارد و آب از آن تیراود برای رفع این عیب قشر
ظرفهای سفالین را لعاب کاشی میدهند پس گونه که مایعی رقیق از خاک رست
و اطلای سربی میازند و ظرف را پس از خشک شدن در آن یاقع فرو میسوزند و بعد
در کوره میگذازند تا یاقع فرو بر حرارت آتش تبدیل بقشری نازک و رنگین میشود که سطح
ظرف را از بیرون و اندرون فرا گرفته است و مانع تراوش آب است

منجی در هر دو عالم سر بلند است

اگر از منتهی تا قدم بنسری
چون خجلی ز خاک ره بستی
بخل عیبی است در نهاد بشر
که از آن عیب هیچ نیست بر
سخاوت درختی است اندر
که بز دانش از حکمت محض گشت
سخا در جهان پشه انبیا است
بخیلی مکن بسج اگر مردمی
ببستی ز بخشش بود مردی

جای گل باشی خار خا

پیش از آن که تو نیاید هیچ کار
 رستم در وین تن استغنیام
 که بسی خلق است دنیا یادگار
 به کرد ماند سر آبی زر گنج
 ای برادر سیرت زیبا بیام
 من بگویم که بداری استوار
 در نه جان در کالبد دارد حمار
 که دشمنی ز ما هم اختیار
 خرمین اریبایدت تخی بکار
 دوست دارد و بندگان حق گذار
 فضل و فضلی است افزون از شمار
 سکر یک نعمت نکویی از هزار
 تا همه کاست بر آرد روزگار
 تا بسازد نام نیک برقرار

یک دست میرسد کاری بکن
 وینکه در شناسه ما آورده اند
 تا بداند این خداوندان ملک
 نام نیکو گر بماند ز آدمی
 صورت زیبای ظاهری نیست
 هیچ میدانی حسنه و بیارواش
 آدمی را عقل باید در بدن
 پیش از آن که دست تو بیرون برد
 گنج خواهی در طلب رنجی ببر
 بشکوه نعمت را نکویی کن که حق
 قطیف و لطفی است بیرون از حساب
 که بجز موی زبانی باشد
 کاظم درویشان و یکسان پده
 نام نیک زنگان ضایع کن

۴ زدن خستگان اندیشه کن
 باده ان بدباشن و بایگان نکو
 دیو با مردم نیامیزد قمرس
 هر که دوست یاردم بد پرورد
 نوزدهای مردم پر هینر گاه
 جای گل گل باش و جای خار خار
 بل تبرس از مردمان دیو شمار
 ویر و زود از جان برآندش دماه

از قصاید سعدی

۱- خانه ۲- نقش ۳- زقار ۴- عقل ۵- جان ۶- محکم

۷- تن و بیک ۸- خند ۹- آرزو ۱۰- دیوانه ۱۱- جانورند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

بر سر آغلم که گزند دست بر آید
 منظر دل نیست جای صحبت آید
 بگذرد این روزگار تلختر از هر سه
 صاحب و طاح متاع خویش نموند
 دست بکاری زخم که غصه شرایه
 دیو چو بیرون رود فرشته درایه
 بار دیگر روزگار چون سکر آید
 آنچه قبول افتد چه در نظر آید
 بر اثر صبر نوبت ظفر آید

از غزلیات حافظ

۱- میبانی اگر تو انهم ۲- تمام شود ۳- بجانم ۴- مقصود آدم نیک و بد است

اوضاع سیاسی امریکای شمالی

امریکای شمالی قریب یکصد و سی ملون جمعیت دارد که عموماً از نژاد اروپائی میباشند
این قطعه بخندین کشور تقسیم شده است که بعضی مستقل و بعضی در تصرف دول اروپا است
و از جمله کشورهای امریکای شمالی کانادا است که از تصرفات دولت انگلیس محبوب
میشود و در آنجا گندم فراوان بل میآید
و دیگر از کشورهای قلم امریکا کشوری متحده میباشد که از اتحاد چهل و هشت کشور کوچک
تشکیل یافته است

کشورهای متحده از کشوری پر ثروت روی زمین است و مردمان آن در علم و صنعت
با اروپائیان همسری میکنند و بر مردم دیگر کشوری برتری دارند
هرگز کشوری متحده شهر دانشمندان و صنعتی معروف آن نیویورک است
بند نیویورک از شهرهای پر جمعیت دنیا است
تجارت سالیانه ای نیویورک بیش از کشوری دیگر میباشد
و دیگر از کشوری قلم امریکای شمالی کشور مکزیک است
و مکزیک معادن مس و نفت و طلا یافت میشود
محصولات طبیعی آن کشور قهوه و موز و زیتون است

خلفا

بعد از حلیت پیغمبر ص ابو بکر خلافت را گرفت
 در زمان ابو بکر جنگ عربها با ایرانیان شروع شد
 بعد از ابو بکر عمر بن خطاب خلافت رسید

در زمان خلافت عمر جنگ عربها با ایران شدت یافت ایرانیان در قادسی
 و نهاوند شکست خوردند و سلطنت ساسانیان منقرض گردید عربها در آن زمان
 قسمتی از شمالی افریقا را تصرف در آوردند

عمر پس از یازده سال خلافت به دست فیروز نامی کشته شد
 بعد از عمر خلافت عثمان رسید

پس از آنکه عثمان سیزده سال خلافت کرد جمعی از مسلمانان بر او شوریده وی را
 بقتل رسانیدند و با علی بن ابیطالب علیه السلام بیعت کردند
 حکایت

یکی از بزرگان بصره نزد اهدی رفت و بر بالین او نشست و پیوسته دنیا را بگوشتش
 زاهد گفت تو سخت دنیا را دوست میداری اگر دوستش نمیداشتی چند فیش باده
 نمیکردی که شکنند و نریخت کاش آفرید این بود



ارسطو



ارسطو

ارسطو و ائنگذر

افلاطون و ارسطو

پس از سقراط از یونان دو حکیم بزرگ برخاستند یکی افلاطون و دیگری ارسطو
افلاطون از شاگردان سقراط است

افلاطون بخوان استاد خود را جمع کرد و از آن رساله چند فراهم ساخت
افلاطون بر آید حکمای عالم است و در شرق و غرب شهرتی عظیم دارد
ارسطو شاگرد افلاطون و واضع علم منطق است و در علوم طبیعی و الهی کتب بسیار نوشت

نوشته است

چراغ حکمتی که بدست سقراط و افلاطون و ارسطو در سرزمین یونان چند هزار پیش افروخته شد
تا کنون جهان را فروغ خود روشن دارد و کمتر کسی است که اسم این سه حکیم را نشنیده

باشد
اسکندر کبیر از شاگردان ارسطو بود و در نزد وی تحصیل حکمت و سیاست میکرد و است

حکایت

عاشقی را اسکندر پیش اسکندر بخت زبان آوری میکرد و اسکندر گفت از من نهیاشی گفت
بر اسم هر که راستی کند از خدا نیز نرسد بیم بگدن از خیانت خود از ظلم خداوند گاراست

از بس و دواشتم

علی بن ابیطالب علیه السلام

بعد از آنکه علی علیه السلام خلافت رسید طلحه و زبیر با عایشه زوجه پیغمبر صدمه برداشتند و بیارمی اهل بصره با علی علیه السلام آغاز جنگ کردند ولی لشکر آنها در بصره شکست خورد و طلحه و زبیر کشته شدند چون در این جنگ عایشه حضور داشت و برتری سوار بود از آن جنگ بجل خوانند.

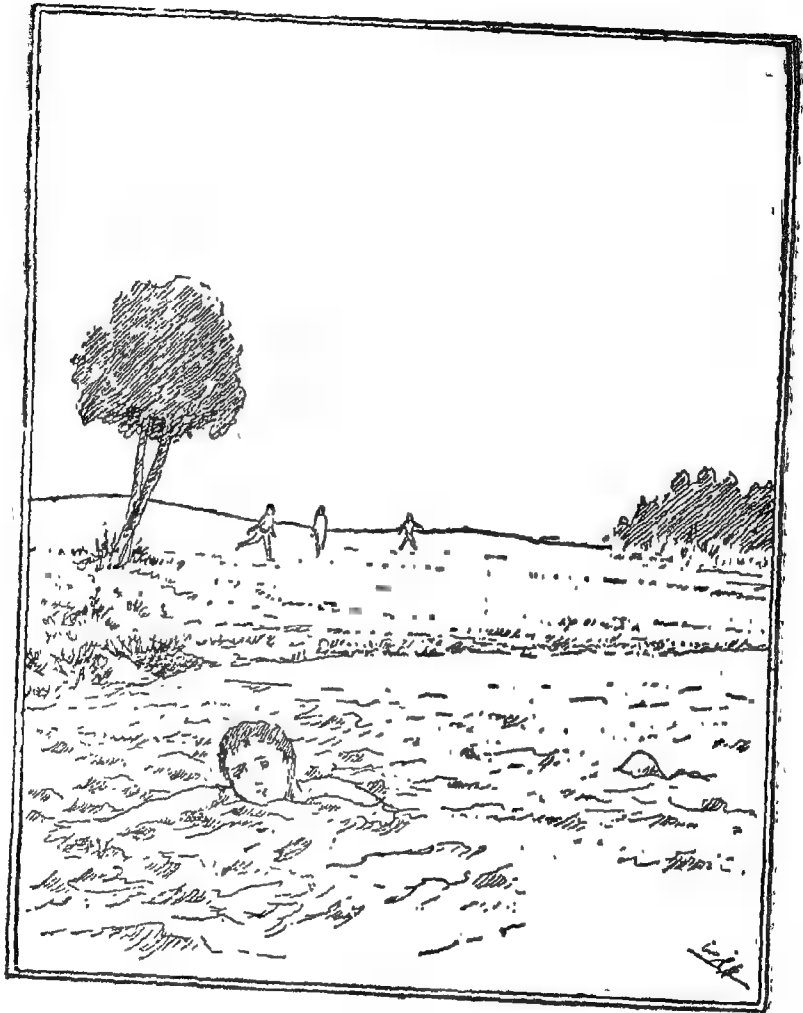
پس از جنگ جل معاویه حاکم شام بهانه خویشاوهی عثمان طمع خلافت سر از اطاعت علی علیه السلام به چسبید و با سپاه شام بجنگ انحضرت برخاست لشکر علی علیه السلام و معاویه در صفین بهم رسیدند و چندی با یکدیگر جنگ کردند و عاقبت طرفین دست از جنگ کشیدند این جنگ را بنا به سبب آنکه در صفین واقع شده است جنگ صفین نامند بعد از جنگ صفین گروهی از اصحاب علی از بیعت انحضرت خارج شدند و این گروه را خوارج خوانند.

حضرت با خوارج جنگ کرد و آنها را شکست داد.

جنگ خوارج با علی علیه السلام در نهر دوان اتفاق افتاد بدینجهت آنرا جنگ نهر دوان نام کرده اند علی علیه السلام پس از خجبال خلافت بدست یکی از خوارج که عبد الرحمن بن ملجم نام داشت در مسجد کوفه در تن شصت پنج سالگی شهید گردید.

شناوری

شناوری ورزشی بسیار مفید و از جمله هنرهای است که جوانان باید بیاموزند
 بهشتیان با موختن این هنر دل سبکی مخصوص داشته اند چنانکه در قابو شانه کاوش
 اسکندر در شرح تربیت خویش میگوید چون من ده ساله شدم پدر مرا بر یثان خادم
 منظر حاجب سپرد تا مرا سواری و نیزه باضن و زوبین انداختن و چوگان زدن و کشت
 و کندن بیاوختند پس پیش پدرم شدند و گفتند خداوند زاده هر چه ما دانستیم بابت
 خداوند فرمان دهد تا فردا بخیر گاه آنچه آموخته است بر خداوند عرضه کند امیر گفت
 یک آید روز دیگر بر قسم هر چه دانستم بر پدر عرضه کردم امیر ایشان را خلعت فرو
 پس گفت فرزند مرا آنچه آموخته ای نیکو بدانت و لیکن بهترین هنر اینها موخته است
 گفتند آن چه هنر است امیر گفت شناوری است که از هر دی جزوی کس نتوان
 کرد و ملاحان جلد بیارند و مرا بدیشان سپرد تا مرا شنا بیاوختند آن سال که
 حج میرفتم قافله با بزدند و عرب بسیار بود و بابا ایشان هم آوردند و بدیم من بر
 باز آمدیم هیچ چاره ندانستم اندر کشتی نشستم بدجله و بعد از قسم اندر جلد جا
 محو است و گردابی صعب که ملاحی و انما باید تا از آنجا بگذرد و با چند کس در
 بودیم بدانجای رسیدیم ملاح استاد بنوید است چون باید رفت کشتی بعلت



شناوری

میان جایگاه بدبرد و غرقه کشت قریب میت پنج مرد بودیم من و مردی سردغلامی اند
 آن من بشنا بیرون آیدیم دیگر جمله هلاک شدند بعد از آن مهر پدر اندر دل من زیادت
 و در صدقه دادن و ترحم فرستادن از بهر پدر زیادت کردم و بدانستم که آن پدر
 چنین روزی را از پیش می دید که مرا شناساوری آموخت و من ننیدانستم
 تخلص از قاب و نامه کاوس بن اسکندر

۱- اسم شخصی است ۲- شکارگاه ۳- شناسگران ۴- چابک ۵- بنی دژگان
 قافله را غارت کردند ۶- حریف ۷- نام رودی است در بین النهرین ۸- ترسناک

۱- و شوار و سخت حکایت

حسی مریم بکوبی میگرفت
 آن کی در پی دود و گفت خیر
 از که این سوگیریزی ای کریم
 گفت از احق گریز انم برو
 ز احقان بگیریز چون حسی گرفت
 شیر گشتی خون و دخواست ریخت
 در میت کس نیست چکر تیزی چو طیر
 از پیت نه شیر و نه خوف و نه بیم
 میرانم خویش را بدم مشو
 صحبت احق بسی خونها بر ریخت

۱- خیر باشد ۲- دنبال تو ۳- چرا بگیریزی ۴- مرغ ۵- بزرگوار ۶- انعام را من مشو
 از شنودی بولی



داستان
فرای عیسی علیه السلام از احمق

علم و هنر

مرد از هنر آدمی است و زن
فضل و هنر است زینت مرد
دل زنده به علم باید آرد
تن را چون برهنه داری از علم
جان را بعلوم پرورش ده
دانش طلب از درم چه آید

از نسبت بر آبش چه خیزد
از حلقه و از کمر چه خیزد
از حبش جانور چه خیزد
از کثرت شوشر چه خیزد
ای مرد خواب خوش چه خیزد
منی نگر از صورت چه خیزد

سکه از جمال تدین عبده از زبان

۱- نسب بودن ۲- حضرت آدم ۳- انجمنی ۴- مکرمه ۵- دگر نه ۶- پوشاک

۷- نام شهرت نابودن که در آنجا پارچه های خوب می افتند ۸- خوردن ۹- پرل ۱۰- صورتهای

نصیحت

ز جاهی که خوردی از آداب پاک
خجسته ای که خوردن آیین بود

نشاید نهند در او سنگ خاک
که او بر غمت نیز غمگین بود

از کشتن سبزه اندک

وضع طبیعی امریکای شمالی

آمریکای شمالی محدود است از شمال باقیانوس منجمد شمالی و از مغرب باقیانوس
بگیر و از جنوب با امریکای مرکزی
متممترین کوههای امریکای شمالی جبال آلکانی است در شمال و کوههای روستا
در مغرب

در امریکای شمالی دور و در بزرگ موسوم به میسیسیپی و سن لوران جاری است
از مناظر سخت انگیز این اقلیم دریاچه های بزرگانه است در مشرق
آب این دریاچه ها شیرین است و رود سن لوران از آنها میگذرد و آنها را بسکند
مربوط میدارد

آبشار نیوفاکس را که در دنیا بدان بند می آشار میست بین دو دریاچه از این
نخ دریاچه واقع است
خلیج فم امریکای شمالی خلیج کمزیک است که در جنوب آن قرار دارد
شمال امریکای شمالی سرد و جنوب آن گرم و قسمتهای مرکزی آن دارای هوای
متعادل است

نند و امثال

آب در نیم جو مجو در خشک جو
 هر که آتش برین ترا و مسود تر
 و دلق کار خشان فاسد بود
 باد و دیده اول و آتش برین
 مرد احمق زشت و مرد دود حق است
 دوست بهر دوست بی شک خیر جوست
 جستن از غیر محل ناخستنی است
 قوم بی سر و رتن بی سر بود
 پیش بینایان خبر گفتن خطاست
 خوشتن را اندکی باید شناخت
 پیر پیر عقل باشد ای پسر
 بوی گل باشد دلیل گلستان
 برگدشته حسرت آردون خطاست

از سننوی مولوی

- ۲۰۹ -
بنی امیه

پس از شهادت علی علیه السلام مردمان کوفه با حضرت امام حسن علیه السلام فرزین
بزرگ آنحضرت بیعت کردند

امام حسن ق با لشکری که امیرالمومنین ق برای جنگ با معاویه فراهم کرده بود
در شام نهاد چون بدان رسید لشکریان سرطخیان برآورده از گرد آنحضرت برگشتند
امام حسن ق چون کار را بدین نوع دید با معاویه صلح کرد و با وی عهد بست خلافت را
با و داد و اگر فرمود

معاویه سلسله بنی امیه را تأسیس کرد و خلافت را در خانواده خود بپایستاد
گردانید

اغلب خلفای بنی امیه به کار و زشت سیرت بودند و با فساد این سیمبر و بنی
هشتم دشمنی داشتند و انواع شکنجه و آزار در حق آنها پیروانشان روا میداشتند
چنانکه معاویه جلد ما برانگیخت تا امام حسن علیه السلام مسکوم ساخت و پسرش یزید
امام حسین علیه السلام را شهید کرد

بنی امیه نسبت با ایرانیان نیز دشمنی مخصوص داشتند و پوسته با آنها آزار میرسانیدند
خلفای اموی چهارده تن بودند و قریب صد سال سلطنت کردند

آخرین خلیفه اموی محمد بن مروان قتیب بخارا است که بدست سپاهیان شجاع که از اولاد و غلامان
اولین خلیفه ساسانی عباسی به مقتول گردید

از خلفای سلسله اموی عمر بن عبدالعزیز زاهد و عادل و نسبت بر دم خوش قرار

بود
یکی از کارهای پسندیده این خلیفه آنست که لغت و شام برای امیر المومنین علیه السلام
که معاویه معمول ساخته بود ممنوع و متروک داشت

در زمان نبی امیه وسعت ممالک اسلامی بمسئتی درجه رسیده و مسلمانان ممالک و شهرهای
تازه در اروپا و آسیا و آفریقا فتح کردند

بنگاهام غلبه عباسیان بر امویان عبدالرحمن نامی از اولاد معاویه باند مس
که از نواحی اسپانیا است فرار کرد و بر آن مملکت استیلا یافته سلطنتی در آنجا تشکیل
داد که قریب بدو سست و پنجاه سال طول کشید

حکایت

خواججه عبداللّه انصاری را مصیبتی بید خلق تغزیه فرستند گبری نیز برفت گفت
خبر و مندان بود که چون مصیبتی باورسد آن کند که بعد از سه روز خواهد که عبداللّه
این سخن نبویسد که از حکمت است
از شاه صاران

سخر و آشیانه گنجشک

صاحب تاریخ آل سلجوق گوید که من در اکان در ملازمت سلطان سخر بودم و مشاهده کرده ام که گنجشکی بر سائیان سلطان آشیانه کرده و بیضه نهاد چون وقت رحلت از آن منزل رسید سلطان فراموشی را تشدید سائیان گذاشت تا آن وقت که گنجشک بجهت پروردگار پیرانه میابان را فرو نیاورد و می گفت نماید غرض که پرسیانی گنجشک را روان داشت لاجرم ذکر خیر او باقی مانده و خواهد ماند

صل کن زانکه در ولایت ل
در پیگیری زند عادل
در محنت در میان و آنگاه - - - - -
در محنت در میان و آنگاه - - - - -

حکایت

قصای را درمی چپ بر صوفیان کرده بود هر روز طاعت کردی و غنای باطنی
گفتی صاحب از گفت او سکنه خاطر میماند و جز از حل چاره نبود صاحبی
از آفتابان بود گفت نفس را بطعام و عذر آن آسانتر است که صاحب آدم
از حرکت احسان خواج را بستر
بتشای گشت نردون
که نقایصی از دست قصایان

عنه و ایشان از - - - - -
عنه و ایشان از - - - - -

غلات

دان بائی را که بصرف غذای انسان یا حیوان میرسد غله سینا شد
 بهترین غلات که قوت غالب مردم از آنست گندم می باشد
 گندم را در همه جا زراعت میکنند و از آردش نان می سازند
 ساق گندم بند بند و میان خالی است و برگهایش دراز است شکوفه هایش بزرگ
 دارد و خوشه اش در ساق قرار گرفته است
 ساق و برگ گندم را پس از درویدن و خرد کردن گاه گویند و آنرا حیوانات می خورند
 گندم در سیاه خاک تبر بعل می آید
 موقع کاشتن گندم اوایل پائیز است
 زراعت باید گندم خوب که با تخم علفهای هرزه و مضر مخلوط نباشد آماده کند و نگاه
 زمین را چنانکه باید تخم زده بسوزانند و آنقدر که لازم است کود بآن بزنند
 پس تخم را بپاشند و شتر را را بهنگام آب دهد و در موقع مناسب که غالباً ماه اول
 بهار است آنرا دامن کند یعنی علفهای موزی آنرا بیرون آورد و بدین ترتیب بکشد
 خود حاصل خوب و فراوان بدست خواهد آورد
 گندم را در ماه اول تابستان با داس درویده خرمن می سازند پس خرمنها را گویند



غلات
گندم و جو و ذرت

دانه را از گاه جدا و بر یک رایحه آن بهار میکنند
 گندم را در انبار باید گاه بگاه زیر و رو کرد تا از شیشه و رطوبت محفوظ ماند
 جو و دانه و ذرت نیز از جمله غلاتی است که در ملکیت افروان کاشته میشود
 جو را در پائیز و بهار یعنی سالی دو مرتبه میتوان کاشت
 جو و جوای گرم و خشک زمینهای آبی بترتیب میخند، بیشتر حاصل میدهد
 قمیعت غده جو بمصرف خوراک حیوانات میرسد

بعضی مردم از آرد جو نان میسپزند
 و بهتایان نان جوین را بذلت نان گندم میخورند
 از زن غله گرمسری است که در مایک گرم از قبیل پند وستان و آفریقا کاشته
 و در ملکیت ما آنرا در بهار یا نیمه تیر ماه میکارند و در تابستان یا پائیز بر میدارند
 دانه های از زن گرد و در رنگ آن زرد و یا قرمز میباشد
 از زن سفید و سیاه و قهوه و خاکستری نیز هست
 از زن را بر مرغ خانگی و دیگر پرندگان میدهند
 ذرت مانند از زن از محصولات گرمسری است که در هندوستان و آفریقا
 و آفریقا بیشتر و بهتر بل میآید

ساق ذرت کلفت در گهای آن پس و دانه اش سخت و رنگ آن زرد و یا زرد خونی
ذرت راروی آتش بریان کرده بخورند و حوام آنرا بلال میانند
برگ ذرت را مانند پونجه و علف گندم و جو بجوانات میدهند

حکایت

آورده اند که فضلون پادشاه گنجه حاجب خود را پس سالاری بر دوش فرستاد حاجب
گفت تازستان در نیاید نرم و ز آنگاه آب و هوای بر دوش سخت بد است
خاصه تابستان و نذر این معنی سخن در انداخت فضلون و میرا گفت چنین اعتقاد
چرا باید داشت که هرگز کسی بی اهل نمیرد و نمرده است
حاجب گفت چنان است که خداوند میگوید کس بی اهل نمرده و لیکن تا
کسی را اهل نیامده باشد خود تابستان بر دوش نرود

تاجرستان

سخن چین بد بخت پیرم کشت

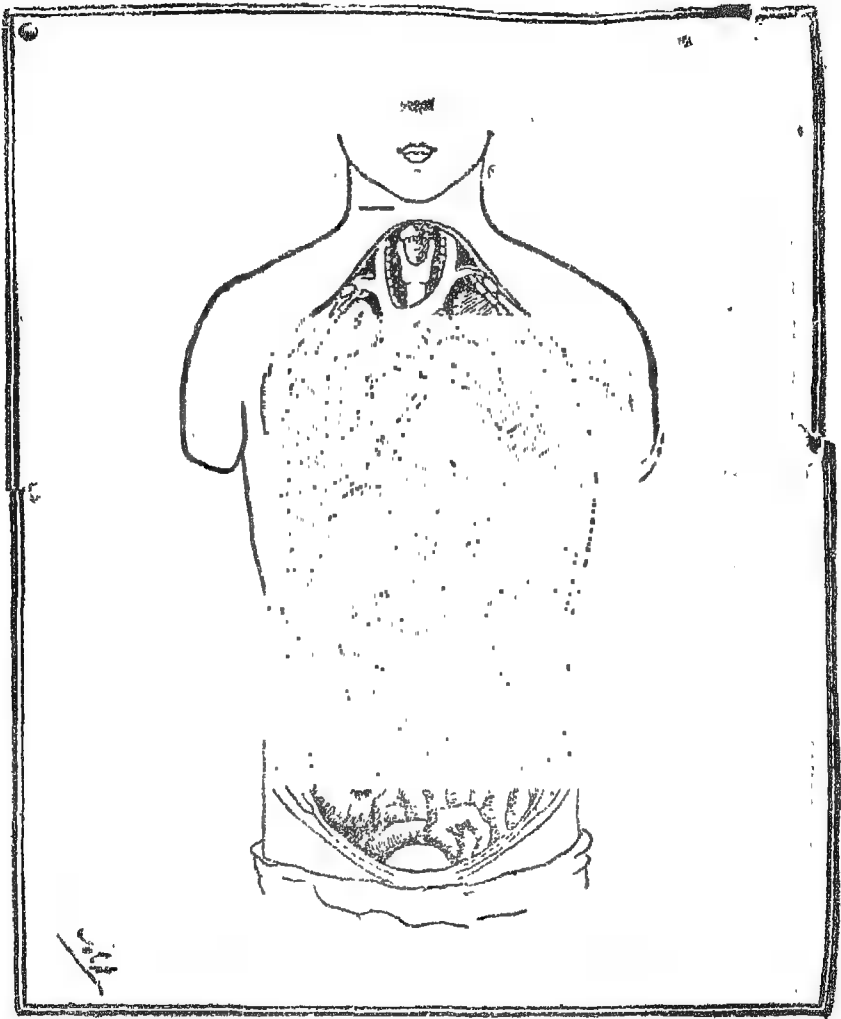
کسی گفت با صوفی از صفای
جفا خموشی ای برادر نهفت
کسانیکه پیایم دشمن برده
کسی قول دشمن نیارد بدست
اینارست دشمن جفا گفتم
تو دشمن شوی کاوری بر زبان
سخن چین کند تازه جنگ قدیم
وز آن تمهین تا توانی گریز
بیان داد کس جنگ چون آنست

آنه افی فلانت چه گفت از قفا
نه انست بهر که دشمن چه گفت
از دشمن بیانا که دشمن توند
مگر آنکه در دشمنی یار اوست
چنان کر شنیدن ببرد و تخم
که دشمن چنین گفت اندر نهان
بخشم آرد و بیکرد و بیلغم
که مرقه خفته را گفت خیر
سخن چین بد بخت پیرم کشت

از بوستان سعادی

۱- در پیش ۲- پست ۳- پنهان داشته ۴- نهانست

۵- برادر و صبر



جهاز باضمه

جهاز باضمه دمان و حلق و مری و معده و روده است که غذا بواسطه آنها
در دمان زبان و دو فک قرار دارد فک اعلی تجریت و باخوانهای صورت متصل
ولی فک اعلی همه طرف حرکت میکند

بعد از دمان حلق است که آنرا گلو نیز می نامند
گلو از یک طرف به دمان و از طرف دیگر سوراخهای بینی و از تنگی قصبه آریه و ذری

آرام دارد

آمری لوله باریکی است که از بالا بحلق و از پایین بعد مبروط است
معده به شکل کیسه در بالای شکم قرار دارد و

معده از یک طرف بمری و از طرف دیگر بر روده متصل است
و محل اتصال مری بعد در پیچه ایست که باز و بسته میشود
و آنچه از معده مایعی ترشح است که آنرا شیره معده میگویند
روده لوله ایست طویل و بهم پیچیده که در پایین شکم واقع شده است
روده بر دو قسم است روده بزرگ و روده کوچک
طویل روده بزرگ دو ذرع و طویل روده کوچک شش ذرع است

اوضاع طبیعی آمریکای جنوبی

آمریکای جنوبی محدوده است از شمال بدریای آنتیل و از شرق باقیانوس اطلس و از مغرب باقیانوس کبیر

مهمترین کوههای این قله رشته جبال آند است که در مغرب این قله از شمال جنوب کشیده شده است

جبال آند پس از جبال هیمالیا مهمترین کوههای روی زمین میباشد

رود آمازون که پرآب ترین رودهای دنیا است در آمریکای جنوبی جریان دارد و

این رود عظیم از کوههای آند سرچشمه میگردد پس از طی مسافت بسیار در سمت شرق رود

باقیانوس اطلس میشود

در آمریکای جنوبی باران بسیار بسیار و در دره رود آمازون جنگلهای وسیع و پر درخت

وجود دارد

در بعضی از این جنگلهای مردمان شترخ پوست که سکنه اصلی آمریکا میباشند بجان توخش

زندگانی میکنند

در شمال این قله قهوه و سیگار زراعت میشود

بنی عباس

فطای بنی امیه اقوام دیگر را که از ثواب عرب بودند خوار و ستم و بایه میبردند و بداند
 ظلم بی اندازد و دایم داشتند بر رعایا حراج سنگین می بستند و حاصل دستبرد آنها
 بهانه های گوناگون میزدند و حتی از کینیک کش اسلام در آمده بودند بر خلافت قائل
 نمی شدند تا تجزیه میگردیدند و آنها را پیاده و جنگل میبردند و دم که اینگونه ستم و بد رفتاری بود
 دل بانی امیه بد کرده بنی هاشم که مخالف آنها بودند گردیدند و پوسته ترشد بودند
 که خود را از فشار ظلم و تعدی آنان بر بمانند

در اثنای اینحال ابوسلم خراسانی بجاییت اولاد عباس عم پیغمبر که خلافت را حق خود
 میدانستند برخاست و بیامری دیران خراسان بنی امیه را مقهور و شکوخته ساخت
 و ابوالعباس متحاج را به خلافت برداشت

بنی عباس بر خلافت بنی امیه باطل و اقوام غیر عرب مخصوصاً ایرانیان بعد از آن
 هر بانی رفتار میکردند و آنها را بکار های بزرگ گماشته و سوار و جم حکمت را با مکر و رای
 آنان اداره میکردند چنانکه هرون الرشید جعفر زنگی را که ایرانی نژاد و از خاندانی
 بزرگ بود و وزارت داد

در عهد هرون و پسرش مانحن مالک اسلامی رو بر ترقی و آبادی نهاد و علم و صنعت

و ارج کمال یافت اغلب کتابهای علمی یونان و ایران و روم و هند عبری ترجمه و در
 مدتها به معمول شد علما و دانشمندان بزرگ ازین مسلمانان مخصوصاً از ایرانیان پیدا شدند
 جهان را بر یورپ علم و ادب بیاوردند شکوه و جلال و بزرگی آنها
 بر سر حد کمال رسید

نامون خلیفه پسر هرون الرشید در سال دویست و هجده هجری وفات یافت و بر
 او دوره عظمت سلسله عباسی سر آمد و در روزگار ضعیف آنان شروع شده ممالک اسلامی
 یکی پس از دیگری از حوزه حکومت خلفا خارج و قلمرو خلافت منحصر بقندهار و توابع آن گردید
 خلفای بنی عباس سی و هفت تن بودند و تقریباً پانصد سال خلافت کرده اند
 آخرین خلیفه عباسی مستعصم بالله بود که بدست ایلک خان منول کشته شد و قتل او بباطل
 خلافت آل عباس برچیده آمد

تقریباً خلافت عباسیان شهر بغداد بود
 شهر بغداد را منصور خلیفه دوم عباسی بنا کرده است

آیات - ۲ - بوی که سبیل از شاخس غیر مستقیم که در طایف اسلام بودند میگرفتند

نشد - ۳ - سر گردیده

اوضاع سیاسی امریکای جنوبی

جمعیت امریکای جنوبی از شصت میلیون تجاوز است
و ای این سرزمین بیشتر از نژاد مردمان اسپانیا و پرتغال میباشند
و بقطعه چندین مملکت تقسیم شود و مهمترین آنها مملکت برزیل و آرژانتین و شیلی است
و برزیل قوه بسیار عظمی میآید

و وقت قهوه که در دنیا مصرف میشود از این کشور حاصل میگردد
مصول مهم آرزو نمیشد که برای مردم آن سرزمین نفع بسیار دارد و گندم است
در شیلی معادن زغال سنگ و مس و آهن و فلزات دیگر یافت میشود و مردمان
آنجا اغلب مسکونند

و دیگر کشوری امریکای جنوبی با اینست این سه مملکت نیستند

حکایت

آوردند که همسر پادشاه پشیدادی روزی بکشتن گنجا بکاری فرمان داد و وی را
به ششام پادشاه لکند پادشاه او را بخشید و از خوشی در گذشت و فریاد چون مرغان میزدند
و لکند در این زمان خشم خود را بر او نمود و فرمود که ای گنجا که کرده است

گوارش و جذب

پس از آنکه نفع در دهان جویده و نرم شد و با آب دهن آویخته گردید زبان از اثر گرد
 بخلق فرو میسر و غذا از حلق وارد و مری و از آنجا داخل معده می شود و در آنجا با شیره
 معده می آمیزد و تغیراتی دیگر میسر می آید پس داخل روده و در آنجا با شیره ای
 دیگر مزوج می گردد و بصورت مایعی قابل جذب در می آید و رفته رفته تحلیل می رسد
 و جمیع تغیراتی که در دهان و معده و روده و غذا پیدا می شود گوارش گویند
 غذا پس از آنکه گوارش از جرح ای بسیار تنگ که در روده است وارد و خون ریز
 پس را جذب و تحلیل می نمایند

حکایت

از سلطان سنجرد آنوقت که بدست عثمان گرفتار شده بود پرسیدند چه بود که یکی
 به بن دشت و آراسکی که نزد او چنین نقل شد گفت کارهای بزرگ بر ما مردم خرد و نوک
 و کارهای خرد بر مردم بزرگ مردم خرد کارهای بزرگ توانستند کرد و مردم بزرگ
 از کارهای خرد عاجز داشتند و در پی آن زخمی شدند هر دو کار تباها شد و نقصان بیک
 رسیده و کار ولایت و لشکر روی بفساد آورد و جز خردمند بهر نفع
 شخص بزرگ است

اوضاع طبیعی افریقا

افریقا محدوده است از شمال بحسب الروم و از مشرق باقیانوس هند و بحر اعمرو از جنوب و مغرب باقیانوس اطلس

فتمین کوههای افریقا رشته کوهی است موسوم بحبال اطلس که ارتفاع آن نسبت بکوههای نظایر دیگر کم است

افریقا در دو طرف خط استوا واقع شده است

در اقصای جنوبی آن شدت گرم و بارندگی بسیار و آب فراوان است

در این سرزمین بواسطه بارندگی بسیار رودهای بزرگ پر آب جریان دارد و

فتمین آنها رود نیل است که بعد از آمازون پر آب ترین رودهای عالم محسوب

میگردد و دیگر رود نیل است که از ملکیت مصر میگذرد و بحر الروم داخل میشود

در وسط افریقا بیابانی است بی آب و علف موسوم بصحرائی که بسیار وسیع و صفاک

میباشد

از جمله جزایر افریقا جزیره بزرگ و محمود ماداگاسکار است که در اقیانوس هند واقع

است و دولت فرانسه تعلق دارد

بین دریای مدیترانه و بحر احمر چندین سال قبل بحرانی فزونی کرده که امروز بنام تره

مخبر معروف است

پیش از آنکه این ترعه خضر شود مسافرین را و پا برای زدن بند و ستان ناچار بودند
مستقی بسیار طولانی طی کنند ولی پس از خضر ترعه مزبور راه را و پا بپایند و ستان
نزدیک شد

ترعه سوزیگی از راهای قهیم تجارت بین آسیا و اروپا و آفریقا بشمار میرود

قلعی

قلعی فلزی است سفید رنگ و نرم که از معدن استخراج میشود
قلعی از معدن خالص نیست با مواد دیگر مخلوط است و در اثر گرما زود آب میشود
قلعیرا برای سفید کردن مس و نحس کردن فلزات استعمال میکنند
از قلعی ورقه های نازک میسازند و بعضی اشیاء را در آن می چسبند که محفوظ بماند
قلعی ورقه نازک آهنی است که در روی آن قلعی کشیده باشند
چون قلعیرا با مس و نررب مخلوط کنند فلزی سخت بدست میآید که از آن کار و
و پنچال و چسیرهای دیگر میسازند

۱- قلعی روی است. ماده آنرا بخلط متعین گویند



حکایت
بزرگ خست

حکایت

بزرگترشی در دوا من کو بی بیماری آشنائی داشت هر وقت بزرگ را بخامیر میزد
 از سوراخ بر میآید و گشایش او بر خاک سیخ میزد و ریزه های خورش او را از زمین
 بر میچید روزی بزرگ را بعبادت میآید مادر او دید از سوخت سر مافسوده چنانکه گویی
 زنده است بزرگ را سواقی الفت بر آن داشت که مادر او برگرفت و در توبره
 نهاده بر سر فراویخت تا مگر خون سرد او از دیم گرم خمر حرارت پذیرد و باشد که
 زنده گانی از سر گیرد چند آنکه حرارت در مادر او اثر کرد و جثت در کار آورد و
 دخی جانگزی بر بلخ خور و خورا بجای سرد گردانید و به سوراخ شد

من ندیدم سلامتی ز رخسان گو تو دیدی سلام با برسان

نقل معنی از مرزبان نامه ص ۱۰۰

بندی دخی - سرشت طبیعت - - ب

یکنامی

سبک یکنام میزد بسی زمرکش تاشف خود و عالمی
 یکنامی از گیتی آنرا میزد که کردار او خوب و گفتار او است
 از گشت ناری

یعقوب بن لیث در بلاد صفاریان
 پس از آنکه عربها برانرا گرفتند نخستن کسیکه سران فرمان صفاریان یافت و حکومتی
 برانرا بران تشکیل داد یعقوب بن لیث صفاری بود
 یعقوب در سیستان خروج کرد و بانکه زمان شیرایالات برانرا بتصرف خویش آورد
 صفاری یعنی رومی گراست و یعقوب را به ان جهت صفاری گویند که پدرش لیث رومی
 که بوده است

در زمان یعقوب سیستان پر از قتل و آشوب بود و هر چند گاه کسی در آنجا بدحالی میگردید
 و ریاست برینجاست یعقوب که تنهی بلند و مقصدی عالی داشت گردی گرد خود جمع
 کرده دارای اقتدار شده و رفته امور سیستانرا بدست گرفت و مردمان آنولایت
 در زمان او در آگردن نهادند یعقوب اول سیستانرا بنظم کرده و قتل جویمان و دشمنان او را بران
 و آنجا که تنخیر ولایات دیگرست برات و بلخ و کرمان و خراسان و طبرستان
 و خوارزمستان را تصرف گردید و آنجا تنخان خلیفه را از آنولایات بیرون راند
 یعقوب در صد و دو که بنهاد و دو و خلیفه را طبع خود سازد و لکن اهل او و قتلند
 و در سال دویست و شصت پنج هجری از دنیا رفت
 و اهل یعقوب لیث صفاری آورده اند که چون میابور را فتح کردند شنیدند که مردی

یعقوب از جانب خلیفه حکم و فرمان ندارد حاجب خود را گفت منادی کن تا علماء و بزرگان
 شهر جمع شوند که فرمان خلیفه را بدیشان بنمایم حاجب چنان کرد و وزیر دیگر با بدو
 همه بزرگان بدرگاه آمدند یعقوب برسم پادشاهان نشست و دو هزار غلام شمشیر با عمو
 زرتین و شمسین در حضور او ایستادند آنگاه بزرگان را اجازت داد تا در آیند و بنشینند
 چون نشستند روی بجایب کرد و گفت بر دو فرمان خلیفه را بیاور حاجب برفت و
 شمشیری آورد و نزد وی نهاد یعقوب آن شمشیر را برگرفت و گفت شنیده ام که
 گفته اند یعقوب فرمان خلیفه ندارد این شمشیر فرمان من است که به نیروی آن بر
 وین مندر قرار یافته ام و خلیفه را هم همین فرمان در بغداد بر مسند خلافت نشاندند
 همه از یعقوب برادرش عمرو بن لیث پادشاهی یافت و خلیفه اظهار اطاعت
 کرد و پس از مدت دو سال فرمانروائی بدست امیر اسمعیل سامانی گرفتار گردید
 و در ایام بعد از او فرستادند و خلیفه بکشتنش فرمان داد
 در عهد صفاریان زبان فارسی رواج یافت و شعرا بدان زبان شعر گفتند

- - - - - منادی کردن در شهر و از در دادن اعلام و استیلاست که عاقلان گویند

- - - - - طلافی - - - - - نشت

اوضاع سیاسی افریقا

در قریب صد و پنجاه لیون جمعیت دارد
 رومان این قطعه اغلب از نژاد سیاه می باشد
 قسمت نیم این سرزمین در تصرف دولت اروپا است بجز سه کشور مصر و حبشه و فنیقیه
 که استقلال دارند

مصر

کشور مصر یکی از کهنه های تمدن قدیم است که از چندین هزار سال تا کنون دارای
 مدن و شهرتی عظیم بوده است

در مصر آثار قدیم بسیار است و هر سال گردی از سیاحان برای مشاهده
 آثار فرعون و مصر میروند

آبادی مصر بواسطه رود نیل است که سرزمین فرعون را حاصلخیز و پرجمعیت گردانیده
 در مصر پنبه و گندم و شکر و برنج بعل می آید

بیشتر پنبه مصر با کشتان حل میشود

پایتخت مصر شهر قاهره و بندر مهم آن اسکندریه است
 حبشه

بعد از مصر کشور حبشه معروفترین کشوری افریقا است
 مردمان این کشور دارای تمدن کامل نیستند
 پادشاه این کشور را نجاشی گویند و پایتخت او شهر آدین آبابا است
 آنجزیره و مراکش و تونس
 در ساحل غربی و شمالی افریقا سه کشور آنجزیره و مراکش و تونس واقع میباشند
 این سه کشور در قدیم از کشوری مستقل اسلامی و دارای تمدن و تجارت مهم بوده اند
 ولی امروز بدولت فرانسه تعلق دارند
 پایتخت آنجزیره شهر آنجزیره است
 پایتخت مراکش شهر فاس و پایتخت تونس شهر تونس است
 دولت مراکش در افریقا کشور وسیع مملکت تصرف است
 در حقیقت تصرفات انگلیس در افریقا جزایر زنجبار و کشور مودان است

حکایت

شخصی بمایه داشت و تخیلی خانه خویش را بفروخت و بجای دیگر نقل کرد یکی از
 پسران خانه خود را فروختی گفت نه بمایه را فروختیم

نمک

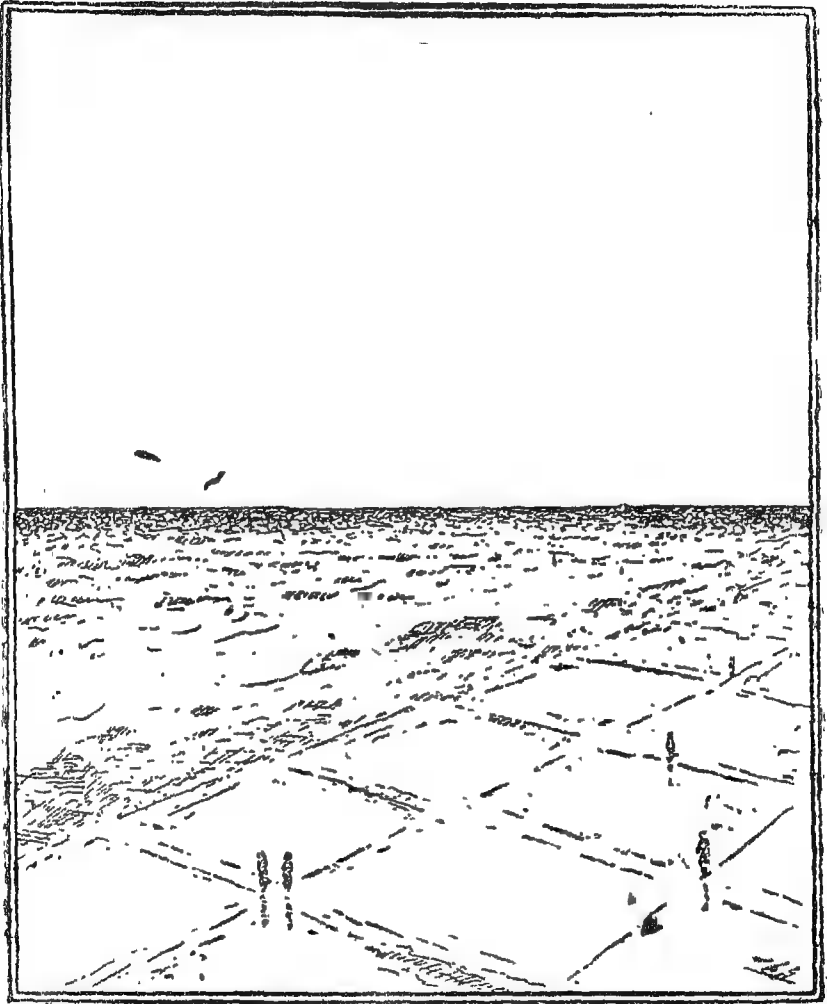
نمک از مواد می است که مردم همه بدان محتاجند و کسی نیست که آنرا ندیده و ندیده باشد
نمک در بیشتر نقاط روی زمین بحد و فور یافت میشود

نمک بر دو قسم است معدنی و دریائی

نمک دریائی را از آب دریا میگیرند باین ترتیب که گودال وسیع کم عمقی کنند
دریا میگذرد آب دریا را که شور است و نگذارد در آن گودال وارد میکنند و پسند
گودال پر شد مجری را میسبندند آب گودال در مدت چند روز بواسطه حرارت
خورشید بخار میشود و نمک در کف آن باقی میماند و باین ترتیب بدست
میآید بیرون میآورند و در محلی توده میمانند تا از یکطرف رطوبتش بکلی خارج و از طرف
دیگر تخلیص زایل گردد

نمک معدنی بجمالت ایجاد و بصورت تخته شکلی بزرگ در زیر زمین یافت میشود
نمک معدن را مانند سنگ از معدن استخراج میکنند

معدن نمک در اغلب نقاط ایران وجود دارد و از آن نمک بسیار استخراج میشود
نمک معدن را پس از بیرون آوردن با آب شست و شو میدهند تا مواد خارجی آن
زایل و نمک قابل خوردن شود



مکن

طرز لرغون مکن از آب دیا

مورد استعمال نمک در زندگی بشر زیاد است
 در هر خانه همه روزه مقداری نمک برای پختن غذا به صرف میرسد
 گوشت و ماهی را برای آنکه فاسد نشود نمک سود میکنند
 معاب ظرفهای بدل چینی را از نمک و مواد دیگر میسازند
 جرم، اتم، بانک و باغی میکنند
 و مثل آمده است
 هر چه بگذرد نمکش میریزند دای پروزی که بگذرد نمک

۱- چیز ۲- راه آب ۳- نعل دشته ۴- هر چه که بر ماهی بسم ریزند ۵- نخعی جنگی

نند و اندرز

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرماید
 هر کس نسبت اندک را سپاس ندارد و شکر نعمت بسیار نیز نگذارد
 مومن کسی است که مکنی سخن گوید یا خاموش ماند
 چون کسی بخواهد احسانی کند اگر توانی پاداش کن و اگر توانی بیادار
 احسان نوعی از سپاسگذاریست

اوضاع طبیعی اقیانوسیه

۱- اقیانوسیه از چهار قطعه دیگر زمین کوچکتر است
این قطعه ششگشت بر جزیره بسیار بزرگ استرالیا و جزایر کوچک و بزرگ بشمار که
در اقیانوس کبیر رانده میباشد

۲- این جزایر از حیث آب و هوا و محصول دیگر اوضاع طبیعی و ارای خاصه
هستند که در دیگر قطعات کمتر دیده میشود

۳- در اقیانوسیه معدن زغال سنگ و فلزات مفیده و قیمتی از قبیل آهن و مس و طلا
بقره بسیار است

۴- نباتات این سرزمین موز و جوزهندی و صندل و فلفل و امثال آن میباشد که از
انجا بدیگر کشورها برای فروش حمل میشود

۵- گندم و ذرت و دیگر و پنبه نیز در نقطه بعضی سیاه
از خصایص اقیانوسیه وجود دارد که بهما و اراضی آتش فشان است که شماره آنها از
بشتاد و تنها و زیاده میباشد

۶- غله ای که آتش فشانها دارای منظره ایست بسیار سخت گیر و بد آن میباشد که چشمه
در آتش در میانها دریا و ... شسته باشد

حکایت

دینی اسرائیل مردی بود عاقبت زن او پسند میرشت و مرد عابد هر روز آن رشته میفروخت
 و پسند دیگر بخیرید و فاضل قیمت را مان گرفته با زن خویش صرف میکرد و روزی مرد عابد
 از خانه بیرون شد و در میان بفرودخت ناگاه مردی بی بضاعت بوی رسید و چیزی نتوانست
 عابد قیمت در میان بدو داد و خودش دست بخانه بازگشت زن گفت چرا پنبه طعام
 از برای ما نیاوردی گفت کسی حاجت من آورد و من قیمت در میان بدو دادم
 گفت ما را چه باید کرد که در خانه ما از فروختن چیزی نیست اتفاقاً در خانه ایشان گانه
 شکسته و کوزه مغالین بود و مرد عابد آن متاعها باز آورد که بفروشد کسی آنها را نخر
 داد و در بازار حیران میرفت ناگاه مردی بر او بگذشت که ماهی گنبدیده داشت
 و کسی آن ماهی را نمیخرد خداوند ماهی عابد را گفت متاع ما را و آبی خود را بمتاع
 ما را و آبی من میفروشی عابد گفت آری پس کاسه و کوزه بدو داد و ماهی گرفت و بخانه
 آورد و زن گفت این ماهی گنبدیده بچه کار آید عابد گفت آنرا بریان کن تا خدا روزی
 را برساند در حال زن ماهی را گرفته شکم آنرا پاره کرد و در آن مرداریدی داشت
 یافت عابد را خبر داد عابد گفت مردارید را نظر کن اگر آنرا نمفتی باشد از این
 دیگر انت و اگر نمانفت باشد روزی است که خدا با عطا فرموده پس مردارید را برد



کایت
عابد وزن و مابی و مردارید

ناشنه بود عابد آنرا نزد یکی از یاران خود برد که بدین چیزها شناسائی داشت و بوی
 بنود آنرا و گفت از کجای تو را این لونه بمرسد عابد گفت زنی است که خدا عطا کرد
 من و گفت مرا چنان این است که هزار درم ارزش دارد و لیکن تو آنرا نزد فلان بازگان
 دور شناسائی پیش از من است عابد مرداریدر آنرا و باز رگان بزد باز رگان گفت من آنرا
 بنقاد حسنه دردم بخرم پس باز رگان قیمت بشمرد عابد همان خواست مال را بخانه ببرد
 ساقی بیاید گفت از آنچه خداوند تو عطا فرموده بمن قسم عطا کن مرد عابد گفت نمی از
 مال اتجو بهم پس مال او دیم کرد چون نیمه سال راه سال گفت مال از بھر خود نگاه
 مراد خداوند برای امتحان تو فرستاده است پس آنرا عابد خند خدا بجای آورد
 و سالها با زین خود با سایش نیزیت و پر تش خدا ی بمیکرد

در پیش کشنده خدا - - زنده - - مرد - - کلاه جنس - - صاحب - - نام و خط
 - - سر و رخ شده - - مرد و پیر - - روزی - - گدای نال کننده - - شایش
 نصیحت

به و نیک برد و زیزوان شناس
 و زانو دار تا زنده باشی پس
 خرد و او جانرا نگارنده دوست
 توانا و نامدار زنده دوست

سلطان محمود (از عهد غزنوی)

پادشاه بزرگ سلسله غزنوی سلطان محمود پسر بگین است
این پادشاه سلسله او را به بخت غزنوی گویند که پسر کز طکرانی آناهخت در شهر غزن
است

محمود در آغاز کار خراسان را تصرف شد و جانشین امرای سامانی گردید آنگاه با خان
نوک هند بوقت و اتحاد استوار کرد و کریم خیرمند دستان بست و در مدت
بست چهار سال دوازده نوبت بعنوان جاد به آن ملک حمله نمود و در هر نوبت
شهرها و قلعه را بکشت و بکند و او ایران و بهما سزگون ساخت و در باب اسلام را
در هندوستان رواج داد

محمود در ایران برآل بوی قبیله کرد و قسمتی از جاده عراق را از تصرف آنها خارج ساخت
و سایر بلاد مالک طبرستان و ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و افغانستان و شمال
غربی هندوستان فرمان راند و آوازه قدرت و شوکت وی چنان بلند شد که ملوک
و امرای اطراف سر فرمان وی نهادند و خلیفه عباسی به دوستی وی توسل جست
و در این مملکت لقب داد

محمود تنها در رزم آزمائی و کشورگشائی زبردست نام برده و در بود بلکه در آیین

جامه‌اری نینبر پادشاهان برتری و آسپاز داشت و در آبادی بلاد و آسایش
عباد و بنای مساجد و مدارس و ترویج رسوم دیانت سخت میکوشید
بزرگترین تأثیر این پادشاه بزرگ آنست که در ترویج زبان و ادبیات فارسی بسی
مزدول داشته و فضلا و ادبایی پارسی زبان را زیاده نوازش و تشویق میکرد
چنانکه باندک زمان دربار وی بحسب سخنوران نامی مانند عنصری و عجمی و فرخی
و فردوسی و دانشندان بزرگ از قبیل ابوریحان بیرونی و اشال دی گزیده و شهر
فرین بهترین مرکز علم و ادب شد

یکی از مخاخر عصر سلطان محمود ظهور استاد بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است
که شاهنامه را از نظم آورده و این کتاب بزرگترین اثر ادبی ایران بشمار میرود
فردوسی شاهنامه را بنام محمود گفت و سبب بقای نام آن پادشاه بزرگ گردید
سلطان محمود بزرگترین مروج زبان و ادبیات فارسی است و از این حیث بر
ملت ایران حتی عظیم دارد که هیچگاه نباید فراموش کرد

سلطان محمود در سال چهار صد و میت و یک هجری درگذشت و چند سالی از مرگ
وی نگذشت که شیراز به سلطنت غزنویان از هم گنجخت و بیشتر تصرفات آنها بدست
امرای سلجوقی افتاد

اوضاع سیاسی اقیانوسیه

اقیانوسیه در قدیم مسکن مردمانی از نژاد سیاه بوده است و امالی دنیای قدیم از این قطعه آگاهی و بدان آمد و رفت نداشتند تا اینکه اروپائیان بدان سرزمین قدم نهادند و کلیه جزایر آنرا بتدریج تصرف شدند

و امروز سکنه شهرهای آباد اقیانوسیه بیشتر اروپائی نشاند و در میان در بعضی از جزایر شواری و پرانگده اند

اقیانوسیه را بچهار قسمت بزرگ تقسیم کرده اند

بریک از این چهار قسمت شش است بر چند مجمع الجزایر کوچک و بزرگ

معتبرین جزیره اقیانوسیه استرالیا است

استرالیا بزرگترین جزیره دنیا است و عظمت و وسعت آن باندازه ایست که میتوان

از آن قطعه از قطعات دنیا محسوب داشت

این جزیره بچند مملکت تقسیم میشود که هر یک یک پادشاه دارد و در هر یک یک پادشاه

مجلس میباشند

استرالیا مراتب سبزه خرم بسیار است و تربیت حیوانات اهلی و اراج کامل دارد

چشم گوشتدان استرالیا را با انگلستان حل میکنند

مس و برج و منفرد

مس فلزی است شرج زنگ که پس از صیقلی شدن بسیار خوشترنگ میشود
 مس در معدن غالباً خالص است و اگر با مواد دیگر مخلوط باشد آنرا آب میکشند تا خالص
 گویند مس از این فلزی است که انسان آنرا کثف و استعمال کرده است
 مس برخلاف آهن فلزی است نرم و در اثر چکش خوردن پودره های بسیار نازک
 تبدیل میشود

از مس یک دگانه و تغییر دهنی و دیگر ظروف مسینه میازند
 سیم بکرافت و سیم چراغ برق نیز از مس ساخته میشود
 اگر ظرف مس را در جایی مرطوب بگذارند و یا در آن ترشی بریزند زنگ میزند
 زنگ مس سبز رنگ و در هر خطرناکی است از اینجست باید مواظبت کرد که ظروف
 مسینه زنگ نزنند

برای حفظ ظروف مسینه از زنگ باید مایه ای بکار آهندا با قلعی سفید کرد
 سنج فلزی است که از ترکیب مس با رومی بدست میآید
 منفرغ فلزی است که از امتزاج مس با قلعی حاصل میشود
 سنج زرد رنگ و منفرغ شرج رنگست و هر دو از مس سخت ترند

ایران^{۲۴۳}

ایسر مینسی که مادر آن مسکن داریم و اجداد ما بسیارین دراز در آنجا
زندگانی کرده و بی اثاری نیکو از خود بیادگار گذاشته اند ایران
نام دارد

ایران یکی از کشورهای استانی دنیا است که شهریاران بزرگ و وزیران
کاروان و حکما و دانشمندان نامی و شعرا و نویسندگان بزرگ
و سرداران و دلاوران جنگجو و صنعتگران بهمانند پرورده است
ایران خانه ماست و همچنانکه هر کس باید از او ضایع خانه
خویش آگاه باشد مانیر باید جغرافیای کشور خود او ضایع
طبیعی و سیاسی و اقتصادی آنرا بخوبی بدانیم تا بتوانیم
چنانکه شایسته است در آبادی آن بکوشیم و از منابع
ثروت آن بهره کافی ببریم



حکایت
عربی که سب از کرشنلی میزد

حکایت

آن سگی سیر و گریان آن عرب
 بن چسبم مردم اندر چیت
 شانی بگذشت و گفت این کز چیت
 گفت در کلمه سگی بد نیک خو
 زو ریت مادم بد و شب پاسبان
 نیز خشم و خشم گیر و دزدان
 گفت رخس چیت زخمی خورد
 بعد از آن گفتش که ای سالار
 گفت نام و زاد و ولایت و دشمن
 گفت چون ندی بدین سگ نان
 دست ناید بیدارم در راه نان
 گفت خاکت بر سر ای پر باد شک

اشک میارید و میگفت از گزشت
 زین پس من چون تو اغم بتو زشت
 نوحه و زاری تو از بهر کیت
 بگشت همی میرد میان راه او
 شیر ز بود او ز سگ ای پهلوان
 نیکخو و با وفا و مهربان
 گفت جوع الکلب زارش کرده است
 چیت اندر پشت این انبان پر
 یکشم از بهر قوت این بدن
 گفت تا این حد دارم اتحاد
 یک هست آب و دیده رایجان
 که لبیان پیش تو بهتر از اشک

۱- اندوهنا - ۲- زندگی کرد - ۳- پرسنده - ۴- تصرف من - ۵- ایک - ۶- دشمن - ۷- گرسنگی
 ۸- تیر و درد - ۹- ترسته - ۱۰- طعام لذیذ - ۱۱- بنگاری - ۱۲- نان در مغربی بول بست نیاید بقیه نان

عُضدالدوله «از بسذآل بویه»

بزرگترین و معروفترین سلاطین آل بویه عضدالدوله دیلمی است
آل بویه هجده تن بودند و قریب صد و بیست سال در فارس، کرمان و عراق و
خوزستان حکمرانی کرده اند

سلاطین آل بویه بر بغداد نیز استیلا یافته و خلیفه عباسی را دست نشانده فرمایند
خویش ساختند

جده سلاطین آل بویه مردی فقیر ولی از ثراوی بزرگ بود بویه نام داشت
بویه را سه پسر بود علی و حسن و احمد که بعد از از طرف خلیفه عباسی لقب عاقله
و رکن الدوله و معز الدوله یافتند

عضدالدوله پسر رکن الدوله امیری فاضل و خردمند و دژ بر بود و در رعیت نواری
و دادگستری سعی بیخ داشت علماء و ارباب فضل و هنر را عزیز میداشت و دانشمندان
و ادبانی را از هر سو روی بدر گارد می نهادند و بنام او کتابها در انواع علوم تهیه
گردید و تصایده غرادر ستایش او بسرودند

عضدالدوله بهائرت بلاد و تائیس بنایای عمومی رغبت زیاد داشت و در هر جا
اثاری قتی از خود بسا و گار میگذاشت و در دیارستانی بساخت که سالها برقرار بود

شاید شرفه نجف و کربلا را امر شست کرد و در بنا و عمارات آنها میفرود معماران نیز
 بعد از طبعه گیش داشت تا بگرید شهر فرور هشتاری محکم بنا کردند و بهم از جهه آثار وی پل و
 بندی است که در فارس بر رودخانه گز بسته و به بند امیر شهر است بنای مزبور
 که از آثار باشکوه شمار میرود تا امروز باقی است

احمد الدوله در سال سیصد و هشتاد و دو وفات یافت و پس از او میان فرزندان
 اخلافش نفاق و خلاف افتاده رفته رفته ضعیف شدند و مکتب آنها بقطعاً تنقسم
 شد و هر قطعه بدست امیری افتاد تا اینکه سرانجام طفل سلجوقی آنها را منقرض گردانید
 سلاطین آل بویه شیعی مذہب بودند و در ترویج آیین جعفری اهتمام بسیار داشتند
 و علویان را محترم میگردانیدند

جده غدیر و تغریه وادی روز عاشورا از رسوم است که سلاطین آل بویه معمول
 داشته اند

- ۱- خیمه ۲- بانیه ۳- کابل درسا ۴- عالی و صبح ۵- آبا و کون
 ۶- میل ۷- اسباب تمیسه ۸- فرستاد ۹- دیوار دور شهر که بار و گنبد
 ۱۰- جانشینان یا زمامداران ۱۱- سبک پوشش ۱۲- اولاد علی علیه السلام

اوضاع طبیعی اقتصاد ایران

ایران محدوده است از شمال به قفقاز و بحر خزر و ترکستان و از شرق به افغانستان و بلوچستان انگلیس و از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس و از مغرب به خاک ترکستان و کشور عراق

کشور ایران از ارضی پست و بلند تشکیل یافته که هر یک دارای اوضاع خاصه میباشند

در این سرزمین همه گونه آب و هوای یافت میشود مثلاً در سواحل خلیج فارس هوای بسیار گرم و در سواحل بحر خزر معتدل و در شهرستانهای کوهستانی مرکزی بسیار سرد و یخبندان و در مرکز ایران بیابان وسیع است که هوای آن در تابستان بسیار گرم و در زمستان سرد است

این اقلیم بجز کوهی و دوداخ که در اطراف منحصراً آبی ایجاد شده است آبادی دیگر ندارد

مهمترین محصولات فلاحی و نباتی ایران گندم و جو و برنج و پنبه و توتون و قند و زردیاق و خاویل و روغن و مس و زعفران و ماز و صمغ و گتیرا و قند و انقوز است که هر سال مقصد اری از آن بخارج حل میشود

در ایران میوه های گوناگون بهل می آید بهترین آنها که بخارج نیز برده میشود و خرمادر تجارت
 و نارنج و لیمو و کشمش و قیسی و بادام و پسته و فندق است
 از جمله منابع ثروت ایران معادن نفت و زغال سنگ و مس و آهن و سرب و
 فیروزه و دیگر فلزات میباشد و اجاز قیمتی است
 معادن نفت ایران از حیث اهمیت چهارمین منبع نفت دنیا است
 یکی از مصنوعات قیم ایران قالی و قالیچه است که در دنیا بخوبی معروف میباشد

خطا پوشی

دید آن شاه و کردار او نهان	حاجی نزد جام نوشردان
جام خست گرفت از چپ و راست	دل خازن بر سیم شد برخاست
بگشاید راه را در غم و رنج	گفت نوشردان بخازن گنج
بی گنه را بر این گنه مازاد	دل خود را بجای خود باز آرد
و آنکه دانت فاش نکند راز	کآنکه برداشت جام نهد باز

از حدیث سنائی

۱- درمان ۲- نرینه دار ۳- دل بر خاستن بخار از منظر لب ۴- بیس زاده

اعل

زنجورِ عسل در فصلِ بهار در باغ و بوستان پرواز میکند و بر گلها می نشیند و شیرها را
بمکند و آنرا بکند و میرود از آن عسل و موم می سازد عسل را برای خوراک زستان ذخیره
میکند و موم را در ساختن خانه خود بکار میبرد

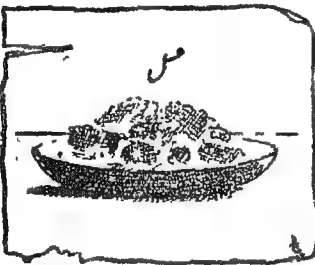
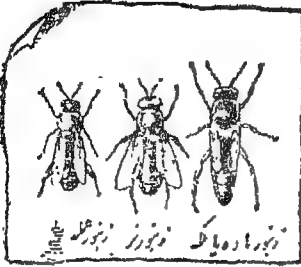
آنانچه می کند و میسازد در نهایتِ ظرافت است
و همیشه کند و گروبی از زنبوران با موم ساختن و پرواقتن خانه میباشند و هر
شکاف یا رخنه بپایند آنرا مسمد و میکنند

پاره از این خانه ها محل ذخیره عسل و پاره دیگر محل ذخیره گرده گل است و آن خانه
که از همه بزرگتر می باشد خاص مکه زنبور است

از زنبور عسل مانند انسان بحال اجتماع زندگی گانی میکند

هر دسته از زنبورها دارای ملکه و نظامی حیرت آور میباشند
و زنبورهائی که در یک کند و بهر میسازند به گروه تقسیم میشوند زنبوران کارگر و زنبور
دور زنبوران

صافقین خانه و گزین شیر گل و جمع عسل و پاسبانی کند و دفع زنبوران بجایزه
زنبوران کارگر است که شماره آنها ۱۵ الی ۳۵ هزار می باشد



تخم کند اردن و پروراندن زنبورانی که تازه از تخم خارج شده اند و طیفه زنبور این
خده زنبور این نزد هر کند و کم و از بهشت تصد تجاوز نمیکند

کند و هنگام بهار در هر خانه یک تخم میگذارد و از هر تخم شش هزار خارج میشود که
پس از سه هفته و چندین بار تغییر بصورت زنبور کامل در میآید

این زنبور با از کند وی اصلی بیرون میآیند و برای خود در کاف درختان شکب
مکانی دیگر اختیار میکنند و در آنجا از سوم خانه های سندس میازند

و به همان برای لگد داشتن زنبور این تازه کند و فی ساخته و پر و اخته دارند که در این
اگر اصل نایده اند و تا بر چند بکار میسرند تا زنبور این تازه در کاف شکب و درختان
نروند و در آن کند و لانه گیرند

به نظری که ممکن است در چند سال از یک کند و چند کند وی تازه بوجود آورده
بسیار برداشت


صل را شکمی از کند و بیرون میآورند که زنبور به آن محتاج نباشد و بتواند برای
خود از خارج تهیه غذا کند

دقتی که برای اینکار مقرر است از ماه اردیبهشت تا اواخر است



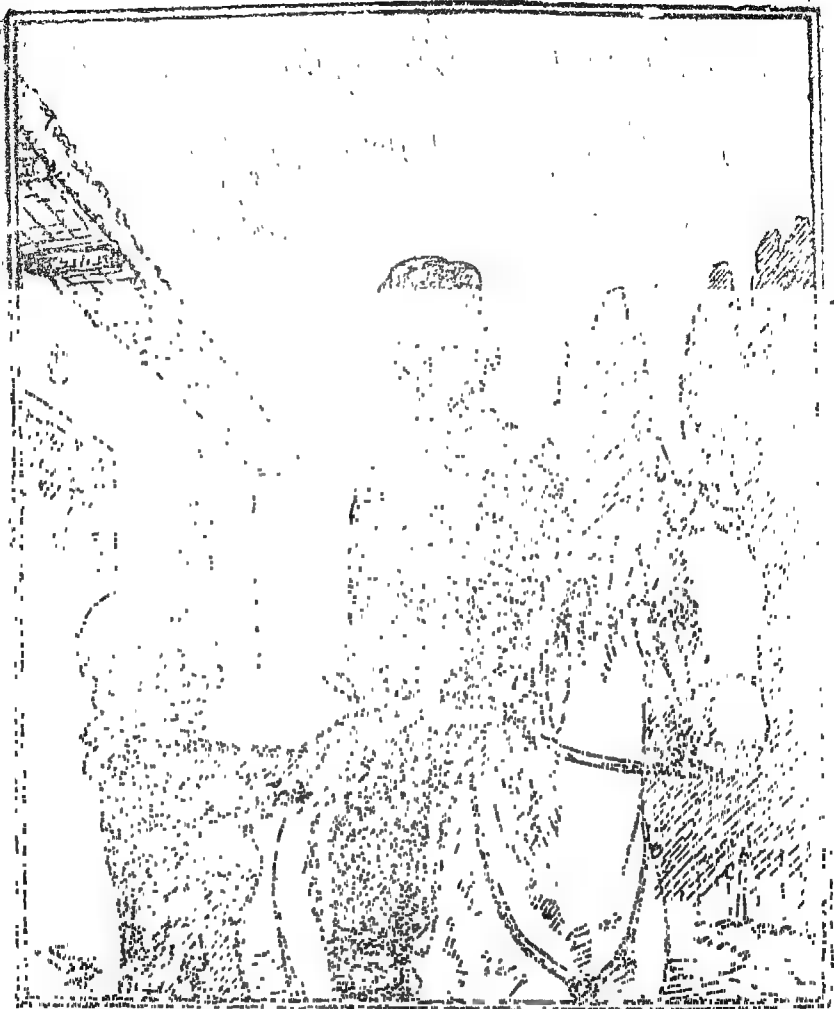
دورنمای کوه دماوند

اوضاع طبیعی ایران کوههای ایران

در ایران دو رشته کوه بزرگ وجود دارد
اول رشته کوه شمالی است که از آذربایجان تا خراسان کشیده شده و قله های
مرتفع آن در هر شهرستان بنامی موسوم است
در آذربایجان قله های سبلان و سهند و گیلان کوههای طالش در کرمان
شاه کوه در خراسان بنه ارجمند
قسمتی از این رشته را که بین گیلان و مازندران شهرستانهای مرکزی ایران واقع می
باشد
جبال البرز می نامند
قله دماوند که بزرگترین کوه ایران می باشد یکی از قله های کوههای البرز است
قله دماوند در ایام قدیم آتش فشان بوده ولی اکنون خاموش است
دوم رشته کوههای غربی است که از آذربایجان تا خلیج فارس امتداد دارد
این سلسله نیز دارای قله های بلند است که هر کدام نامی مخصوص دارد
در کردستان کوه چهل چشمه در همدان کوه آوند در کرمانشاه کوه بیستون
در لرستان کوه  کوه در خاکی نجشمار در رود کوه در فارس قله دما

الوشیروان و دحمر

شهریار عادل اوشیروان روزی پی بخشیر از عواشی و خدّم دوران دانشمندی برد
 دست داد از دور دهنده پدیدار شد شاه بدانوسی بهسارگشت بدرخانه دهبغالی
 اسب بداشت در بکوفت دختر کی از خانه سر بر آورد و از حاجت مردمان شناس کرد
 کرد شاه ایران آب خواست دختر بدون رفت محله دیگر با جامی آب پیرو
 خوشگوار شکر ریخته و گلاب آئینه باز کردید پادشاه جام بستد بنوشید و سپاس گفت
 و بدخونی و گشاده رونی از دختر پرسید که این مایه شکر از چند فیضی گفت جمله از
 یک نی نوشید و از انگشتی افروود پذیرا خرم انخواند و از خراج زرّغ شکر سوال فرمود
 خراج آن اندک و ناچیز بود شاه با خود اندیشید که بر افروودن باج شکر در مان ده
 پس بر نشست و میزبانان را بدرو گوشت و بر اند و پس از ساعتی کسان خویش را
 یافت و بانان پوست شاه گاهان که عزم ما گشتن داشت هم گذارش بر آن
 افتاد باز بر در آغای نه بایند و آب طلبید این بار آب آوردن دختر دگر کشید
 چون باز آمد پادشاه گفت چه بود که این نوبت می دیر ماندی چهره دختر از شرم برزد
 و چنان بر پشت پای فرو دوخت و با دای نرم عرضه داشت که از فی با نده از هفت
 لک نیمی پالود ناگزیر چند فی بفشردم و باز افشرد چنانکه بایستی شیرین نیست تا آنکه سلطان



حکایت
انوشیروان و دختر

نیت خیر گردانیده است پادشاه نیز در دختر گرفت و گفت این از کجا دانستی گفت
از پیران شنوده ام که چون نیت سلطان بگرد آب چشمه با بخوشد و داخل گشت
کمی گیرد و رنج خور و نیاز نقصان پذیرد

چو آهنگ بید از فرمود شاه	بگردون تا بید بایست
به پستانانده شود شیر خشک	نبواید بنافه درون نیز خشک
بهشت اندون گرگ مردم خور	خردست بگریزد از بی خور
چه شیردان این سخن باشد	پشایی آیدش ز اندیشه زده
بیزدان سخن گفت گای کاچار	تواناد داننده روزگار
اگر تاب گیرد دل من ز داد	اود این پس مرا پادشاهی مهوای
	اشاد از شاهانه فردوسی

-
- ۱- شکار ۲- بستگان همدمان ۳- خادان و بندگان ۴- شکر ۵- تعجب ۶- گشت ۷-
برگشتن بینی و روشن شدن ۸- خانه دران ۹- آواز ۱۰- شیر ۱۱- گویا ۱۲- اندیشه نیک ۱۳-
یا ۱۴- بخت ۱۵- فتنه دنی ۱۶- یعنی تا آنطور که باید در آسمان نیاید ۱۷- بوند
۱۸- تاب گرفتن بینی چپین درگشتن می باشد

ملک شاه

از سده سیمونی

در دوره اسلامی پادشاهانی از ایرانی برخاسته اند که در اُسُت مملکت و بزرگی
گستره و شهریاران با عظمت ساسانی و کیان نبوده اند
در جمله جلالتین ملک شاه سلجوقی است که حدود کشور ایران را از دریای روم تا به یمن
چین ببط داد

در زمانین پادشاه وسعت خاک ایران بپایه رسید که در شهرهای قم و معروف
و نیامانده گله و دینه و بیت المقدس و بغداد و اصفهان و ری و بخارا
و ممرقده و کاشانه بنام شهریار ایران جلوه میخواندند
ملک شاه سومین پادشاه سلجوقی است که در اگستری درخت پروری شهر
افاق بوده است

در شرح احوال ملک شاه آورده اند که چون پدرش آلب ارسلان در گذشت برادرش
به جوئی سلطنت برخاست وی پیش از آنکه بدفع برادر برادره و زری در طوس
بر زیارت قبر حضرت رضا علیه السلام رفت پس از ادای مراسم زیارت از زیارت
خود خواه نظام الملک پرسید که امروز از خداوند چه حاجت خواستی خواجگفت
و حاجتم تمام تر برادر از ظهر بخشد ملک شاه گفت من از خداوند مسئلت کردم از مادر مرا

آنرا نصرت دهد که برای پادشاهی مسلمانان شایسته تر است
 در زمان پادشاهی ملکشاهی پچس در تمام طغیان بر نیامد و لوای مخالفتی بر نخواست
 مسلمانان باین پادشاه چندان اعتماد داشتند که او را از خلیفه محترم تر میزدند
 با اتفاق عموم تاریخ نویسان نظم و آبادی ملک در وقت سلطنت ملکشاه بواسطه کفایت
 و حسن تدبیر وزیر خود و کافی وی خواج نظام الملک طوسی بود که از رجال بجا
 ایران شمار میرود

خواج نظام الملک سالها وزیر آلب ارسلان پدر ملکشاه و پس از وفات ملکشاه بوده
 مدت وزارت خویش پوئینه بنظم امور لشکر و کشور سپرداخت و در آبادی ملک و ترویج
 صنعت و زراعت و تجارت و تشویق مردمان تحصیل علم میکوشید علماء و زواید و فرزندان
 محترم میداشت و در شهرهای بزرگ مساجد و مدارس و خانقاههای معتبر بنا
 کرده است از جمله بناهای او مدرسه نظامینه بغداد است که متبعا در بر و مصر موجود
 و بزرگترین دارالعلوم اسلامی محسوب میشود

نظام الملک در اصلاح کار ملک بجدی جد و جهد داشت که در صد و اصلاح بنویسم
 و تاریخ فارسی نیز برآمد و حکم و شاعر بزرگ ایران عمر خیام و چندین دیگر از بزرگان
 معروف را بر آن داشت که حساب حرکات و سکنات را از تصحیح و تامل و تامل

جهان آئین ملک و وضع کردند که سوسوم است تیایخ جلالی و ملکهای
خطائی که بر ملکها میستوان گرفت این است که قدر خدات خواجه نظام الملک را
خداست و او را از وزارت عزل کرد ولی چند ماهی از آن واقعه گذشت که خواجه بدست
یکی از پسران حسن صباح مقتول گردید و ملکها نیز پس از وی باندک مدتی در گذشت
و ایران نزد جو و پادشاهی نوشیروان خصال و دستوری بوزر جعفرش محروم ماند

و میرنشینی در این باب گوید

رفت در یک مہ بغر و دسین دستور
شاه بزمنا از پی و رفت در ماه دیگر
که آفر قهریز و ان عجبش سلطان محمد
قهریز دانی بسین و بحر سلطان نگر

۱- غنہ غنی ۲- بزرگی ۳- دست ۴- ملک ۵- فیہ دزی ۶- درخواست و پسرش
۷- یاسی ۸- سرکشی ۹- علم ۱۰- روان ۱۱- جمع زاهدینی از دنیا گذشته ۱۲- محلی است
که پرده زده و درویشان میآیند ۱۳- آباء ۱۴- جمع صلت یعنی خوی و صفت ۱۵- نام یکی از
شعرا و بزرگ در باب ملکها ۱۶- بهشت ۱۷- استور یعنی وزیر و اینجا مقصود نظام الملک است

۱۸- بزمنا یعنی جوان مقصود از شاه بزمنا ملکها است

۱۹- قدرت و غلبه ۲۰- بیابارگی

برگ

برگ زینت درخت است برگ در بهار مانند جامه سبز خوش رنگی شاخهای درختان
چو شاند در پاییز رنگ سبز فرج بخش آن زرد و سرخ شده و درختان منظره زیبای
دیگری میدهند و زقه زقه در اثر درخشش باد از شاخها جدا شده بر زمین میریزد
برگ بزرگ ریه نبات است

نبات از منفذهای بسیار کوچک که در برگ موجود است تنفس میکند و مانند حیوان
اکثرین هوای را بکشد و گاز کربن پس میدهد

شب مقدار گاز کربن که از برگ خارج میشود بسیار است و چون تنفس انجمن بر روی
انسان خطرناک میباشد مانند زهر درختان در شب موجب ضعف مزاج و کمبود
بدن است در روز برعکس مقدار اکسیژنی که از برگ خارج میشود بسیار است از این
استنشاق هوای مجاور درختان در روز مفید و نشاط آور است

فویخه رسید پر دند برگ درختان است و اگر چندی بدانها نور نرسد پژمرده میشوند
گم رنگ میشوند

اوضاع طبیعی ایران

رودهای ایران

رودهای نیمه ایران را به قسمت میتوان تقسیم کرد
اول رودهایی که داخل بحر خزر یا دریای مازندران میشوند و مشربین آنها بقره است
سفید رود و درگیلان گرگان

رود همدان و مازندران

رود گرگان

رود اترک در شمال خراسان

رود ارسس بین ایران و قفقاز

سفید رود از تمام رودهای ایران طولانی تر است

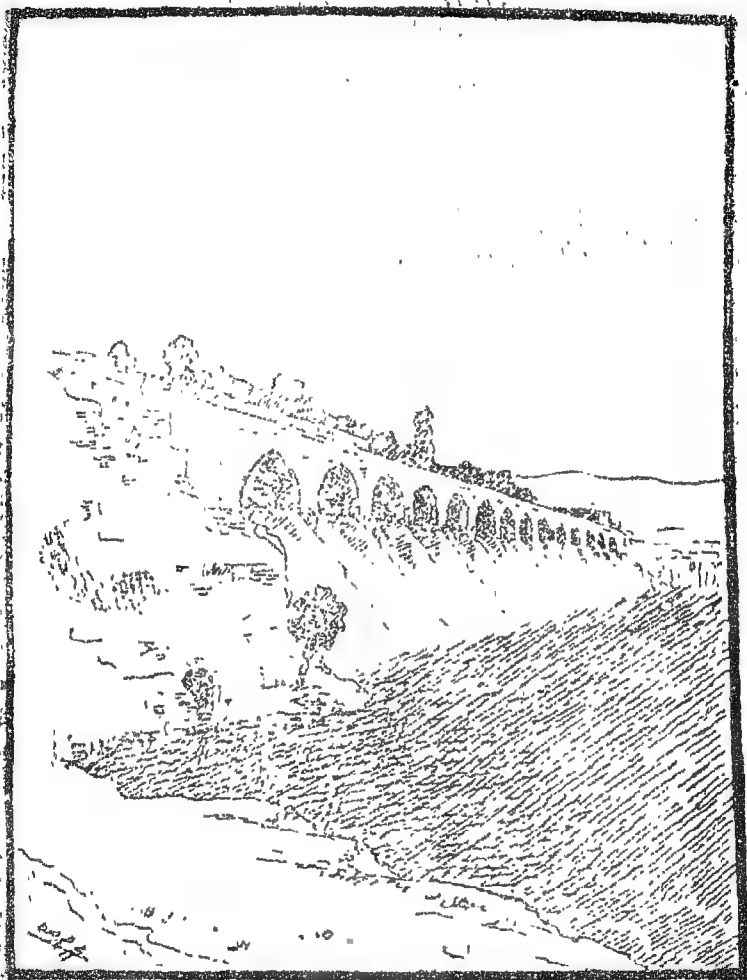
دوم رود هایکب خلیج فارس یا بحر عمان داخل میشوند و مشربین این رودها رود

کارون و جراحی است

رود کارون در خوزستان جاری است و یکی از طرق تجارتی محسوب میشود و قشعی

هزاران قایل کشتی رانی است

هند تاریخی و قدیم شادروان که از بناهای ستاپور و والا کتاف می باشد برآ



نندایسر
از بناهای عرصه الدوله یلی

رو بسته شده است

سوم رودخانه بزرگ نای و انلی ایران میریزند و با اینک در خاک فرو
میسه وند

مشهورترین این رودها زاینده رود و در گمر است

زاینده رود در خاک اصفهان جاری است و در پل زیبا و با شکوه خواجه ^{خان} ^{اللهورد}
بر این رود بسته شده است

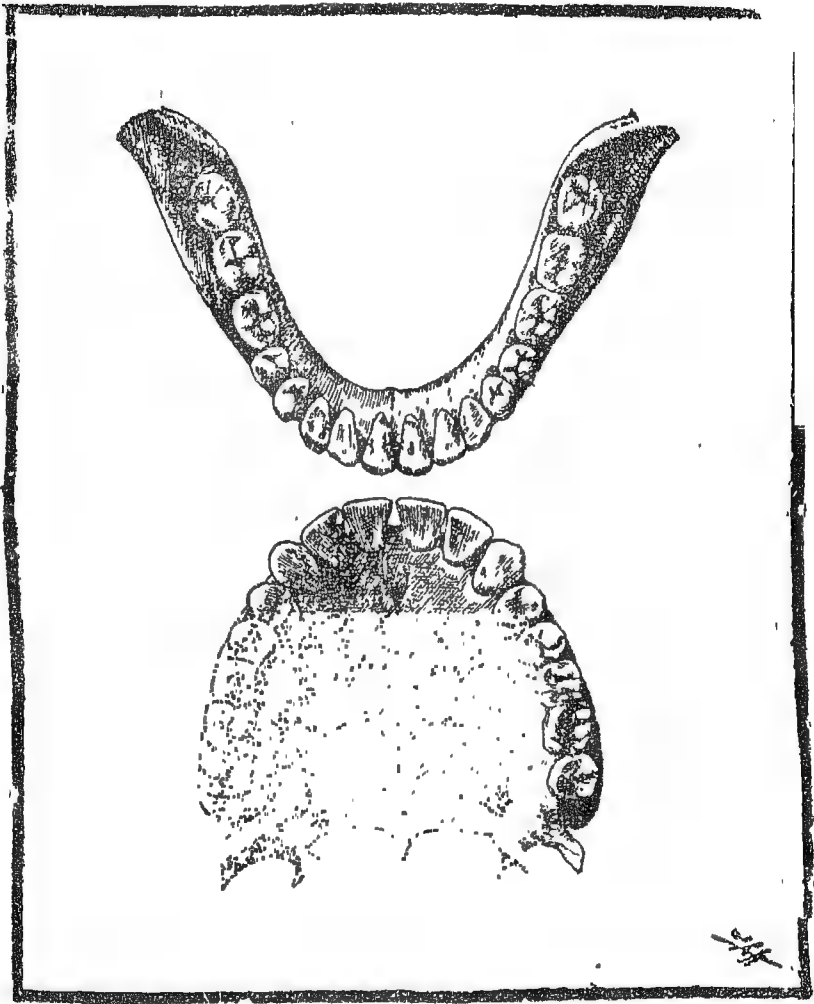
رود گمر در خاک فارس جریان دارد

امیر غضد الله ولی دلی برای این رود پنی و سندی عظیم و مستحکم بنا کرده است که چند
امیر معروف می باشد

پل خواجه و اللهورد بخان و بند میسه از بناهای تاریخی ایران بشمار میرود

زاینده رود پس از مشروب ساقین به اضی اصفهان با تلاق کاو خوشی فرو میرود
با تلاق کاو خوشی از جنوب اصفهان واقع است

از این رودها که ذکر شد رودهای دیگری نیز یافت شود که از خاک ایران ^{خیزد}
گرفته بطرف خارج میسریان داند



دندان و سگین

دندان

دندان برای جویدن و نرم کردن غذا است
 دندان دارای قسمت سختی است که آنرا عاج می‌نامند
 عاج دندان ماده سفید شفاف پوشانیده است که آنرا اینا می‌گویند
 دندان بوسیله ریشه خود در فک جایگیر شده است
 در هر فک شانزده دندان جای دارد

دندان بر سه قسم است ثنایا اینیاب آسیا
 ثنایا - دندانهای بستند که جلوه‌مان قرار دارند و آنها را دندانهای پیشین
 نیز گویند

اینیاب - دندانهای ایناب در کنار ثنایا واقعند و نوک آنها تیز است
 آسیا - دندانهای آسیا یا دندانهای کرسی در عقب دندان جای دارند و دندان
 خرد و نرم می‌نامند

تجربین دندان بسیار دندان عقل می‌گویند

منجز

از سلسله سنجی
پس از مرگ ملک شاه بین پسران در حال دولت و اختلاف افتاد و در نتیجه شیراز به ملک
پناه و سلجوقی از بهم گنجت ولی چندی نگذشت که بهر یوئین پسر ملک که در آنوقت جوان
خراسان داشت پادشاه و مستقل ایران گردید

سلطان سخر مانند پدر و جد خویش صاحب غم و غمی بلند بود و همینکه بر تخت نشست
بدفع امر آیی خود سر کمر بست و در مدت چهل و یک سال پادشاهی خویش نوزده جنگ بزرگ
کرد و در اغلب جنگها فتح و فیروز می نائل گردید

منجز در تربیت و حمایت اهل علم و تشویق ادبا و شعرا و نویسندگان پویسته جد میکرد
و در زمان وی بازار علم و ادب و نظم و شرف فارسی رواجی بسیار یافت و در خراسان
و ترکستان و آذربایجان و عراق شعرا و نویسندگان نامی مانند انوری و
امیر معزی و خاقانی و نظامی و عده دیگر ظهور رسیدند

در روزگار بهر بنشمار فارسی رونق گرفت و بسیاری کتب علمی و ادبی به تصحیح و تصحیح
فارسی نوشته شد

سلطان سخر در خدا ترسی و دیانت از پدر و جد خود پیروی کرد و نسبت بر عیال و جهانبان
و شفقت تمام میکرد

بمخرد او آخر سمر کوبی طایفه ترکمانان غزنگر کشید لشکری شکست خورد و بنجر خود
 گرفتار داسیر شد و بیش از سه سال در اسیری بماند سرانجام از حبس رهایی یافت
 برزورفت ولی محکمت خود را چنان ویران و پریشان یافت که اندوه شدید بر وجودش
 متوکل گردید و در اوایل سال پانصد و پنجاه و دو هجری از شدت غصه که باضعف و
 پیری توانم شد، بود وفات یافت
 مدت زندگانی بنجر هفتاد و سه سال بود

(۱- مردان - ۲- ایران - ۳- نگارهای - ۴- دیناری - ۵- مسیانی - ۶- صیبه و مستط - ۷- چهارچوب)

سند و اندرز

محل خداوند

چون خدا را با پادشاهی نظیر غایت باشد او را از زیری شایسته و پاکفایت و به
 جو اندر تمام کسی است که در معامله با مردم ستم روا ندارد و دور مگاله دروغ نمیکشد
 و بوعده خود وفا کند

گر داور اگر از روی دانش باشد اندکش بسیار است و چون از روی نادانی بود
 بسیارش اندک است

اوضاع طبیعی ایران

دریاچه باخلیجهای ایران

بزرگترین دریاچه دنیا که بحسب خزر یا دریای مازندران معروف میباشد در شمال ایران قرار دارد.

در این دریاچه انواع و اقسام ماهیها یافت میشود.

صیدهای ایندریا در سواحل گلستان و مازندران یکی از منابع ثروت ایران است و دیگر از دریاچه های ایران دریاچه شاهی (رضائیة) است در مغرب تبریز و در حوض سلطان در نزدیک قم و دریاچه هامون در استان دریاچه تنگستان در فارس و دریاچه شاهی یا رضائیة کشتی رانی نمیشود.

مهمترین خلیجهای ایران خلیج فارس است در جنوب که بدشتن صدق مودارید معروف است و دروازی که از آن استخراج میشود بال تجارت همی است و دیگر از خلیجهای ایران خلیج کواد است از شعب بحر عمان و خلیج حسینی است از

منقرعات بحر خزر

و در ترک و در خلیج حسینی میشود



مردمان از شیشه و پیران

حق مسلم

اگر کسی سالها زحمت بکشد و کار کند و مزد و کار خود را اندک اندک جمع کرده از آن بخی
 فراهم سازد و آن گنج را یکباره و بی عوض بیا بخشد البته چنین کسی را بر مانت بسیار خوا
 بود پس معلوم که روز و شب بربخ برده و قیمت عمر که انبیا گنجینه از دانش فراهم آورده است
 و آنرا برای گمان و بی منت مبادل میکند بر مانتی عظیم دارد که هیچگاه و هیچ چیز آنرا آباد
 نتوانیم داد مگر اینکه در تعظیم و تکریم او از جان و دل بکشیم و او را پوخته خدمت گیر
 و فرمانبردار باشیم

آورده اند که امین نامون سپران مارون اثر شد عقلی داشتند روزی معلوم برخاست
 که از حجره بپید و نداد این نامون بوی درشتانده بر یک میخواست که
 در گذشتن کفش معلوم بر دیگری سبقت جوید تا گزیر بین آنها گفتند برخاست و کار بر سر
 کشید تا سرانجام بدان شد که یکتایی کفش امین و تایی دیگر را نامون پیش پای
 معلوم که ارد مارون از این ماجرای آگاه شد هر دو را بخواند تحسین و نوازش بسیار
 کرد و بر خوی نیک و نظرت پاک آنها آفرین گفت

فیل

بخشکی حیوانی بزرگتره از فیل نیست

مسکن فیل در جنگلهای آسیا و آفریقا است

فیل را در هندوستان اهلی می‌سازند اما در آفریقا بحال توخشی باقی است

فیل از آنجا که سنگین و بزرگ جثه است کند و بنظر می‌آید ولی در واقع بسیار چابک و تندرو است و در موقع حاجت باندازه تند می‌رود که اسب در تاخت بر صحت با او

فیل شنا کردن هم می‌تواند و چون سینه فراخ و خرطوم بلند دارد از آب نبرد و خود را با آب می‌شوید و شستن می‌کند

قوت و مهارت فیل در گرفتن و برداشتن اشیاء حیرت انگیز است

فیل با خرطوم خود می‌تواند هم اشیاء بسیار خرد را از فیل یک که کاغذ یا یک سکه

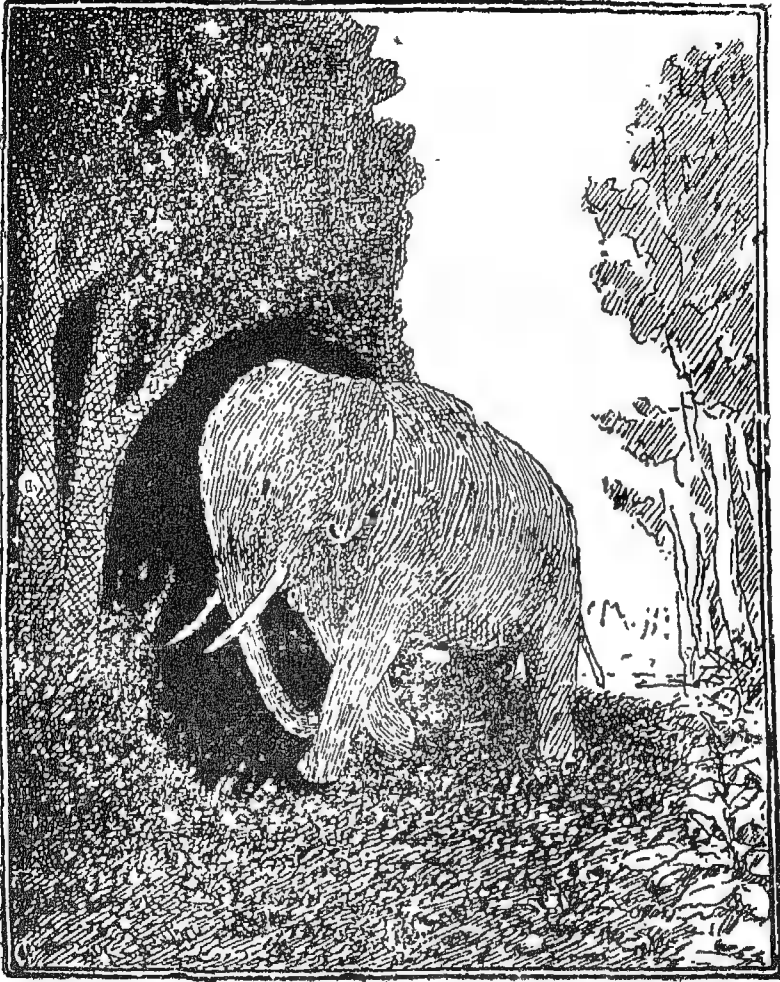
از زمین بردارد و هم مردمان تو مندر را بلند و درختان بزرگ را ختم کند

فیل دندانهای سخت و تیز دارد که بمنزله حربیه آوست و با آن دشمن را می‌کشد

فیلها می‌خش و بسیار تحاطفند و در جنگلهای دشت و دشت زندگی میکنند و هر دسته

رئیس است که همه از او فرمان می‌گیرند

گویند یساختی خواست تریب حرکت و آمد و رفت اینخوانرا ملاحظه کند در نزدیکی



فیل

نبر که فیان آب خوردن میآمد بالا می دختی رفته میان شاخ و برگ پنهان شد
و با انتظار آمدن فیلمابشت پس از زمانی فیل قوی بیکل از جنگل بیرون شد اندکی
دستاده گوش فرا داد آنگاه چند قدم پیش رفت و دیگر بار توقف کرد و پس از
دو سه بار تکرار کرد تا بلب آب رسید در آنجا نیز مدتی با طراف و جوانب خود
نگریست پس آهسته و آرام برگشته داخل جنگل شد. دیری نگذشت که دوباره از جنگل
بیرون آمد در این نوبت پنج فیل همراه داشت که همه با خرم و احتیاط پیرو
فیلانرا بقاصدهای تعیین در راه بقراولی گذاشت و خود جنگل بازگشت و با کشته
فیل که شماره آنها صد میر رسید بیرون آمد فیلمابست آرام آرام گام بر میداشت
بطوری که آواز پای آنان گوش نمیرسید فیل را اینسپایش از همه نزدیکتر آواز
رفت و چون بطگن شد که خطری نیست فرمان داد تا همه آب نزدیک شوند تا هم
فیلهای ترس را بیم داخل نهر شد و نوشیدن آب داشت و شوی خویش
مشغول گردیدند.

۱- جنگلگری ۲- تن و اندام ۳- پهن ۴- استخوانی ۵- سلاح ۶- با احتیاط و

۷- جاگردد ۸- اطراف ۹- در امتداد ۱۰- تمام ۱۱- ظاهر جمع

جغرافیای سیاسی ایران

کشور ایران در حدود پانزده میلیون نفر جمعیت دارد
مردمان ایران آریایی نژاد و زبان آنها فارسی است که از جمله زبانهای
ادبی بشمار میرود

کشور ایران را مطابق قانون بده استان که شامل چهل و نه شهرستان میشود
بدینقرار تقسیم شده و نامهای شهرستانها عبارت است از زنجان، قزوین
سواد، سلطان آباد، رشت، شسوار، قم، کاشان، تهران
سمنان، ساری، گرگان، تبریز، اردبیل، خوی، رضایتیه
هماباد، مراغه، بیجار، ایلام، شاه آباد، کرمانشاه، سنندج
طایر، بیدان، خرم آباد، گلپایگان، اهواز، خرمشهر، بهبهان
شیراز، بوشهر، فسا، آبادان، لار، کرمان، بم، بندرعباس
تاش، ذابل، سبزوار، بیرجند، تربت حیدریه، مشهد
تویچان، بجنورد، گناباد، اصفهان، یزد



چشمه

اگر انسان بجای چشمه بنشیند و آب زلال آنرا بنگرَد که از زمین میجوشد و بارانی از
 میانِ گل و سبزه میگذرد و با خود میگوید که این آب روشن و پاک از کجا میآید و چگونه
 راههای تنگ و تاریک زیر زمین را پیچیده بطرح آن میرسد مایه جریانِ شگفتی این
 آب چیست و بکدام منبع بی پایان پوستگی دارد که همیشه روان است و نمی
 باز نیایند در تالابی این معنی بی اختیار زبان به ستایِ آفریدگار میگشاید و در خوش را
 پشاس میگوید که از برکت یک چشمه سار چه منافع بسیار برای آدمی مهیا ساخته

است

حردانی که در اقلیم نزاران و اراضی حاصلخیز زندگی میکنند قدر و قیمت چشمه را
 میدانند اما کسانی که در صحاری بی آب و علف و بیابانهای خشک و سوزان
 روزگار بسر میبرند و سال میگذرد و قطره بارانی نمی بینند هرگاه چشمه آب در آن
 یابند آنرا بنیابت عزیز می شمارند و خدا را بداران نعمت شکر میگویند

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

مصرع از سعدی است

صابون

یکی از اطباق گشته است در هر خانه که صابون بیشتر مصرف شود طبیب آنجا کمتر رود چه اگر بدن و جامه را با صابون بشویند پاکیزه میشود و پاکی موجب تندرستی است
قبل از اختراع صابون مردم جامه خود را با چوبک و ایشان و سر و تن خود را با بانه و کتیرا و گل سرشوی می شستند ولی صابون هم بهتر پاک میکند و هم بصره نرزد و کمتر است

در این زمان غالب مردم برای شست و شوی صابون استعمال میکنند
صابون در اغلب ممالک روی زمین ساخته میشود و ساختن آن بدینگونه است
که پیله گاویا چربی دیگر را با محلول قلیائی میجوشانند تا خوب ممزوج شود آنگاه آب نمک فیلظی بر آن میافزایند طولی میکشد که آنچه در دیگ است بدو قسمت تخریه شود
قسمتی رو میایستد و قسمتی زیر قسمت رو را بگیرند و در میریزند و قسمت زیر را از آتش بر میدارند و میگذارد تا سرد شود و پس محلولی مرکب از دو قسمت آب و یک قسمت نمک
قلیا در آن میریزند و اندکی میجوشانند و دیگر را از آتش بر میدارند و همگانه سرد شد
باز آنچه در دیگ است بدو طبقه تقسیم میشود طبقه بالا زغین است آنرا برداشته در قاب
میریزند و میگذارد تا خشک شود که همان صابون است

سلطان محمد

(از سنده خوارزشاهی)

ترکستان ولایتی است وسیع که آنرا خوارزم می‌نامند و امرای مستقل آنرا در قدیم
خوارزمشاه میخواندند

در سال پانصد و نود و شش هجری محمد خوارزمشاه پادشاه ایران شد
سلطان محمد خوارزمشاه برای نگاهداری دوست دادن ملک خویش اغلب وقت
بشکر کشی و جنگ مشغول بود و رفته رفته عراق و ترکستان و سیستان و کرمان و
کرمان و طبرستان و خراسان قسمتی از هندوستان را بر زیر فرمان در آورد
مختصر آنکه ملک ایران را از اضطراب و وسعت پیش می‌سایند و آذانه جاگیری و آفتاب
وی در همه آفاق پیچید

در اواخر سلطنت خود خواست خلیفه را تابع خویش کند و باین قصد با سپاهی فراوان
رو بنجد آمد حرکت کرد و تا بهمدان برفت باین بهمدان اسد آباد لشکریانش بیشتر از
سرا و برف هلاک شدند در همین وقت بوی خبر رسید که قوم وحشی منول در صدد
حمله و هجوم بخاک ایرانند خوارزمشاه تعجیل با تاخت بازگشت تا دسائیل و دفع طایفه
منول را فراهم کند ولی چون لشکر وی نظم کافی نداشت از عهده جلوگیری پشیمان
منول بر نیامد و منولان بر خراسان سایر شهرهای ایران دست یافته بهر جا رسیدند

گشتند و سوختند و خراب کردند

خوارز شاه در برابر منول تاب مقاومت نیاورد و پوخته از شهر بی شهر دیگر گریخت
و لشکر منول اورا تعاقب میکرد تا عاقبت بجزیره آبگون از جزایر دریای مازندران
آیناه برد و در آنجا بدلت و بدنجی برد

مصلطان محمد پسر دلاورد با همت داشت که اورا جلال الدین میگفتند
جلال الدین با منولان سخت بجنگید و چندین نوبت آنها را شکست داد ولی چون لشکر
وی اندک بود کاری از پیش نبرد و عاقبت بنده و ستان فرار کرد پس از چندی
آبایران بازگشت در این نوبت نیز مغلوب گردید و فرار کرد و پس از مدتها آوار
و در بدری در کردستان کشته شد

۱- قدرت ۲- بسره و بیع ۳- و بنال

حکایت

امضی هنگام درس دادن از شاگرد خود پرسید فهمیدی شاگرد گفت
آری گفت راست نگفتی زیرا علامت فهمیدن خرسندی است و من نشاء
خرسندی در چهره تو نمی بینم

آذربایجان

آذربایجان سرزمینی است آباد و مستلزم شهرها و قصبه ها و دره های پر جمعیت و سرسبز
حاصلخیز هوای آن در زمستان شدت سرد و در تابستان معتدل است ، گندم و جو
و دیگر غلات و انواع میوه در آن بعل میاید

آذربایجان از حیث تسکلات اداری به بخش آذربایجان شرقی و آذربایجان
غربی تقسیم شده است

۱- آذربایجان شرقی

مرکز استانداری آذربایجان شرقی شهر تبریز است و توابع عمده آن عبارت است
از: اردبیل - اربابار - مراغه - جلفا - مرند - آستارا - خلخال - سرآب
مشاین - در چای - قلعه - آذرشهر - بهشت رود

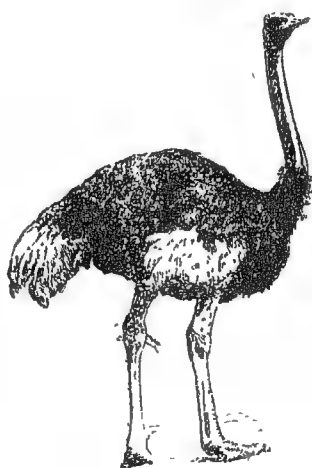
تبریز ، در وسعت و جمعیت و دین شهر ایران است و ابالی این شهر عموماً از پیش
و ذراعت پشه و تابگرد - در این شهر کارخانه قالی بانی بسیار قالی و قالیچه آن بخشی
فقه و زنگ تمناز است

مقبره شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی در اردبیل است
در مراغه آثار رصدخانه که خواجه نصیر الدین طوسی بنا کرده و مراغه

گروه است دیده میشود

۲- آذربایجان غربی

مرکز استانداری آذربایجان غربی شهر رضایه و توابع عمده آن عبارت است از: خوی - ماکو - مهاباد - شاهپور - سلماس ،





گل

در بهار درختان بهر و چسبنا خرم است گلهای ز گارنگ سُرخ و سفید و آبی و زرد
 باغ و بستان را می آراید و هوای ارجوی خوش خود منظر میدهد
 در این فصل دل و دیده آدمی از مشاهده نقش و نگار بدیع گلها شاد و مخطوط میگردد
 گل گذشته از خوشترنگی و زیبائی و طراوت قیمت فیم بر نبات است زیرا نبات
 بوسه آن تولید گل میکند

اگر پشت و روی گل را بدقت بنگرید چند چیز در آن می بیند
 در پشت گل برگهای سبز کوچکی است که مجموع آنها رسته گل می نامند
 روی رسته گل برگهای زیبایی بگیند است که آنها را جام گل گویند
 در میان جام گل چندین سله است که روی بعضی از آنها گرد و لطیف زرد رنگی
 این گرد و لطیف که در نتیجه تغییرات بسیار تولید تخم می نماید ماده حیاتی گل است

۱- از پشت به ۲- خوشتر ۳- نقش ۴- تازه و عیب ۵- کایاب ۶- تری

۷- نازکی ۸- گیس ۹- بوجود آوردن

کار

انسان چون نیتواند مانند جانوران تنها باشد ناچار است باجنس خود زندگی کند
و در انجام کارها با مردم دیگر شرکت جوید
پس هر کس باید کار کند و فراهم آوردن وسایل آسایش خود و دیگران شریک
و شریک بوده باشد

کار گذشته از آنکه وسیله کسب روزی است روح را نشاط و بزرانبرد می بخشد
بیکاری موجب هزار گونه بدبختی است

شخص بیکار هم روزگار خود را بشت و بخت میگذراند و هم سبب بدبختی دیگران میشود
اشخاصی که کار نمیکنند غالباً عمر را ب معاشرت فرومایگان میگذرانند و بعد از آنکه تمام
که بجان و مال و آبرو زیان دارد و انس نمیگیرند و قوای بدنی و فکری آنها نقصان مییابد
خلاصه آنکه بدبختی ز ریشه و عاقبت برنج و بختی جان میدهد

وظیفه هر جوان حاصل آنست که چون از تحصیل فارغ گشت پیشه درخور سرمایه و استعداد
و بر وفق میل و ذوق خویش اختیار کند و پیوسته در تکمیل و ترقی آن بکوشد تا خدا
و خلق از او خوشنود باشند

اینکه گفته اند هر کس از رقی است مقدر رنجی است صواب و حکیمانها لکن مقصود آن

نیت که انسان با نظار اینکه روزی از آسمان میرسد بیکار بنشیند بلکه مقصود آنست
 که انسان باید هم در طلب رزق بکوشد و هم امید یاری از پروردگار داشته باشد
 رزق هر چند بیکان برسد شرط عقل آنست نخست از دریا
 شتر از سدای است

۱- انبار دیریک - ۲- دشواری - ۳- ضرر - ۴- راست و درست

دانش و نیت

نیت مردود جان نادان کیست	ز دانش به اندر جهان هیچ نیت
مراد را خردیج و پاکی سرشت	بود مردود و نادرخت بهشت
که خدش خنجر کم نگردد ز بار	برش گونه گون دانش بسیار
که بیدانشی مردن جان بود	بود مردود به کس که نادان بود
گر آنگنج دانش بود پادشاه	به آنگنج دانش بختی کجاست
که دانش ز اندیشه گرد فروز	بیاسای از اندیشه گونه گون
که نادان ز دانش نذر دانشان	جویند دانش ز بیدانشان
گرامی بود نزد گوهر شناس	گهر گرچه اندر کف ناپاس

۱- سود و ثمر - ۲- مخفی و پنهانی - ۳- هرگز

چای

چای در چین و ژاپون و هندوستان بعلم میآید در گیلمان که از ولایات شمالی ایرانست
 نیز درخت چای کاشته میشود
 درخت چای را اگر بحال خود گذارند غشت گز میرسد لکن برای آنکه برگهای چای
 باسانی چیده شود درخت را نیکدارند بیش از دو گز بلند شود
 برگ چای بعضی شکل و سبز نخست

محل چای کوچک و سفید است و درخ برگها میرود
 در فصل بهار و پاییز برگهای نازک چای را میچینند و آنرا بطریق مخصوص بعلم میآید
 تا مزه کنند آن بر طرف و بوی مطبوعش ظاهر گردد و از فاسد شدن محفوظ بماند
 برگهای درخت چای را سالی چند نوبت میچینند و برگهای هر چین را جدا جدا
 میگذارند

از چین اول که برگ آن لطیف تر است چای بسیار خوب بعلم میآورند
 برگ چای را پس از چیدن در تابه آهنی میریزند و زیر آن آتش میکشند و پیوسته برگها را
 بهم میزنند تا بریان و بسم چیده گردد آنگاه آنها را از روی آتش بر میدارند
 و در میان دو دست مالش داده میفشارند و باز در تابه روی آتش ملایم میگذارند تا



بوته‌های

برگها خوب بهم چیده خشک شود پس آنها را در جعبه های کوچک میریزند و برای فروش

حاضر میکنند

چای شروبی گوارا و تقوی است لیکن چون سلسله اعصاب را تحریک میکند افزون

در آشامیدن آن مضرت است

چای او فحم است چای سبز و چای سیاه

چای سبز از برگهای جوان که حرارت بسیار ندیده است بعل میآید

قوت چای سیاه و کمتر از چای سبز است

مردم فرانسه چای کم بنجورند برعکس اهل چین هند و روسیه و انگلیس و امریکای

شمالی چای بسیار صرف میکنند

در مملکت مانیز چای بسیار خورده میشود و چون چای گیلان کفایت مصرف سالیانه

ایرانرا نمیکند ناگزیر هر سال مقدار بسیاری چای از خارج وارد مملکت شود

چای گیلان دارای طعم و بوی بسیار مطبوع است و چون زراعت بسیار پر منفعتی

مباشد کشت و زرع آن در ولایت گیلان و مازندران و بابل و دیار است

خراسان

خراسان سرزمینی است قدیم که پیش از ظهور دولت اسلام و بعد از آن مرکز تمدن
و علم و شهر بوده است

وزیر خراسان و زرار و حکام و دانشمندان و شعرا و نویسندگان بزرگ و مشهورند
فردوسی و خواجه نصیرالدین طوسی و نظام الملک و شیخ عطار و غزالی برخاسته اند
خراسان از ارضی پست و بندگیل یافته است

همای خراسان در نقاط کوستانی در زرتستان سرود و تابستان معتدل است
بر خلاف ارضی پست که همای آنها در تابستان گرم و در زرتستان طایم است
محصول غله خراسان گندم و جو و تریاک و پنبه و تنباکو و اقشایم سیب و های سرها
سیرات

در طبس خرما و در بیرجند و قان غسفران بهل میاید
در ارضی کوستانی خراسان کثیر از انگور و شیرخشت بدست میاید
معدن خراسان عبارتست از معدن آهن و روی و سرب و مس و فیروزه
معدن فیروزه خراسان در حدود نیشابور است و فیروزه آن درو نیشابور

والی نشین خراسان شهر شهید است که مرقدی مظهر حضرت رضا علیه السلام در آنجا واقع
میباشد و هر سال عده بسیاری از شیعیان ایران و ممالک دیگر زیارت آن
میروند

قبر حکیم و شاعر نامی ایران فردوسی در طوس که در چهار فرسنگی شهید می باشد و
دیگر شهرهای مستقیم خراسان بسزوار و شیبابور و تبهت و قوچان و بخجور و و طیس و خجند
و فردوس است

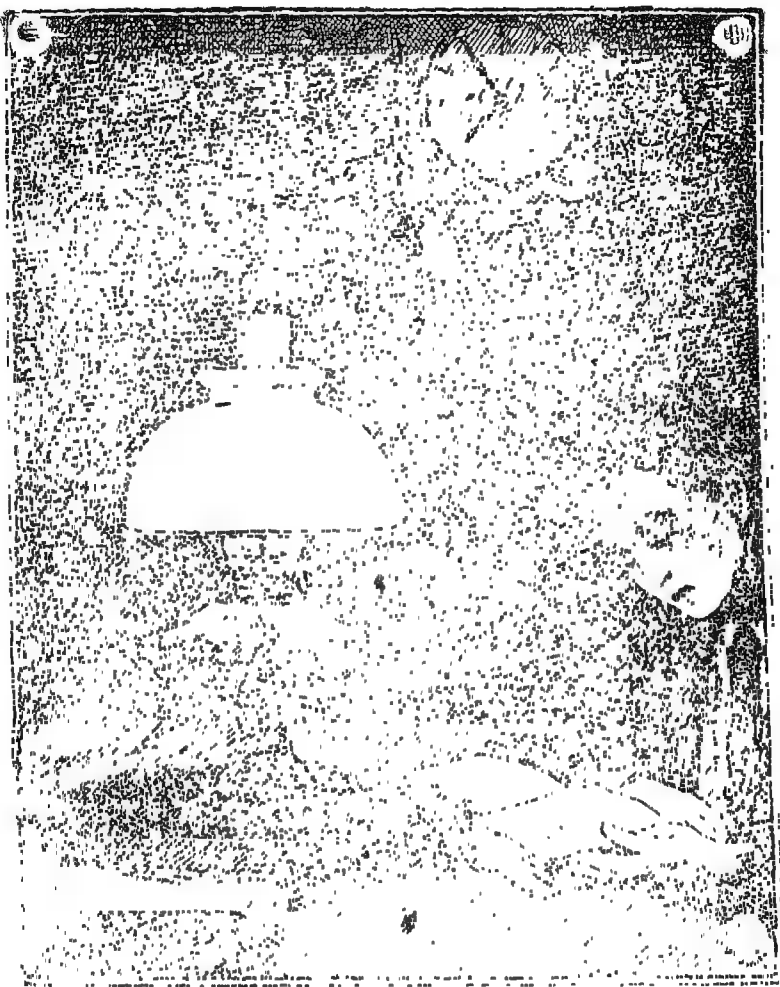
شهرهای سمنان و دامغان و شاهرو و در سیر راه طهران بحسنه اسان واقع می باشد

حکایت

یکی از بزرگان همایه توانگر داشت شبی دزدان بخانه آنمزد تو آنمزد رفت و او را
او را بزدند باند او آن بزرگ بخانه وی رفت تا او را تسلیت گوید گفت شنیده ام
مال شما را دزدیده است آنمزد گفت آری چنین است ولی خدای را شکر که
دین من با من است دنیا خود آید و رود نقل منی از آنکه آن را بدین شیخ

نید و امثال

نصیحت بختان یاد گیر نه
 بکرم مان غافل شدم صد سال، افسم دور شد
 مرد نباید که تنگ حوصله باشد
 سخت استاد باید آنگهی کار
 پای پایه رفت باید سوی بام
 ناید از گمگ پستین دزدی
 دید است تقدیر هر کس ز دور
 نیک چون باند نشیند بد شود
 پدر خویش باش اگر مردی
 مشکلی نیست که آسان نشود
 نیش هقرب نه از روی کین است
 بعد از پنج باش در احتیاج



۲۹۱

چراغ و لامپا

مردمان قدیم یک نوع چراغ دستی داشتند که با لفظ میوخت ولی شیشه داشت
و بسیار دو و یکمزد و بگلو و سینه ضرر میرسانید لکن از آنجا که لفظ خوب میوخت و
آسان و ارزان بدست میآمد بعضی در صد و برآمدند چراغی بسازند که با لفظ بسو
و عیب چراغ دستی را هم نداشته باشد

در موقع سوزانیدن چراغ دستی متوجه شده بودند که هر وقت چراغ در محفظه باشد بهتر
میوزد و کمتر دود میزند از اینرو بفرست دریافتند که دود کردن چراغ دستی برای
آنست که در اطراف شعله آن هوای گرم بقدر کافی وجود دارد و بدینجهت روغن
پس از بخیر شدن در هوای سرد سترگم میشود و بگل دوده فرود میریزد و اگر لوله را روی
شعله قرار دهند این عیب بر طرف میگردد

برای آرایش ابتدای اوله فلترتی بکار بردند و چون دیدند و چراغ بکلی تمام شد لوله
شیشه ساختند و روی چراغ نصب کردند از آنوقت استعمال چراغ نعلی که آنرا لامپا
مینامند متداول گردید

صنعتگران در رفع نواقص و تمییل لامپا کوشید و آنرا با اشکال مختلف زیبا ساختند و
بهترین قسام آن لامپای چ یا فز است که در اغلب خانه های یافت میشود



حشرات بودی
جنگ لاک پشت و مار

چشم

چرم را از پوست گاو و گوساله و اسب و خرو حیوانات دیگر میسازند
پوست حیوان را ابتدا بر مخصوص تبدیل چرم میکنند تا سخت و محکم گردد و بدنی بماند
و فاسد نشود

انجیل را دباغی و میباشند آنرا دباغ و محل آنرا دباغچه مینامند
اگر پوست حیوان خشکده باشد آنرا در آب بخیسانند تا نرم و با اصطلاح باخان بزر
شود و آنگاه عمل دباغی را شروع میکنند

جوامی دباغی جوهر ماز و آنچه خاصیت ماز داشته باشد بکار میبرند
خاصیت جوهر ماز و آن است که در پوست حیوان نفوذ نمیکند و آنرا چنان سخت میسازند
که در آب نرم نمیشود و هیچگاه بدبو و فاسد نمیکرد

در ریشه و در پوست درخت بلوط و کاج جوهر ماز بسیار است و در بعضی از نمک
پوست را با آن دباغی میکنند

چوتی را که میخواهند دباغی کنند شقی در آب میگذارند تا منافذ آن خوب باز شود
و ریشه های نرگس گرد و پس مو بار با آلتی مخصوص می کنند قسمی که پوست ایسی
نرمه آنگاه پوست را در ظرفی چوبین میسند ازند و با دست چوبی میگویند تا نرم شود

چون نرم شد آنرا در آب ترش میگذارند و پس از چندی آنرا دوبار میسینند بدینگونه
 که پوست اگر کلفت باشد مدت نه الی دوازده ماه آنرا در آب بلوط میخسانند بعد
 بیرون میآورند و میگویند یا در میان استوانه های آهنین فشار میدهند و اگر پوست
 نازک باشد سه الی چهار ماه آنرا در آب پوست بلوط میخسانند و پس از بیرون آوردن
 و خشکانیدن آنرا روی تخمه میگزرانند و میگویند و پیله در روغن ماهی بر آن میافند پس رنگ
 سیاه بدان میزنند.

چرم چندین نوع است از جمله ماغریست که از پوست خر ساخته میشود و دیگر جیر است
 که از پوست بز کوهی و ابله و گوسفند و گوزن و بیل بیاید و دیگر چرم برقی است که روی
 آنرا بار روغن بزرک آمیخته با مواد دیگر لعاب میدهند
 دیگر چرم بسیار نازکی است که از آن و نخش میازند این چرم از پوست آهوزره
 و امثال آن است

پوست آهوزره بجای دباغی با زاج سفید و مواد دیگر بترتیب مخصوص بعمل میآورند

۱- حال ۲- بر روغن است بخیل ۳- فرامیبرد ۴- دبی ۵- سر را جدا

- آلوده و مخلوط

کرمان

کرمان در جنوب کویر مرکزی واقع است
 کویر مرکزی بدو ناحیه تقسیم شود که یکی رالوت کرمان و دیگری رالوت خراسان
 هوای کرمان مانند خراسان در نقاط کوستانی سرد و در اراضی پست گرم و در
 زمینهای که دارای ارتفاع متوسط میباشد متدل و سالم است
 بارندگی در کرمان نسبت به خراسان و آذربایجان کم و بدخبت قسمتی از اراضی
 کرمان بایر میباشد

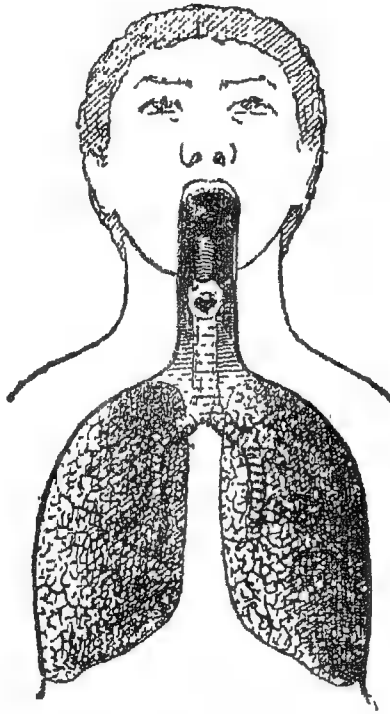
مصولی غده کرمان کندم وجود تریاک است
 در گرسیر این ایالت خا و خرما و باج و لیمو و پرتقال خوب بهل میآید
 و کرمان شال و قالی و قالیچه بسیار اصلی بافته میشود
 و گو بهای کرمان معادن مس و نقره و طلا و آهن و نوشادر و گوگرد و جوده و ده
 مرکز استانداری کرمان شهر کرمان است که آنرا در قدیم گو اشیر مینامیدند
 و شهرهای قدیم کرمان هم همواره آباد و معبد آباد است

چگینه

(از سلاطین مغول)

مغول پادشاه نام طایفه است که از قدیم بایرانیان دشمنی داشته اند
این طایفه که بسنوزهم بحال قوچس و چادرشینی بسیرسیرند درمنوستان بحال سختی و گنا
نه ده گانی میکردند و هنگامی دارایی نام و آوازه شدند که چنگیز در میان آنها ظهور کرد
درمنوستان استیلا یافت و تمام طوایف مغول را بطمع و فرمانبرداری ساخت
چنگیزی که از جباران روزگار است که نظیر او در سیرجی و خوشخواری تاکنون نیاید است
چگینه پس از آنکه منوستان را تسخیر خویش گردانید باندیشه جهانگیری افتاد و ملکیت چین
و ترکستان را تسخیر کرد و با ملکیت ایران همسایه شد

پادشاه ایران در آن زمان محمد خوارزمشاه بود که از ترکستان تا حدود عراق و
آذربایجان را در زیر فرمان داشت چنگیز در ابتدا با خوارزمشاه از در دوستی آمد
ولی در سال شصده و شانزده هجری بهانه خوشخواری چند نفر مغول که در ایران کشته
شده بودند با سپاهی گران بایران حمله برد و منولان بلاد پر ثروت و آباد خراسان را
تاراج کردند و برباد رسیدند از کشتن و سوختن و غارت کردند و بیاری از شهرها
ویران کردند که مرکز علم و هنر و مجمع علماء و ادبا بود با خاک یکسان ساختند چندین کژوارها
ایران را کشته



سکانت

جهاز دم زون
ایمان و خلق و نصبه الریه و دوریه

جهارِ دُم زون

دُم زدن یعنی فرو بردن هوا بریه و بیرون آوردن آن از ریه
 دُم زدن برای زندگانی شهر لازم است و انسان بدون آن زند و نیماند
 هوا از بینی یا دهان وارد نامی یا قصبه الریه شود و از آنجا عبور کرده بدوریه میرسد
 قصبه الریه لوله ایست که در جلوی مری قرار دارد
 این لوله از بالا بجلوی مربوط است و از پائین بدو لوله کوچک دیگر منشعب میشود که هر یک
 از آنها یک ریه اتصال دارد
 این لوله ها در داخل ریه نجابهای بسیار کوچک تقسیم میشوند که آنها را اجابهای
 دیوئی گویند

ریه ها در دو طرف سینه بالای قلب قرار دارند
 ریه چپ قدری کوچکتر از ریه راست است
 حلق و قصبه الریه و ریه ها را چهار دُم زدن مینامند
 پنجمه دُم زدن آنست که هوای صاف وارد ریه میشود
 و در ریه خون اکسیژن هوا را میگیرد و قرفر خوشترنگ میگردد
 و دُم زدن باید از بسنی شود نه از دهان



حکایت
عبدالله و غلام و سگ و کروغانان

حکایت

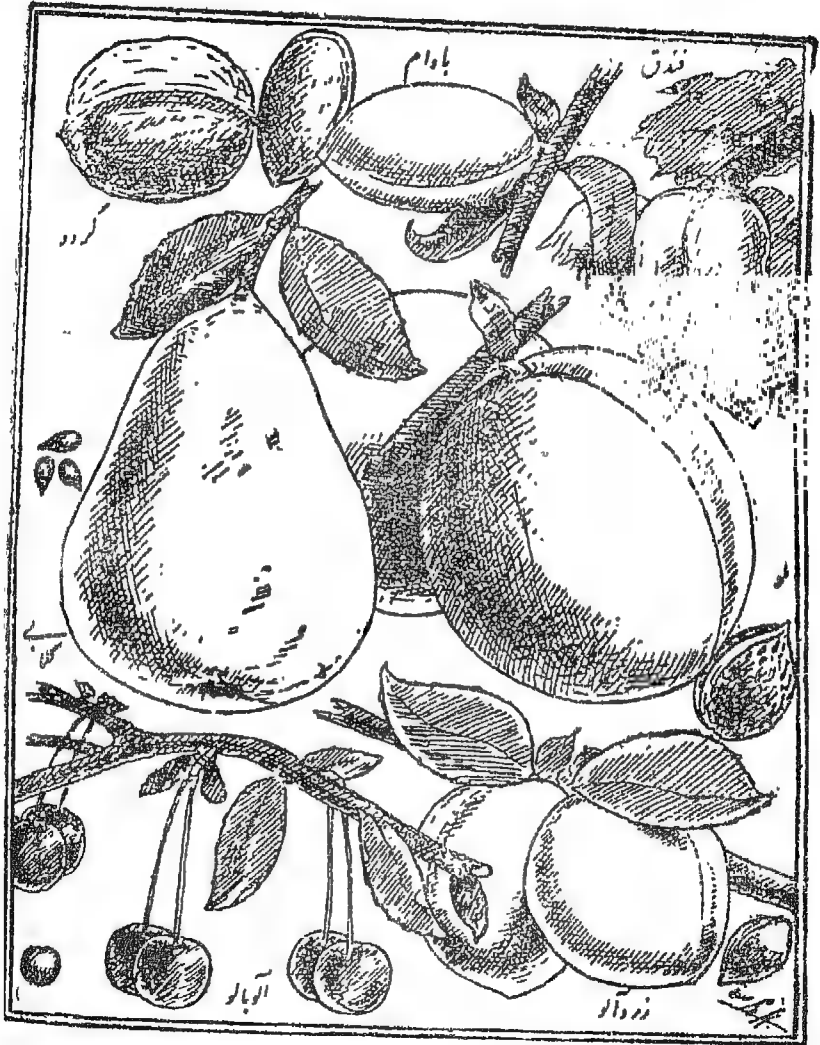
آورده اند که عبدالعزیز بن جعفر طیار روزی بخرامستانی گشت غلامی شبان را دیدگی در پیش او نشسته و بعلام چشم بردوخته غلام کرده نان از انبان سیدون گردویش بگذاشت بگذاشت نان را بخورد و بچنان در غلام میگریست غلام گردو دیگر با داد بگذاشت آنرا نیز خورد و برد و بچنان بگریان بود غلام کرده سیم نزد بگذاشت عبدالعزیز نزد وی رفت و گفت را شب تو هر روز چندان است گفت سه گره گفت پس خود امر و زچه خواهی خورد گفت این بگذاشت در اینجا غریب است و ز راهی ده بایستی نزد من آمده روانداستم نوید باز گرد من خود تو انم یک روز گشته بزم بزم عبدالعزیز را بفرمودی غلام خوش آمد و او را از خواجهاش بفرمود و آزاد کرد

نقل منی از دشت لاله و تحقیق بزمی

مذاهب سنی حضرت رسول ص برادر حضرت علی ع - کینه چری ۲ - نگاه کنند و نظر ۲ - جبر و بزمی

نصیحت

بیزدان گرامی و سخن زو فرمای
جز از رای و فرمان او راه نیست
بهر آنکس که او را یزدان بخت
که او است روزی و روزهای
خور و ماه از این گردش گاه نیست
باب خرد جان تیره نیست



میوه تخم

تازه گانی گل چند روزی پیش نیست و زود پیری میگردد
 این رنگ و طراوت و زیبایی که گل در بهار داد و در پائیز در میوه های گوناگون ظاهر شود
 میوه خوش مزه ترین خوراک طبیعتی آدمی است

میوه ها از حیث شکل و طعم با یکدیگر تفاوت دارند و باقسام مختلف دیده میشوند بعضی
 مانند گرد و بادام و فندق خشک و برخی مثل گلابی و هلو و شفتالو آب دار میباشند
 هر میوه خوراک کمی نیست و باید از خوردن میوه ناشناس پرهیز کرد زیرا ممکن است
 ظاهری زیبا و فرمبده داشته باشد و باطنی زهر آلود و گزنده

تخم نبات با شکل مختلف در درون میوه پنهان است پاره از میوه را مانند هلو و گلابی
 یک تخم و پاره دیگر مثل سیب و گلابی چندین تخم دارند

میوه تا سبز است بر شاخ درخت میماند و چون رسید از درخت میافتد و اگر مدتی بر آن
 بگذرد میپوسد

و اندک یا تخم نبات را در زمین بکارند و آب میدهد پس از چندی آن تخم در زمین نشی
 میدهد و ساق نازک آن از خاک بیرون بیاید و پنجاه نور و هوا و حرارت
 و رطوبت کافی بدان برسد رفته رفته رشد میکند و نباتی تازه میشود

فارس

فارس سکن قدیم ایرانیان و سلطنت عظیم پانچانشی ابتدا در آنجا تأسیس گردیده است
سرزمین فارس مانند بیشتر شهرستانهای ایران از زمین های پست و بلند که هر یک
آب و هوای مخصوص دارد تشکیل یافته است

و ایالت فارس بدو ناحیه سر و سیر و کر میسریم مشهور
سر و سیر قسمت مرتفع و کوهستانی آن ایالت و کر میسریم است که خلیج فارس بزرگ
و ارتفاع آن کم است

محصول عمده فارس غله و تنباکو و برنج و انواع میوه است
از جرم یک قسم خرما که بلطافت و خوبی معروف است بعل میاید
در فارس طوایف صحراگرد و چاد نشین بسیارند

مهمترین فارس در قدیم شهر استخر بوده است که اکنون دیرانه های آن در نزدیکی شیراز
موجود میباشد

یکی از آثار قدیم ایران که در فارس واقع است قبر کبیر و میباشد در وشت مرغاب
مرکز استانداری فارس شهر شیراز است که بلطافت و اعتدالی هوا معروف میباشد
کریم خان زند در این شهر آبنیه بسیار ساخته است که باغیه وکیل معروف میباشد

آتش از شرای نامی برخاسته اند که سعادتترین آنها سعدی و حافظ است
نقره کاری و خاتم سازی صنمگر این شیراز معروف است
دیگر شمشه های قهیم فارس آباده و بهبهان و کازرون و لار و غیره است

مده دل بعسم تا نکا پدروان

که چون تو شدی باز نمائی دگر	تو تا ایذری شاد ز می غم خور
که گشته زید آنکه او غم خور	فخر غم فراوان ز روی خور
بر آید پس از تیره شب آفتاب	پس از تیرگی روشنی گیرد آب
به بخش خداوند خزانند باش	بجوی آرزو از دل خردمند باش
چو دلا ترا نکو هنر مند تر	ز آنکه بود آنکه خردمند تر
بشادی همی ار تن را چون	مده دل بعسم تا نکا پدروان
بسی بهتر از بیم بماند و گنج	تشی بستی و امین از درد و رنج
از گشت سبزه امده	

هلاکو خان

وزیر اسرار

پس از مرگ چنگیز اولاد او چندین سال بر ایران حکومت داشتند
یکی از نواده های چنگیز که هلاکو نام داشت در سال شصت و پنجاه و یک هجری
بر ایران آمد و پادشاه متقل ایران شد و داشتند بزرگ ایران خواجه نصیر الدین طوس
و اندک بمصاحبت خود برگزید

هلاکو خان بعد از فتح کرد متعصم آخرین خلیفه عباسی را بکشت و خلافت پانصد ساله
بنی عباس منقرض گردانید

هلاکو مراغه را که از شهرهای آذربایجان است پایتخت قرار داد و خواجه نصیر الدین
خرمان داد در مراغه رصدخانه بنام وی بنا کند خواجه میر خدتن از اخترشناسان
بزرگ را بنخواست و بسیاری آنها را رصدخانه مراغه را که آثار آن هنوز باقی است که
خواجه نصیر الدین طوسی در واقع مقام وزارت هلاکو داشت و در انتظام پادشاهی
خدمت بسیار کرد از جمله آنکه کتب علمیه را که از تبر و غول مصلون مانده بود جمع
آوردی و کتابخانه بزرگ تاسیس کرد

پس از مرگ هلاکو اولاد وی در ایران تریب صد سال سلطنت کردند یکی از آنها
سلطان محمد خوانده است که در سبب یقه بسیار کرد

سرمای روسیه

در کیفیت سرمای روسیه یکی از سیاحان فرانسوی شنوید که سالی موبهم زمستان
 مشکو بودم روزی از تنهایی دستنگ دایل شدم از خانه بیرون شوم و پیاده گرد
 کنم لباس ضخیم و پشمین و بالا پوشی که آستر از پوست سنجاب داشت در بر کرده ام کلاه پشمین
 بر سر نهاده ام و شالی بگردن چسبیده ام و از خانه بیرون رفتم راه خیابانی را پیش گرفتم
 و در اول سه راهی هو را دیدم آنگونه که شنیده بودم نیافتم با خود میگفتم آنچه از سرما
 و دویته حکایت میکنند سر اسرافسانه و اغراق است در اینوقت باشخصی که از خیابان
 به دور میگرد و متوجه شدم دیدم هر کس از نزدیک من میگذرد با تشویش و اضطرابی خاص
 بصورت من نگاه میکند از مشاهده اسخال مرا عجب آمد در این اثنا مردیکه از نزدیک
 من میگذشت بمن گفت (نف نف) چون زبان روسی نمیدانستم تصور او را نفهمیدم
 و همانی نگزیده گزیده بودم چندانکه قدم رفتم شخص دیگری که بتاب میرفت بمن متوجه گردید
 و از دور فریاد کرد «نف نف» از مکر تر شنیدن اینکلمه بسیار تعجب کردم لیکن
 همچنان قدم زمان میرفتم تا میدانی رسیدم ناگاه شخصی چشم من افتاد و بی آنکه سخنی
 گوید شتی برف از زمین برداشته بطرف من دوید و برف را بصورت من مالید
 و بینی مرا سخت نمیشد و در آن هوای سرد از این شوخی خنک بی اندازه خشناک شدم



حکایت
شخصی که بصورت دیگری برف نیالده

آفرود بختی از خود دور کردم و با اعتراض فریاد بر آوردم صحنه‌ای که آنجا بود فریاد
 مرا شنید پیش آمد چون دانست غریبم بزبان فرانسه چگونگی واقعه را از من جو یا شد
 گفتم اینده چنین هوای سرد بصورت من برف نالیده است صحنه‌ای که
 و گفت از او منون باش که تو را اخذ می‌نمایسته کرده است اینجا بجز برف
 بقیه‌اشم آفرود میخواستیم از او سبب را پرسش کنم که مردی از نزدیک با گذشت و بان
 صحنه‌ای که گفت (لف) صحنه‌ای که نور آشتی برف برداشته بصورت دینی خود
 نالیده و من گفتم اگر آفرود بصورت تو برف نالیده بود دینی تو را قطعاً
 برده بود

۱- اینجا در زبان دینی نمی‌باشد

از سخنان شاپور دوم است

- ۱- آنکس که گنای کند پیش خود بسم شرم‌نده نباشد بی شرم‌ترین مردم است
- ۲- هر که ناشایسته گوید ناشایسته بشود
- ۳- هر کس در دانشمند ساختن نماند و اندرز دادن دوست نکوشد مانند
 یاغبانی است که درختی نشاند و آب از وی باز گیرد که جز بزم شک بری نبرد
- ۴- آنکه از نار اید بودمند تر است و سخن بد از هر زبان خوش تر

چوب و هیزم و زغال

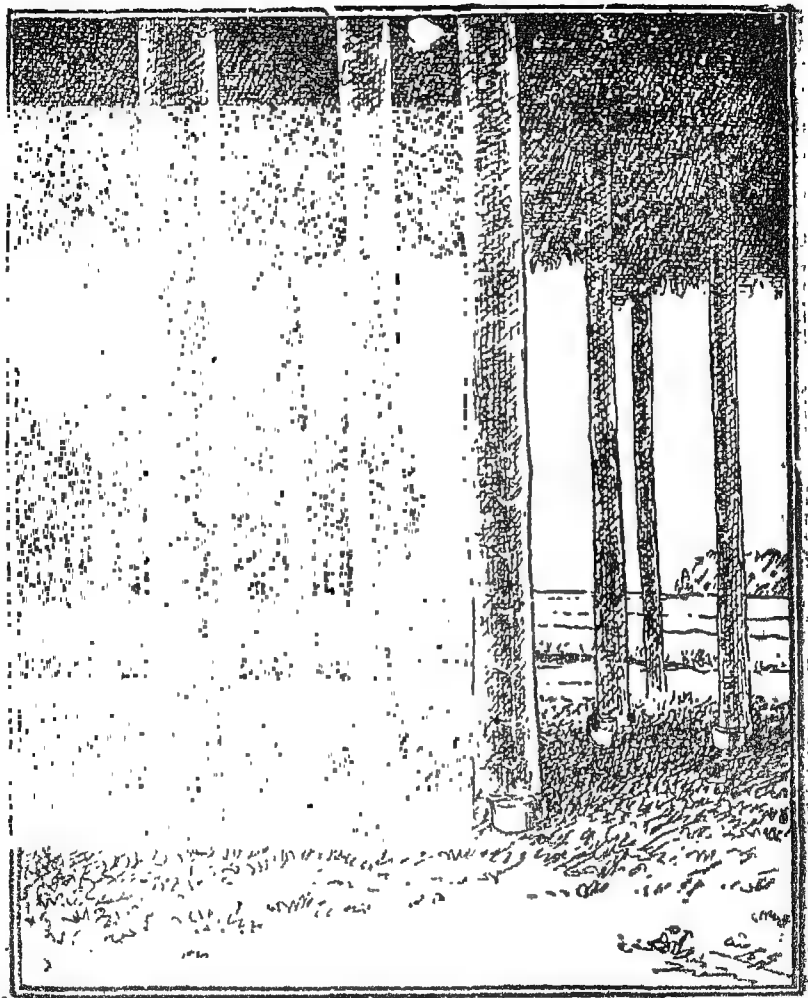
نخت از جمله نعمتهائی است که خداوند با انسان عطا فرموده است.

انسان از منظره زیبای درختان لذت میبرد و میوه های آنها را میخورد و در فصل تابستان از تابش سوزان خورشید بسایه آنها پناهنده میشود و در زمستان برای حفظ خود از سرما چوب آنها را میسوزاند.

درخت بچینه بضررت تبر از پا در آید و سرنگونند شاخه های آنرا میبرند و میگذارند تا بشکند بعد شاخه های خشک شده را که هیزم است برای گرم کردن منازل و چاق کردن آتش در بخاری و اجاق میسوزانند و تنه آنرا با آرد قطعه قطعه و قطعات آنرا با منده صاف میکنند و از آن در و پنجره میزنند و دیگر چیزها میسازند.

چوب بعضی درختان مانند گردو و شمشاد و سنبل آبنوس خوشترنگ و شفاف است و چون آنرا صاف و صیقلی کنند مانند آئینه میدرخشد و چوب بعضی دیگر مانند درخت آرزاء باید از دخت است که سایبان دراز میماند.

از شاخه درختان زغال میسازند بدینگونه که اول گودالی میکنند و شاخه را در آن میچسبند و روی آن را با خاکشاک میپوشانند و در بالا و پایین گودال دو روزنه قرار میدهند آنگاه مقداری زغال غمزدخت اندر روزنه بالا در گودال میریزند و بواسطه

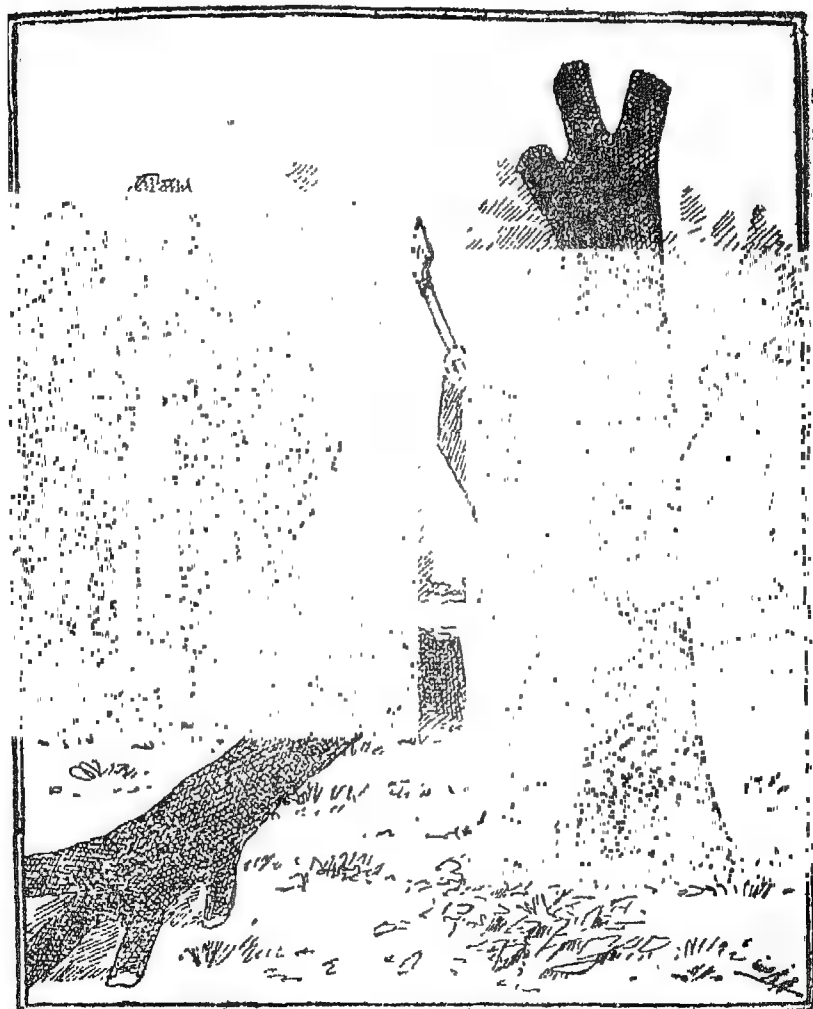


طریقہ کرشن کا نوچو از پارہ دستان مجلی

کم از روز پانین داخل و از روز نه بالا خارج میشود و آتش که رفته بهمه شاخا میوه
 لکن شاخه با بواسطه نبودن هوای کافی بخوبی نمیرود بلکه دو کرده نمیرود میماند و زغال شود
 پس از آنکه دو دو تمام شد روز نه بار میسبند و میگذازند تا زغال سرد شود سپس آنرا
 بیرون میآورند و بصرف میرسانند

نصیحت

دروغ و گزافه مران در سخن
 گزافه چون چهره کردی خشن
 درختی که دار دهنه و تر بر آدمی
 منه نوری کان نه آئین بود
 بدان کار ده کو بخود ستم
 مفسد های کاری بدان کار
 بنیکونی آگن چو گنج آگنی
 بخردان درستی فرادان مگوی
 بهر نذنی بهر چه خواهی کن
 درم باش با کس بزودی نهند
 خردن افکند سنگ هر کس بر آدمی
 که تا ماند آن بر توفسیرین بود
 نه آنرا که افردن پذیرد درم
 کز آن کار نتواند آمد بدر
 بدانش پر آگن چو پراگنی
 برایشان بگفتار پیوستهجوی
 از کز شایسته اندامی



قطع کردن درختان جنگلی برای تهیه بنیرم و زغال

کانوچو

کانوچو شیر به با صمغ درختی است که در امریکای جنوبی و آفریقا و هندوستان میرود
برای تحمیل این صمغ پوست درخت را چندین شکاف میدهند بمشک شکافها یک
هر کز می برسد شیر میفد رنگی از آن شکافها بیرون بیاید و در شکاف مرکزی جمع
میشود و از آنجا بوسیله لوله بظرفیکه برای اینکار گذارده اند میریزند

شیره را که باین ترتیب گرفته شده است بشکل ورقه یا گلوله های بزرگ در آورده
بکارخانه میبرند و در محلول قلیانی میریزند و بعد بورته های مساوی قسمت میکنند
ورقه ها را با گوگرد مخلوط می سازند تا اینکه متصرف هوا نماند نشود

شیره در نتیجه این عمل صبی میشود که آنرا کانوچو میگویند و در صنایع مختلف بکار میبرند
صمغی در زمی کانوچو بسته بمقدار گوگرد و درجه حرارتی است که هنگام ترکیب
میدهند هر چه گوگرد را بیشتر و درجه حرارت را شدیدتر کنند کانوچو سخت تر میشود
از کانوچوی نرم زمین و نوار و لباس بارانی درست میکنند از کانوچوی سخت کلاه
و شانه و امثال آن میسازند

لباس بارانی کانوچو گاهی خشک و سخت میشود در اینوقت آنرا در آب امونیاک
قرو میبرند تا دوباره نرم شود

کردستان و همدان و کرمانشاهان از شهرستانهای غربی ایران

کردستان و همدان و کرمانشاهان در مغرب ایران قرار دارند و جز شهرستانهای غربی
ایران محسوب میشوند

کردستان

کردستان در جنوب آذربایجان واقع و شترانی است کوهستانی که هوای
آن سرد می باشد

در این شهرستان گندم و جو و قوتون و انواع میوه های سردسیر مثل میوه های

جنگلی بلوط و مازنیسند در این سرزمین بسیار است

در کردستان کلیم و قالی مرغوب بافته میشود

شغل مشیرالاهی این شهرستان تربیت گاو و گوسفند و اسب و دیگر حیوانات اهلی است

مرکز فرمانداری کردستان شهر سنه یا سنندج و از توابع قهیم آن سفزو بانه است

همدان

همدان شهرستانی است کوهستانی که بین کرمانشاهان و کردستان واقع است

هوای همدان در زمستان بسیار سرد و در تابستان معتدل است

معتبرین محصول آن گندم وجود انگور است

در بهمن آن چسبم خوب بعل میآورند

مرکز فرمانداری این شهرستان شهر بهمن است در دامن کوه الوند

کرمانشاهان

کرمانشاهان بین کشور عراق و بین آلمین، و شهرستانهای مرکزی ایران واقع

و دارای اراضی حاصلخیز است

مرکز فرمانداری این شهرستان شهر کرمانشاهان و توابع عمده آن گرد و قصر شیرین و زهاب

چغنه و کنگا و دربستون است

بستون قصبه است در دامن کوه بستون

در کوه بستون خطوط و صورتی منقوش است که از آثار زمان داریوش اول

پادشاه بزرگ ایران است

۱- صورتها - ۲- نقش شده

پند

طبع ریاضانی است در کردن و بندی است در پای از آن بگذر تا برهی

خوشجوی کسی است که رنج او بخلق نرسد

از سخنان علی علیه السلام

شمع

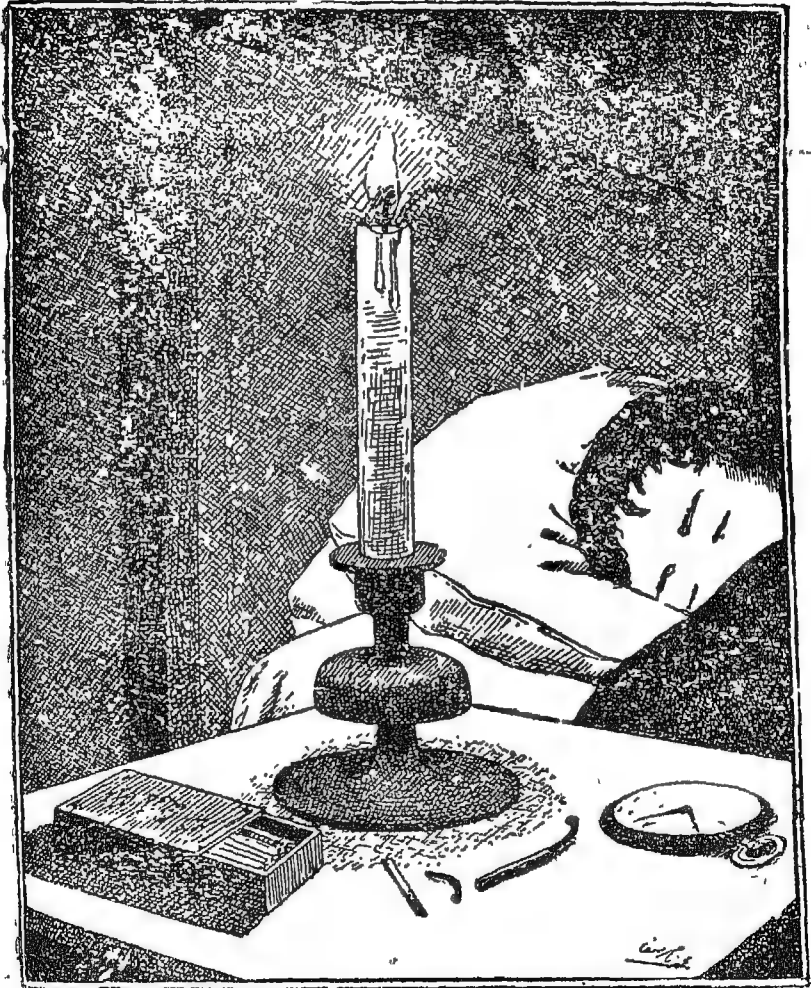
انسان پیش از پیدایش آتش شهباز در تاریکی با قطار طلوع خورشید میگذاشت
همین که آتش در عالم پدیدار گردید و انسان توانست از آن استفاده کند بدین فکر افتاد
که تاریکی را بوسیله روشنائی آتش زایل سازد.

نخستین چراغی که دست انسان بر افروخت شاخهای خشک درختان بود که در
شب میسوزانید.

انسان در موقع خنجر غذا چنان دید که چوب آلوده بچربی بهتر از چوب خشک میسوزد
از این رو در صدد برآمد که چربی را برای ایجاد روشنائی بکار برد و پس سوز را
اختراع کرد.

هر چند پیه بهتر از چوب میسوخت و بیشتر روشنائی میداد ولیکن بسم دود و بوی
ناخوش آن موجب نفرت میگردد و هم نقل آن از مکانی بمکان دیگر دشوار بود از این رو
انسان در صدد ساختن شمع برآمد که بسم دود و بوی آن کمتر و هم حمل و نقل آن آسان
تر است.

شمع را از پیه حیوانات به دو طریق میسازند یکی آنکه قفسه را چندین بار در پیه که آخته
قرار میدهند بیرون میآورند و سر میکنند دیگر آنکه قابی بر شکل شمع میسازند و قفسه را

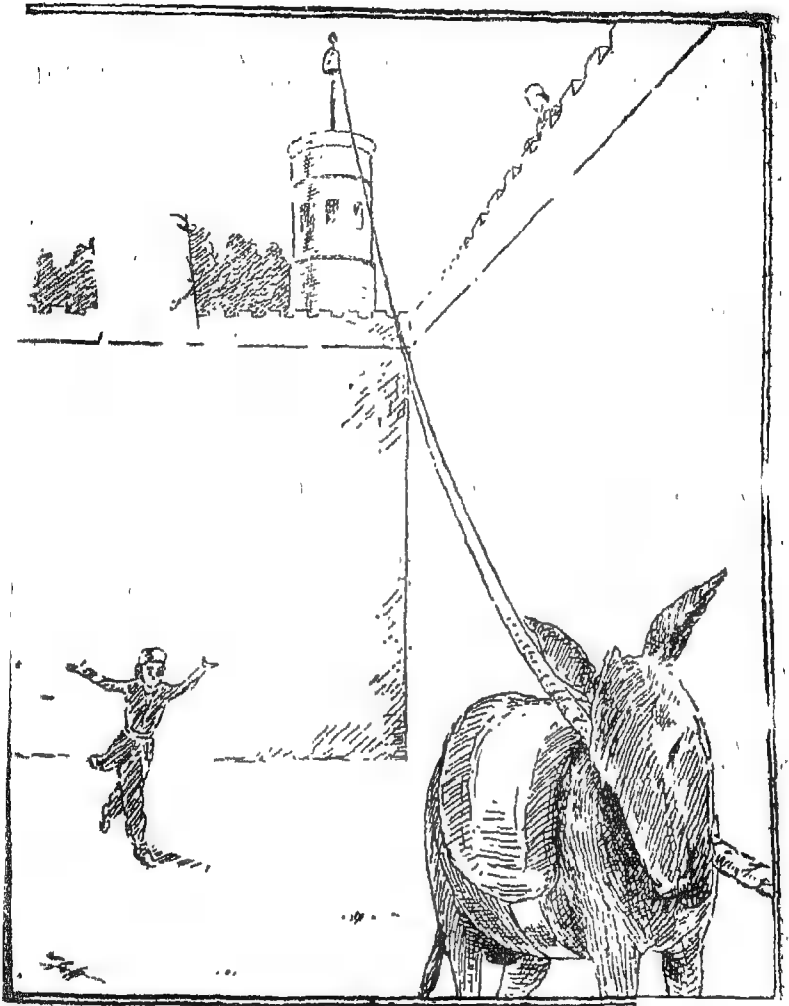


در بیان آن قرار میدهند آنگاه قالب را از پیه که ختم میکنند و بیک پیه میزدند آنرا
 که در قالب بیرون میآورند.

در انحصار بجای شمع پیه شمع کچی میوزانند
 شمع کچی را از ماده جامدی که در پیه حیوان وجود دارد و مانند کج سفید و خشک است
 میزنند

شمع کچی برخلاف شمع پیه از اول تا آخر یک سوال میوز دارد و شنائی میدهد
 و شک نمیدهد و در دوی ناخوشن سمنند و در
 حکایت

آن یکی نزد سینی مرزید را	حله کرد او بهم برای کید را
گفت سیل زن سوالی میکنم	پس جوابم گوی و آنکه میزنم
بر قهای تو زدم آمد طراق	یک سوالی دارم اینجا از وقت
این طراق از دست من بوده است	از قضا گاه تو ای غنچه کما
گفت از در این فراغت نیستم	که در این فکر و تامل ایستم
	آرشنوی مولوی



حکایت
زنجیر عدل انوشیروان و خکارگر

رنجیر عدل

غمر و انوشیروان چون در دادخواهی ستم‌یدگان غفلت روا نداشت بفرموده
 رنجی از در بر شیم کردند و جرسها از آن در آویختند و نزدیک ساعت سرایی بستند
 تا بر تسم رسیده دست در آن رسن زدی جرس بجنبیدی و آواز آن دادخواهی را
 و اعلام داشتی روزی که حوالی سرایی انوشیروان از مردم خالی بود و خرمی ضعیف
 به انجا رسید خارش در اعضا افتاده خود را در آن رسن پیالید آواز جرس
 بگوشش انوشیروان رسید از فرط مهربانی که او را بر خلق خدا می بود از جای بخت
 و بگوشه بام آمد نگاه کرد و خبر را دید از حال او پرسید گفتند خراسیابانی است بر
 و لا غشده است و از کار کردن و بار کشیدن فرو مانده آسیابانش از خانه بیرون
 رفته و خسر و مثال داد تا آسیابان خرد را بخانه برد و بر قاعده رو اتش آب
 حلقه نگاه دارد و در باقی زندگانی او را نرنجانند و کار نفرماید پس منادی فرمود
 که هر که ستوری را بجوانی در کار داشته باشد باید او را بوقت پیری از در نراند
 نقل مینی از زبان نادر سعادتمند

۱- میان ۲- رنگ ۳- فضا ۴- خانه ۵- آگاه ساختن ۶- اطراف

۷- بسیاری ۸- فرمان ۹- جمع را به مثنی جمع و تقریری

لرستان بر و جرد و خوزستان

از شهرستانهای غربی ایران

لرستان بر و جرد و خوزستان در مغرب ایران قرار دارند و شهرستانهای غربی ایران محسوب میشوند

لرستان

لرستان شهریستانی است که بستانی که بین کرمانشاه و عراق و خوزستان و قزوین و اغلب سکنه این شهرستان از طوایف کوستانی و چادزین لر میباشند که بصحرای کروی حاد دارند

مرکز فرمانداری لرستان شهر خرم آباد است که نظره زیاده و گشت دارد
قلعه فلک الافلاک که به بلندی و استحکام معروف است در نزدیکی این شهر می باشد
بر و جرد

بر و جرد که مرکز فرمانداری آن نیز بر و جرد نام دارد و جزیره لرستان محسوب میشود
صنعتی مالی بر و جرد ساختن ظروف و اسباب منقش است
مهمترین محصول این شهرستان تریاک است

خوزستان

- خوزستان در قدیم مقرر بادشاهان پناهنده بوده است
 ندر شاه دروان که بر روی کارون بسته شده از آثار عهد ساسانی است در این
 ولایت می باشد
 هوای خوزستان بسیار گرم است
 در خوزستان انواع محصول نباتی مخصوصاً نخل و تریاک و تنباکو و سیب زمینی
 معادن نفت ایران در خوزستان است
 مرکز فرمانداری خوزستان اهواز و شهرهای مهم آن شوشتر و آبادان
 و ذوقل و خرمشهر و مسجد سلیمان است
 مسجد سلیمان مرکز استخراج و آبادان مرکز تصفیه نفت است

پند و امثال

آدم باید زنده است
 بدی بدخواه رسد
 آدم بحسب کور است
 چه کردار بد اندیش بود

چلچله

چلچله پرندۀ است که با انسان زود انس میگیرد
بسیار اتفاق افتاده است که این پرندۀ زیبارو اطاعتها آشیانه میسازد و خود را
بنای انسان جای میدهد

چلچله بقای خوش آب و هوا را دوست میدارد و غالباً در دکندهای خرم و با صفا
سکن میگیرد و آشیانه خود را در کجۀ دهنان یا کمال طرافت و استحکام بنیاد میکند
باید دان که پسیدۀ صبح آفتاب را دشمن میسازد و پسیم لطیف سحری میوزد و چلچله آشیانه
خوش برون میآید و با آواز خوش و بهتاز امیدوار میکند و اینرود دهنان چلچله را دوست
میدارد و از بودن او در کجۀ خود دلخوش است

چلچله موقع رستن بقای گرم سفر میکند و هنگام بهار که هوا معتدل و نشاط انگیز است
و شکوفه با باغ و بنار آراسته دارد و باز میگردد و از اینرود است که دهنان آنرا دوست
چلچله را که از بهار خبر رسیده به فعال نیک میگیرند

چلچله ها همه یک مرتبه بر میگردند بلکه دشت و دشت و در میروند و اول چند چلچله که مینشینند
مش آهنگ میباشند میآیند تا از چگونگی رستگاه خود آگاه شوند اندکی پس از درود
پیش آهنگان باقی چلچلگان از چهار گوشۀ آفتاب نمایان شده بال زنایان و همه کنار میروند



چلچله ولانه آن درتف اطاق

آبادی می شتابند و محض درود هر یک لاله سال گذشته خود را میجوید آنرا که زنت
مقیم و آنرا که بکلی از بین رفته است از نو بنا میکنند

چهلچله دارا می سری پس و چشمانی میاه و تیرمین است

ا پروبال چهلچله بزرگ آبی تیره و پشانی وزیر گلو و شکش زرد یا سفید است

میگویند چهلچله های سفید پشانی غائب و سیاه و ناطق و چهلچله های زرد پشانی درون

ناطق ایشان میگیرند و از اینجا معلوم میشود که چهلچله زرد پشانی با انسان با نوس تر است

حکایت

گفت شد بر ناودان طفلی مرا

و در علم ترسم که او اقدیمیت

او همی گرداند از من چشم ورد

تا به بنید جنس خود را آن غلام

جنس بر جنس است عاشق جاودان

جنس خود خوش خوش بود و در دور

جاؤب هر جنس را هم جنس دان

یک زنی آمد پیش مرتضی

گرش میخواستم نمی آید بدست

بس نمودم شیر و پستان را باو

گفت طفلی را بر آور هم بام

سوی جنس آید بک آن ناودان

زن چنان کرد و چو دید آن طفل او

سوی بام آمد ز بطن ناودان

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت علی علیه السلام است - یا من - بهشت - میرشد - آفرینشوی مولوی

نند و امثال

برگر از شور ز نبات خوش خوشتر
 گنجه بیسه دن گن گوت میل نویست
 از کج کتر کوی و بهتر را بیاب
 بچو با گویند نیر برک چیست
 حرفه کن جیپارگی بر چاره گر
 صحبت ناهل گور است و محد
 بهشت با آبله سخن گفتن خون
 داستان را حاجت شو کند نیست
 صغر باید تا دهد دانه شجر
 دانه بینه کی گردد نخال
 در چراگاه تسم کم کن چره
 دای آنکو عاقبت اندیش نیست
 جرم جوینده یا بنده بود

از شنودی و لای

۱- زمین نزار ۲- زربند ۳- دیوانگی ۴- قسم ۵- درخت

تهران

شهر تهران در حوض بستاند آب و هواست
 قشنگی از ادای این شهرستان که در دامن کوههای البرز است ترفیع و قشنگی که بگوید در کوی
 منتهی شود است

مرکز این شهرستان شهر تهران است در دامن کوه و دامنه
 شهر تهران پایتخت کشور ایران است و متجاوز از سیصد هزار جمعیت دارد
 تهران در قدیم قریه از توابع شهر ری و بزرگ ری بوده است
 پس از ویرانی ری تهران رو با آبادی گذارد و در زمان صفویه شهری متبرک گردید
 چندی بعد این شهر پایتخت کشور گردید و اکنون مظهر سلطنت است
 تهران در انحصار آبادترین شهرهای ایران و مرکز علم و صنعت و دارای
 آنزرگهای عالی و ساختمانهای مهم میباشد
 تهران دارای چهار دهستان و بهترین آنها شمیران و شهرستان

و لاسان و دامنه و خوار و در این و غار و قشایویه و شیریار است
 شمیران در شمال تهران واقع و مشتمل بر دهکدهای باغها و باغهای شهر و حرم و مرکز آن تجریش است
 مرکز غار و قشایویه قصبه رمی که مد فربا با مراد و عهد العظمی در آنجا است

جهاز دوران خون

اگر بدن انسان سوزنی فرو بریم از جای سوزن مایعی سرخ رنگ بیرون بیاید که
آنرا خون می‌نامند

خون در تمام بدن گردش میکند

گردش خون را دوران دم خوانند

جهاز دوره این دم قلب در گها است

قلب عضله ایست محوئ شکل گلابی که در طرف چپ سینه من دوریه قرار دارد

رگ برد قسم است شریان و ورید

شریان رگی است که خون را از قلب بدگر قتمهای بدن میرساند و موجب تغذیه اجزا

بدن میشود

رنگ خونی که بوسیده شریان بدن میرسد سرخ روشن است

ورید رگی است که خون از اجزا بدن بوسیده آن قلب بر میگردد

خونیکه در ورید جریان دارد و از بدن قلب بر میگردد و خالص نیست و رنگ آن

سرخ تیره میباشد

اختراع چاپ

پیش از اختراع چاپ تمام کتب خطی و بدین جهت کیاب و گرانها بودند و عاقلانه مردمان
به آن دسترسی نداشتند و تحصیل علم برای همه کس میسر نمی بود

فن چاپ این مظهر آسان ساخت و در دانش را بر روی جهانان باز کرد و
مختصر فن چاپ مردی گوتمبرگ نام از آلمانی آلمان است

گوتمبرگ نخست برای طبع هر صفحه کتاب قالبی چوبین بکار برد که تمام خطوط صفحه بر آن

حک شده بود ولی چون اینجا خرج و زحمت بسیار داشت باز دیشته ساختن حروف

جدد آگاهانه افتاد که هم چنین آنها بهتر و قریب ممکن باشد و هم توان از ترکیب آنها

صفحات مختلف تشکیل داد

گوتمبرگ در ابتدا حروف چاپ را از چوب میساخت و چون حروف چوبی بزرگ

ساخته و کج میشد در صد و ساختن حروف فلزی برآمد آناهنگامی بدین کار دست زد

که از سرمایه او اندکی پیش نماده بود و با چار با مردی توانگر شریک شد و چاپخانه

تأسیس کرد

نخستین کتابی که در آن طبعه بطبع رسید انجیل بود

و بری نگذاشت که شریک گوتمبرگ از وی دوری جست و او را تنها گذاشت

کو تبرک بی آنکه نوید یزید و زاده و ده چاچانه تنهائی و ابر ساخت و طبع کتب پرداخت
پس از چندی در گذشت

هر روز که قریب چهار صد سال از مرگ کو تبرک میگذرد و هر کس در روی زمین کتاب
بخواند یا علم و معرفت کسب میکند برین منت اوست

جگل و میشه

جگل ریشنی است وسیع که در خان انبوه و علفهای گوناگون در آنجا روئیده باشد
جگل در هر کجا باشد سبب لطافت هوا و طراوت زمین است

جگل یکی از صنایع ثروت هر قوم است بدینجه خط جگلهای طبیعی و احداث جگل های
مصنوعی در نقاط مناسب و مستعد لازم و سودمند است

جگلهای بزرگ ایران در مازندران و گیلان و استرآباد و کرمان و اصفهان

شاه های کوچک در خان جگلیر برای سوزاندن و تپه زغال مصرف میسازند

و چوبهای محکم و خوب آنرا در نجاری و صنایع دیگر بکار میبرند

در خان جگل را طوری باید قطع کرد که بار دیگر بروید و جای آن خالی ننماید

میشه یا نیز از زمین وسیعی است که نیهای بسیار در آن رسته باشد

میشه و جگل جایگاه جانوران در بنده از قبیل بر و شیر و پلنگ است



شهرستانهای مرکزی

از جمله شهرستانهای مرکزی ایران قزوین و ساوه و زرند و خمسه و ولایات ثلاث و کلات و گلبایجان و خونار و عراق و قم است

قزوین

شهرستان قزوین در مغرب تهران واقع و مرکز فرمانداری آن شهر قزوین است
شهر قزوین در آغاز دولت اسلام بسیار آباد و در زمان صفویه چند سالی تختگاه ایران بوده است

مردم قزوین اغلب تاجر و زارع و تالاکند
مال تجارت همسایه این شهر که بخارج حمل میشود پسته و بادام و کشمش است

شهرستان کوhestانی خمسه در جنوب آذربایجان و انصاری و سنبلر دهستانهای
ماهیگیر میباشد

مرکز فرمانداری خمسه شهرستان و از توابع آن سلطانیه و آبهر است
در اینجانب پولاد سازی و آهن سازی و میلله سازی و راه کابل و راه

شهرستان ثلاث

خواه است ثبات جبارت از طایر و توپیرگان و نهادند است که بین همدان و عراق
 و کرمان و کرمانشاهان واقع میباشد
 فرماندار طایر دولت آباد و مرکز قومی سرکان شهر توپیرگان و مرکز فرمانداری
 نهادند شهر تاریخی نهادند است

شهرستان اراک

اراک در جنوب همدان و مرکز فرمانداری آن شهر سلطان آباد است
 اراک خاکی حاصلخیز دارد و در آنجا غله بسیار خوب معل میاید
 توابع مهم اراک فراوان و تفرش و کرده و آشتیان و کرمانشاه است
 در اراک و توابع آن قایمهای بسیار خوب باقیه میشود

شهرستان قم در جنوب تهران واقع و مرکز آن شهر قم است که مدفن بزرگوار حضرت مصطفی
 علیه السلام و خواجه بزرگوار امام رضا علیه السلام در آنجا است
 آبادی این شهرستان منحصراًست بشهر قم و در دوازدهم
 در قم پیشه سازی و کاشی سازی و صابون پزی است اول است

مجموعه

از سده چهارم

پس از آنکه افسر سلطنت نول کشور ایران چندی دو چار هرج و مرج بود تا در سال
هفصد و هفتاد و نه جنگجوی قنار بنام امیر تیمور قدم بخاک ایران نهاد و بار دیگر فتنه و
آشوب جنگیزی تجدید شد

تیمور در شهرتشن از بلاد ترکستان تولد یافته بود و چون از جوانی آرزوی سلطنت
دل و شور جهانگیری در سر داشت سالها کوشش کرد تا ترکستان و خوارزم و افغانستان
با تصرف خود در آورده آنگاه سر جهانگیری بر آورد و با سپاهی خدادان قدم بخاک ایران

نهاد

این پادشاه فتنه و هتکار و کیمال عمر یافت و چهل و پنج سال بود که آغاز جهانگیری کرد
در مدت بیست و شش سال جهانگیری چندین نوبت لشکر با ایران دیگر ممالک آسیا کشید
و خرمه سان و سینان و مازندران و عراق عجم و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان
و بین النهرین و کردستان و لرستان را بگرفت در خاک و دینیه تا سکو پیش
و علی و قوامی را که در بلاد بلوچستان و هندوستان ساخت و پس از چندی ملکیت عظیم
هندوستان و مصر و شام و ارجن و مختصر آنکه بر تمام قلمرو آسیا بجز ملکیت چین استیلا
یافت و در سال هشتصد و هفت مصمم شد که چین را نیز فتح کند و بار دین برادر لشگری

رومی بدان ملک نهاد لکن اجل مُلکش نداد و همان سال در گذشت
 و اولاد تیمور تا سال نصد و نوبست بگری سلطنت کردند
 بهترین پادشاه تیموری پیر تیمور شاه بُرخ است که چهل و سه سال سلطنت یافت
 شاه بُرخ در صد اصلاح و یراینهای پدید آورد و آبادی بسیار کرد و علم و فضل را
 بنواخت و چون صلح و آرامش خواه بود بپادشاهان زمان خویش از در صلح درآمد
 سجد گوهر شاد در مشهد مقدس از بناهای گوهر شاد خان قون زده بود او است

۱- غائب استکار ۲- سلب ۳- خنجر

حکایت

چهارم فرزند محمد غزالی را گفتند چگونه رسیدی بدین منزلت و علوم گفت بد آنکه
 هر چه ندانستم از پرسیدن آن ننگ ندانستم
 رسید عاقبت آنکه بود موافق عقل که بنظر اطبیعت شناسی
 پرسش آنچه ندانی که زنی پرسیدن و پس راه تو باشد بعزت و انانی
 از ملکستان

۱- تندرستی ۲- خوار می داشت ۳- عزت و ارجمندی

تغذیه نباتات

بگفته نباتات مانند انسان و حیوان محتاج غذا هستند تا بتوانند زنده بمانند و نمو نباتات غذایی خود را از خاک میگیرند بدینگونه که در زمین بار و اطلاق و مواد دیگر را میگیرند و از آن غذا میگیرند.

چون زمین را آب دهند این اطلاق و مواد از ارضی در آب حل شده و تولید شیرینی می شود که بوسیله ریشه جذب میگردد و بوسیله عروق نباتی از ساق و شاخه ها به برگ ها میرسد.

و برگ متغذیه ای از آب شیرین و باقی برای تغذیه اجزاء مختلفه نبات و ساق و برگ و ریشه جاری میشود.

و غیض را اگر دشش شیرین نباتی میگویند و شبیه است بگردش خون در بدن انسان. چون ریشه نبات نمیتواند اطلاق و مواد غذا را از خاک خشک بگیرد پس باید که چند روز یکبار درختان را آبیاری کرد.

و از اعتنای دمی را آب نمیدهند ولی بواسطه باران یا شبنم فراوان در هویت زمین میرسد و چنانچه سالی باران نیارد اینگونه زراعتها نمیتواند حاصل شود و اگر در این خاک برای آنست که مواد غذایی زمین زیاد شود خاک قویتر گردد و نتیجه نباتات و درختان

نماند بجز نام نیکو و زشت

خبر آری ای استخوان پیش	که جان تو مرغی است نامش
چو مرغ از نفس گشت قید	و گیر زنگرد و سعی تو صید
نگهد از فرصت که عالم دمی است	و می پیش و ناب از عالمی است
حکمت که بر عالمی حکم داشت	در آندم که میرفت عالم گذشت
همیشه بودش کرد عالمی	تواند و همت و بندش و
بر نشت و هر کس در خود آنچه	نماند بجز نام نیکو و زشت
	در بوستان سعد

بند ۲ - بار دیگر - برای او کن بود که جهان را بدو در غرض بکشد و ملت گیرد - در مکه

چو قانع شدی سنگ و سیمت یکی است

آیندم که در روزگار قدیم	شدی سنگ در دست این
بپسندار کاین قول مقول نیست	چو قانع شدی سنگ و سیمت یکی است
چو طفل اندرون دارد از جرم پاک	چو شست زرشش بهت خاک
خبر ده بدرویش سلطان پرست	که سلطان ز درویش میکند پرست
	در بوستان سعد

در مقصود مردان خدا است - فقره

کاشان و صفهان و یزد

از شهرستانهای مرکزی ایران

تاریخچه شهرستانهای مرکزی کاشان و اصفهان و یزد است
کاشان

شهرستان کاشان در جنوب قم و مرکز فرمانداری آن شهر کاشان است و توابع آن
جوشقان و بنیدگل و قصر و نظراست

حالی و قالیچه جوشقان و گلاب قصر و گلابی نظرنعروف میباشد

در کاشان نخل و پازیر ابریشمی نیز میافند که هر قطعه آن بهای گران فروش است

اصفهان

شهرستان اصفهان بین کاشان و خوزستان و فارس واقع است

برای اصفهان لطافت و اعتدال معروف و اراضی آن بجا صیفی موصوف

اصفهان انواع میوه فراوان ببل میاید بطوریکه ده ماه از سال میوه در آنجا یافت

میشود

مهر و قمرین میوه اصفهان خبر بزرگ و به وسیله محصول غده آن خلالت و تریاک

نفسا گویند ماست

مرکز فرمانداری این شهرستان شهر صفهان است که چندی پانخت ایران بوده است
در ایشیه آثار و دافیه قدیم که اغلب از زمان صفویه است وجود دارد و هر که ام
شاهکاری از معماری ایران بشمار میرود

مسجد شریفین بنا مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله و عمارت چلستون و همیشه
و در سه چهار باغ و پل الله و دیجان و پل خواجو است
و در این صفهان عموماً جنگش و سنگسار و مهر نند
در این شهر باقی پاره قمار و رواج دارد

نواح عمده صفهان عبارت است از لنجان و سنهیدن و نجف آباد و شهرضا
جنبه خلفا که سکین را سنه میباشد در جنوب صفهان و کنار زاینده رود واقعست
یگر

شهرنیز و در شرق صفهان و شمال فارس واقعست
مرکز فرمانداری آن شهر نیز و نواح معتبر آن نایین و تفت و اردکان و باقی است
در شهر نیز و در دشتی مسکن دارند
پارچه های ابریشمی نیز و بطافت و خوبی معروف است
محمول هم نیز و تر باک است

شاه اسماعیل صفوی

بعد از انقراض سلطنت تیموریان بچند ده کشور ایران حکمران مشتقی پدید آمدند و هر
از آن بدست ابری افتاد و در کارها ظلمی عظیم راه یافت تا اینکه شاه اسماعیل صفوی
سلطنت بر خاست و زمام امور کشور را در دست گرفت

شاه اسماعیل نوتس سلسله صفویه است

این سلسله را بدان جهت صفوی گفته اند که از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی بوده
شیخ صفی الدین در عهد خود از بزرگان خراسان شمرده میشد و پسران بسیار داشت
شاه اسماعیل در کودکی از پسران و طرفداران خاندان خود لشکری فراهم کرد
و پسران و تبسم بر حمله بود و آنده شمس را گرفت و تبریز را نام سلطنت برآورد
تا جایی که سرگنده ارگا که به تخیر بلاد دیگر است و در آنک زمان تمام ایران را برپا
فرمان خویش درآورد

چندی بعد سلطان سلیم عثمانی با لشکری بسیار بخاک آذربایجان حمله برد شاه اسماعیل
با سپاهیان و لیر خود با استقبال او تافت و لشکر در دست چالدران بکشد
پس از جنگی سخت در گرفت

در این جنگ سپاه ترک چون توپ و تفنگ داشتند غلبه یافتند ولی شاه اسماعیل

چندی بعد بنامی این تخت لشکر بختان کشید و آن ولایت را که در تصرف عثمان
بود گرفت

شاه اسمعیل هفت و چهار سال پادشاهی و بسیاری از شهرهای را فتح کرد و خاک
ایران را دشت داد

شاه اسمعیل را تاریخ نویسان از بزرگان و درکار شمرده اند چه در فاجعه بزرگ عالم
کسی دیده نشده است که در تن کودکی بجاگیری برخیزد و برای پسندیده و دیر
مصل کامل لشکر کشی و کشور گشائی کند

غریب شیهه را شاه اسمعیل در ایران رواج داد

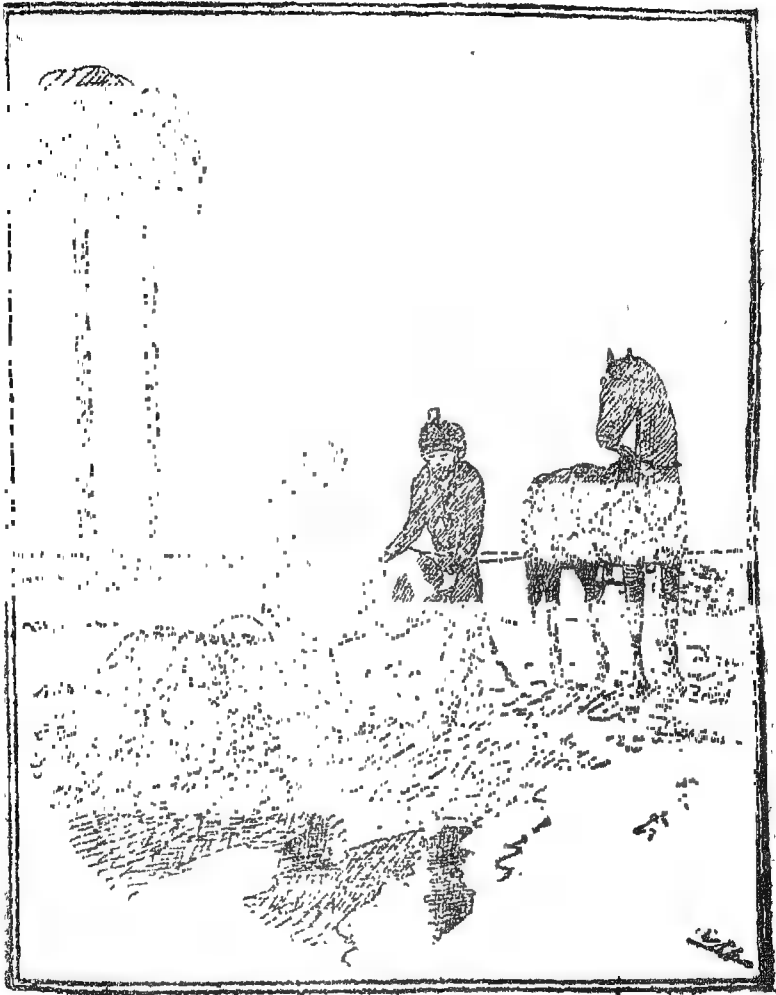
سبب تهمیشیرت کار شاه اسمعیل این بود که سپاهیان همه دلیره بکجو بودند و
پادشاه خود را بی اندازه دوست میداشتند و او را بتجدید پرورش می ستودند و
گفته شدن در راه پادشاه و کشور هیچ نرس و پروائی نداشتند
غریب شاه اسمعیل در اردبیل است

زغال سنگ

زغال دو قسم است نباتی و معدنی
 زغال نباتی از سوزانیدن چوب درختان بدست میآید
 زغال معدنی یا زغال سنگ جمعی است سیاه و برآق و سنگین که از معدن بیرون
 آورده میشود

زغال سنگ را اگر بفروزند مانند شمع میسوزد و از آن حرارت بسیار تولید میشود
 و از سنه بسیار قدیم سطح زمین از جنگلهای انبوه پر درخت مستور بوده و در اثر طغیان آب
 و فرو آمدن سیل های عظیم از کوکسها و باز لرزه های شدید قسمتی از آن درختان
 هر زیر خاک رفته و هزاران سال در آنجا مانده است و بر روی آن جوهری از حرارت
 مرکزی زمین و فشار خاک و شنهای تراکم آن درختان تبدیل بزغال سنگ شده
 نقش بر یک درختان که گاه بر روی قطعات زغال سنگ دیده میشود و همچنین
 قطعات زغال سنگ که بشکل شاخه در ریشه درخت در اعماق زمین باقی مانده و گاه
 بر آن دارو که زغال سنگ همان درختان جنگلی از سنه قدیمه است که به نیت صورت
 در آمده است

زغال سنگ را در بخاری برای گرم کردن میسوزانند



مستقيم عباسی و بار خادان بر خر

حکایت

مستم خجاسی را گویند روزی مستحکم کردش از ناز زمان خود و در افاده بود و آنروز
 بارانی بود و راه سپید را دید که خروش در گل و بارش بر زمین افاده بود و در
 استاده انتظار گیر داشت که برسد و او را در خلاص کردین خجاسی کند مستم
 از مرکب بریزد و بیماری پریشانست پرگفت ای جوانمرد باشن تا دیگری برسد
 در باره ای ده چاه تو پاکیزه و گراهنها است چف باشد که آلوده و ضایع گردد
 مستم گفت باکی نیست و خمر را از گل خلاص کرد و بار بر آن نهاد و آنگاه دست
 خود را بست و سواره شد و میرود و او را دعای خیر گفت همچنان مستم در رسید
 مستم آمد که مبنی مال با آن سپید دانه و یکی را ماحور ساخت که همراه او بود
 و او را بجای خود برساند
 نقلی از رفته نواز

۱- یکی از غزلی خجاسی ۲- همان ۳- را بنابر

پنده امثال

آزکی هست در غمت میکوش
 آب ده خه جو خود را ندیاه میکند
 در خفت کاهلی بارش گر شکی است

شاه عباس بزرگ

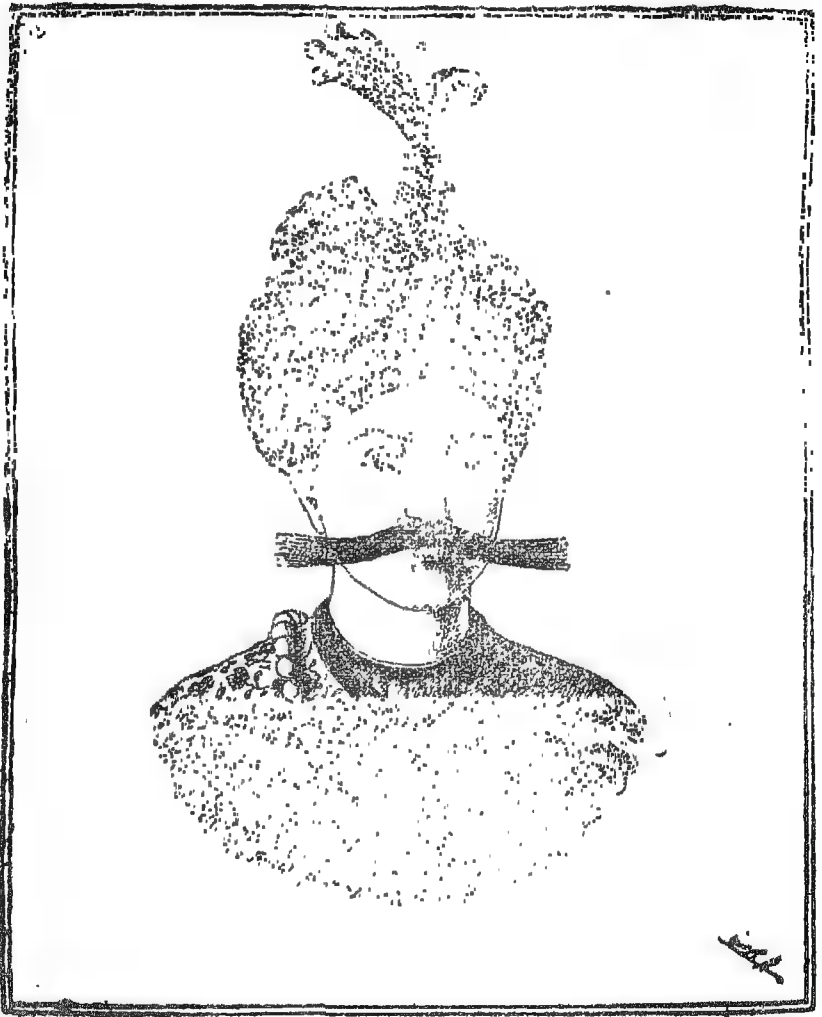
یکی از پادشاهان بزرگ ایران که همه توغین و غلبت او مقررند شاه عباس اول
صفوی است که او را بکشور خوانند

شاه عباس پادشاهی بود خردمند و باتدبیر و در چهل و سه سال سلطنت خویش
در آبادی کشور بسیار بکوشید

بنحایت که شاه عباس زمام پادشاهی را در کف گرفت از طرفی کشور را مطهر
از راه چارفتند و آشوب بود و از طرف دیگر لشکر عثمانی آنرا با چنان
کمره بودند

شاه عباس نخست امرای سرکش را که شال داد آنگاه بدفع دشمنان خارجی پرداخت
چون شعیب پادشاه مغول و به تباری چند نفر را و پانی که در خدمت او بود و لشکری
بترقیب نظام او و پایدار است و با آن لشکر علیه پادشاه عثمانی را از خاک ایران
براند و موصول و بعد از او که بلا و سخت را بگرفت

شاه عباس در آبادی کشور و ترویج تجارت و تشویق علما و مستفیدان
این پادشاه در آغای سلطنت اصفهان را پایتخت قرار داد و در آن شهر بنا
و ساخته و در آن و بنیاد نهاد و میراث نهاد و برزاینده و روحانی عظیم که



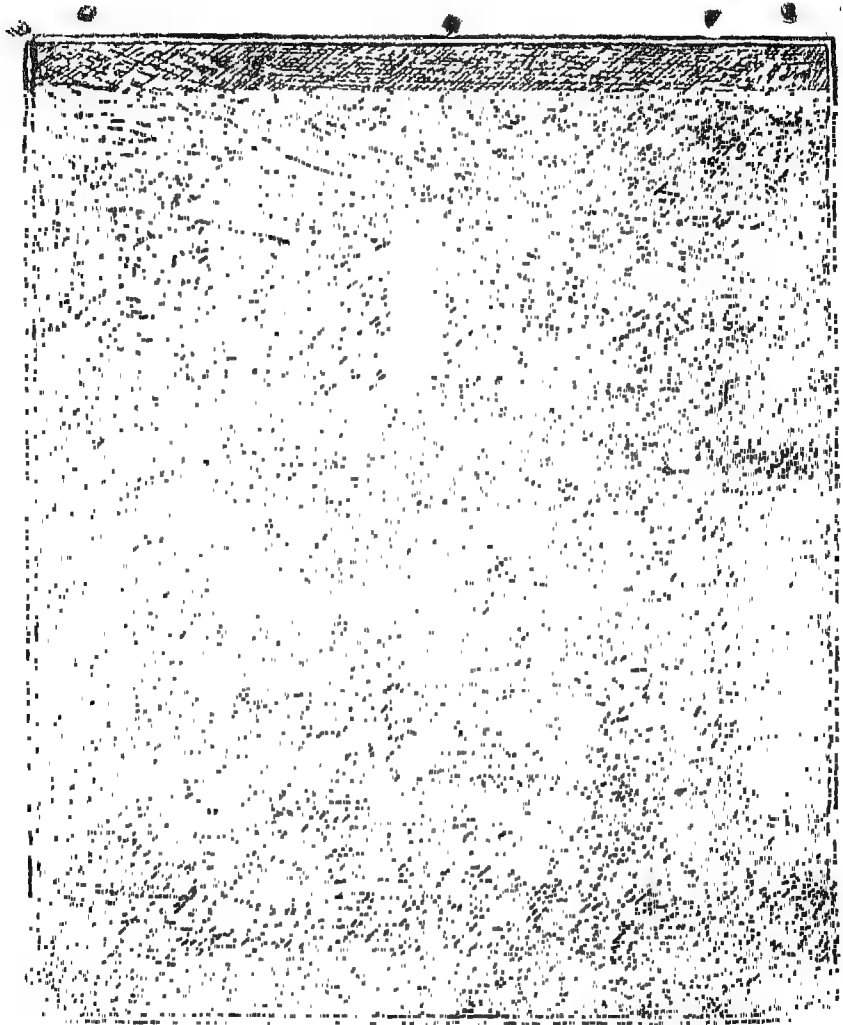
شاه عباس کی

این پادشاه برای ترویج نجات راهبهای کشور را قلع و مونت کرد و در آن
 طرق و شوارع کار و افسران و آب انبارها ساخت
 بندر عباسی با این پادشاه بزرگ دست یافت و از این روی بنام او معروف
 گردید

در زمان شاه عباس سهارمی نقاشی و باقن قالی و پارچه های ابریشمی در ایران
 رواج و ترقی کامل یافت

پلی سی و سه شنه و عمارات چهل ستون و میدان نقش جهان و عالی قاپو و مسجد شیخ
 و خیابان چهار باغ و چهار بازار قیصریه و ده صفهان و در سه و خیابان شهید و قبه
 سلطنتی اشرف و فرج آباد و مازندران و صحن قبه خجف اشرف از بناهای شاه جهان
 و غوره معماری و هنر او از شاهکارهای صنعتی ایران است

شاه عباس پس از چهل و سه سال سلطنت در فرج آباد و مازندران وفات یافت
 و نام نیک از خود گذاشت



ماه

ماه مانند زمین جسی است تیر که از خورشید کسب نور میکند
و چهل و نه مرتبه از زمین کوچکتر است و تقریباً در بیت و هفت روز از اوج
یکبار بدور زمین میگردد

حرکت ماه بخوبی است که سکنه زمین بیش از یک نیمه آنرا نمی بینند و نیمه دیگر آن
نا مرئی است

در سطح او لکه هایی بنظر میرسد که آنها را کلف می نامند
چون مردم عوام نمیدانند آن لکه ها چیست مادر ابصورت انسان شبیه کلفها
بنظر آید چشم او بدو مان آن فرض میکنند ولی حقیقه آنست که سطح او مانند جلگه یا آبی است
که از سایه کوهها و اقصد از دور مانند لکه مینماید

همه بخت نقشه ماه را ترسیم کرده و بهر قیمت آن نامی نهاده اند چنانکه در بای آرا
بنام بعضی حکما و علما مانند ارسطو و افلاطون موسوم ساخته اند

از تحقیقات نخستین پندین بر می آید که پاره از کوههای ماه سابقاً آتش فشان بوده اند
اکنون خاموش و آرام است

از جهت ساطع گشت انگیزه ماه چاههای مخروطی شکل آتش فشان است که قطر بعضی آنها بصیرت

بدیوانگی حسنه من خود مسوز

گی تفتد فردا دم تو را کرد	ز تیار روی خالصه آسوده گره
بشی مست شد آتشی بر فروخت	نکون بخت کای تو را فرمن بخت
اگر روز در خوشه چیدن نشست	که کچو ز خرمن نبودش پسته
چو سرشته دیدند درویش را	کی گفت پروردگار خویش را
نخوابی که گردوی چنین تیر دراز	بدیوانگی حسنه من خود مسوز
گوزار دست شد غمت اندر بدی	تو آنی که در خرمن آتش زدی
خفیت بود خوشه انداختن	پس از حسنه من خفشتن بختن

از بوستان سده

بدیوانگی حسنه من خود مسوز - ظاهر آری - نادان حق به خیره - تربیت شده - سوز

همه راستی جوی و فرزانگی

اگر خوابی از برد و سه آبروی	همه راستی کن همه راست گوی
همه روشنی در تن از راستی است	ز تاریکی و کثرتی بیاید گریست
اگر پیشه دارد دولت راستی	چنان دان که گیتی تو آراستی

دوی

مازندران از شهرستانهای شمالی ایران

از شهرستانهای شمالی ایران مازندران است که در ساحل بحر خزر قرار دارد.
مازندران از حیث آبادی و حاصلخیزی و زیبایی مناظر طبیعی بهترین نقاط
ایران میباشد.

جنوب این شهرستان کوهستانی و سرد و شمال آن جلگه و دارای هوای گرم و مساعد است.
از سمت جنوب جلگه‌های بزرگ و دره‌های شمالی مزایع گندم و برنج و شکر قرار
دارد. جلگه‌های مازندران درخت آزاد و کاج و بلوط و زبان گنجشک و اقاقیا
و درختی و مرغان زیبا وجود دارد.

در جلگه مازندران میوه‌های گریسیری از قبیل نارنج و لیمو و ترنج و نارنگی و غیره
بسیار می‌آید.

مهمترین معادن مازندران معادن مس و آهن و ذغال سنگ است.
مرکز مازندران شهر ساری و از شهرهای معروف آن دال و آمل
و تبریز و از توابع آن نجف و نور و کجور و فیروزکوه و سوادکوه است.
شهر ساری و آمل از شهرهای بسیار قدیم ایران است.

مکثیر نباتات

از جمله کارهای مفید یکی عمل آوردن نباتات است که آنرا در سینه تخم کاشتن خوانند
یا قهقه زدن و پیوند کردن زیاد میکنند

بهرای کاشتن باید تخم درخت و مغزدار انتخاب کرد تا حاصل خوب بدست آید
چون تخم کاری زمین را قبل از تخم زده آبار میکنند پس تخم را در آن میپاشند
و قتی باید بداند که هر آباری باید باشد تا بدر تمام نقاط زمین یکسان برسد
و در جانی گسترده و جانی تنگ نیز دلی برای بعضی تنگها باید بیشتر کند و تنگها را دور

این کاشت

خواه اینک نباتات بدینگونه است که شاخه درخت را بدوین آنکه از تنه آن جدا
نمایند در زمین یا در گوزه میخوابانند در وقتی قسمتی از آن خاک بپیریزند پس از چند
قسمتی که زیر خاک است ریشه میدهد و اندک آنگاه شاخه را از تنه درخت جدا کرده
در جای دیگر بنشانند بدین ترتیب میتوان از یک درخت درختهای متعدد حاصل کرد
از اینگونه است که شاخه جوانی را از درخت جدا میسازند و در زمین خاک
پاشی میکنند شاخه رفته رفته ریشه میگیرد و درختی تازه مانند درخت اصلی حاصل میشود
چون چهار گونه است پیوند لوله پیوند خجادر پیوند شکلی و پیوند شکلی که آنرا



تخم افشاندن درخت خوابانیدن پیوند کردن

نبرس بگویند

پویند لوله پوست شاخ جوانی را مانند لوله بیرون کشیده و بهمان حجم پوست جوانه دیگر
نکشند آن لوله را بر آن قرار میدهند تا یکدیگر جوش خورده پویند بایند
در پویند نجا و در شاخه دو درخت را که مجاور یکدیگر باشند انتخاب کرده یک انداز
پوست بکنند بعد آن دو شاخه را طوری روی هم میگذارند که دو نقطه بی پوست روی
یکدیگر قرار گیرد و چند میگذارند که دو شاخه بهم جوش بخورد و آنجا که هر یک را که بخوابند
قداری پائین تر از محل پویند از درخت اصلی جدا میبازند

در پویند کانی شاخه درخت را شکاف میدهند آنجا که شاخه درخت دیگر را بریده
مانند قلم سیرا شوند و در آن شکاف جای میدهند بعد دو روز آنرا بپسندند تا جوش
در پویند جوانه با شکمی آن قسمتی از پوست درخت را که دارای جوانه باشد بریده و در شکاف
پوست درخت دیگر که قبلاً چاک داده اند جای میدهند و باریسانی محکم آنرا بپسندند
تا طوری که ریهان جوانه آسبی نرساند طوی نمیشد که پوست درخت جوش بخورد و
جوانه نوزاد نکند

در خانه

با اهل خانه خود از کوچک و بزرگ خوش رفتاری کن پس زیرا آسایش شایسته بان است
که آنها از رفتن و آمدن و دیدار شما خرم باشند

اگر یکی از کسان خانه چیزی از شما خواهد یا شمارا بگنج خویش بخواند از اجابت و مضامین
کنسید و هرگاه شما بملک و احسان آنها نیازمند شوید درخواست خود را در کمال لطف
و با عبارات ادب آمیز آنها را کنسید

بر روز باده دادن پیش از آنکه آفتاب بر آید از خواب برخیزید نخست خدا را بر نعمت استغفار
و عافیت که شما از انی داشته است سپاس گویند آنگاه دست و روی خود را بشویند
و نماز بگذارد پس جامه پوشید و دست پدر و مادر را بوسید و از آنها بخواهید که در باب
شما و حامی نیک کنند پس از آن بانی پاک و عزیزی استوار بجانب در سه سپارگرفته

.. محتاج

.. دین

داستی

هر که را بست نیک بخت است
داستی پیش کن ز غم رستی

داستی شغل بیخندان است
ل زهر چو در گریستی

گیلان و لرگان

از شهرستانهای شمالی ایران

گیلان و لرگان از شهرستانهای شمالی ایران میباشند که در ساحل دریای مازانی
مقدار درخت

شهرستان گیلان

گیلان مانند مازندران بدو قسمت کوستانی و جلگه تقسیم میشود و هوای آن بی اندازه
مطلوب و ناسالم است

کلیه بستان گیلان مستور است از جنگلهای با عظمت و شکو و چمنها و مراتع بسیار و خرم
در ارضی است گیلان درخت نارنج و لیمو و پرتقال بهل میآید
محصول نباتی گیلان برنج و قوتون و زیتون و چای است

در ارض چای فریب سی سال است در لایحان که یکی از توابع گیلان است
معمول گردیده و بوننه و تبرتی است

در گیلان تربیت کریم ابریشم و ساختن ابریشم معمول میباشد
مرکز فرمانداری گیلان شهر است و از توابع محکم آن بندر پهلوی و لایحان منجیل
و قزوین و لنگرود و بندر آشادان است

شهرستان کرگان

کرگان همین نام از دوران و خروسان واقع و ششست بر یک شهر و چندین قصبه و
و بادی کوچک و بزرگ

هوای کرگان در ارضی مرتفع خوب و در زمینی پست نامسلم و خاکش
بواسطه بارندگی بسیار برای هر نوع زراعت مستعد است

سکنه کرگان اغلب از طوایف چادرنشین ترکان میباشند
مرکز فرمانداری این شهرستان شهر کرگان از توابع محکم آن گشت تپه و کلبه قاپوس
و خوابه نفس میباشد

بنابر معتبر کرگان بندر بحر و بندر شاه است
خط آتش شمال که بطرف مازندران کشیده شده است از بندر شاه شروع میشود

از سخنان هموطنان

خودمندی است که آنچه را در خود خویش ببینند نخواهد و کاری را که تواند برگردان بگرد
و خبر را که شنیده اند از دکنه

و از گفتن با یکدیگر کارمند مردم نام آورده با در گردن سخن بخیزان
قشای نادانی است

نادر شاه

در آخر عهد صفویه که ایران جنگ داخلی و خارجی هم نداشت و کشور در کمال نظم و آرایش بود ایران بر احوال طلبی و تن پروری غارت گردید و آئین جنگجویی و لاف برآوردن دست دادند در این وقت سلطنت ایران بر سلطان حسین که پادشاه بی کفایت و ضعیف عقل بود قرار گرفت

خیزش زمان این پادشاه کسی در فکر نشد و او امرای دولت از حال ولایات دور دست غافل بودند در این وقت افغانهای قندهار بر حاکم خود شوریدند و او را کشتند و چون در سرکوبی آنان اقدامی نشد جو ر شدند و بعد در کرمان تاختند باز کسی قصد جلوگیری از آنان بر نیامد افغانها جرات پیدا کرده و قصد تاخت از کرمان و یزد کردند و باصفهان رسیدند و شهر را محاصره کردند و راه آذوقه را بر مردمان بستند اصفهان شهری بزرگ و پر جمعیت بود آذوقه باند از انداخت مردم گرسنه ماندند تا آنکه زمان از گرسنگی تنگ آمدند شاه سلطان حسین بنیرا ناچار شهر تسلیم کرد و خود و خانواده را فرستاد و قصر فرح آباد اصفهان بحضور محمود میر افغانها رفت و پادشاه که از آن تاج پادشاهی ایران را از سر بر گرفت و بر سر او گذارد پس از آنکه افغانها شهر رختند هر که را یافتند کشتند و هر چه بود تاراج بردند



نادر شاه افشار

دور میوزند و خسته صد ساله اصفهان از مال و کثرت و بنا و عمارت همه برباد رفت
و ایران شد

در این برف و شبنم دیگر ایران نیز فرصت یافت و داخل خاک ایران شدند عثمانیها
آذربایجان و کرمانستان و کرمانشاهان و همدان و عراق را گرفتند و روسها
بگیلان لشکر فرستادند

خیمه آیف از یک بختان با خسته و مختصر آنکه خاک ایران جزا بر پایا شدند
و از مردم کمی از جان و مال خود امین نبود

تا آنکه استوار اقبال ایران در چیدن گرفت و شد نصرت دیدم حمد آری بزرگ
چون بختی لشکر شکن موسوم بنا و افشار از خاک خراسان برخاست ایرانیان
قائد خود را یافتند قدیم و آنگی بر افراشته خوی و لیری و دلاوری ایشان
باید و دیگرها هر شده مانند شیر بی ترس و باک و بدشمن نهادند و بطوحات پی در پی
آل شدند

تا آنکه باز یک زمانی به پشتمانی و لبران ایران و بنیسه وی بیت پند خود دشمنان
نارنجی را بر انداخته و آشوب داخلی را بشاند پادشاه این خدمت رؤسای
ایران و اورا سلطنت برداشتند

نادر شاه تخت خراسان را از وجود سرکان برداشت آنگاه با افغانها یکبار در نزدیکی
افغان ربار دیگر در حالی اصفهان محاصره و آنها را بجنگ سخت داد افغانها بنام سر
مکر خیمه نادر از وینال آنان بناخت و آنان را چنان تار و مار کرد که بیش از
مصدودی نفر جان بدر نبردند

نادر پس از سرکوبی افغانها پنج ترکان عثمانی برداشت و آنها را از بهمان و
از بایجان براند

دولت روس چون قدرت و عظمت نادر شاه را مشاهده کرد باز در صلح در آمد و لشکر
خود را از ایران خارج ساخت

نادر شاه بر اندن ترکان از ایران قناعت نکرد و بخاک عثمانی حمله برد و بغداد و
درمستان و کرجهستان را گرفت و دولت عثمانی را بصلح مجبور کرد سپس با سپاه
مکران از راه خراسان بافغانستان شتافت و کابل و قندهار و دیگر بلاد آن فتح
مسخر ساخت آنگاه روی به هندوستان نهاد و آن کشور وسیع را باسانی گرفت
و پادشاه آن مملکت را که از اولاد امیر تیمور بود محمد شاه نام داشت بطبع ذوق پادشاه
ساخت ولی تاج و تخت هندوستان را باز به محمد شاه بخشید و با خاتم و احوال
بیکران بایران بازگشت و چند سال بعد از تو چنان کشته شد

بهار

روز عیش و طرب بستان است	روز بازار گل و ریحان است
توده خاک عبیر امیر است	دامن باد عبیر افشان است
شاد باغ ز شاطط طبع	عمرت اندر کمر الوان است
چهره باغ ز نقاش بها	بسکونی چون کارستان است
ابر آستن دمی است کن	وز کز انیش کمر ازان است
باز در پرده احسان بلبل	مطرب بزنگه بستان است
کز پی تهنیت نوروزی	باغ را باد صبا محمان است

کتابخانه خط

تشریحات

اصول دین

اصول دین و مذہب پنج است

توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد

توحید و نبوت و معاد اصول دین و همه مسلمانان عدل و امامت اصول مذہب
شماره است

توحید

خداوند که جهان و هر ذرات آنست بیده ذاتی است بجان و بهیما که تمام صنایع کمال
و ارا از هر گونه نقص و عیب سزا و شایسته است

خداوند بخشنده و شکیر کریم خطا بخش پورش
جهان متفق بر ایتش خردمانده در کتب ما پیش
دلیل یگانگی خدا بسیار است از جمله نظام عالم است که همیشه بر یک قرار یافته
ماه و خورشید و ستارگان به یک نام متعین طلوع و غروب میکنند زمین در ذاتی متعین بگردش
و بگردش خود همیشه میگرد و توالی روز و شب و پیدایش چار فصل از روی حساب
ترتیبی است که هیچگاه تغییر نمیباید زندگی و پایداری مردم و گیاه و معادن و انوار

و دیگر موجودات را زمانی معلوم و متقرر است که زندگی پیش و کم پیش و پس نشود پس اگر
 جهان را و خدا یا بتسبیح بود این نظم و نسق بیک قرار نمیداند چنانکه اگر کشوری و فرمانروا
 داشته باشد آن کشور را شطام گیرد و باندک زمان ویران کرده

صفات ثبوتیه

صفات ثبوتی را که خداوند یگانه دار است صفات ثبوتیه گویند
 صفات ثبوتیه بسیار و از آن جمله است

توانستن فوق و انانی مخلوقات و دانستن فوق دانستن مخلوقات و زنده بودن پائین
 بودن

صفات سلبیه

صفتهای نقیصه و عیب که شایسته مخلوق و خداوند از آنها مبرا است صفات سلبیه گویند
 صفتین صفات سلبیه از انقیرار است
 جسم بودن و دیده شدن و شریک داشتن و محتاج بودن و مرکب بودن

عدل

یکی از صفات کمالیه خدا عدل است که همه آفریدگان از بزرگ و کوچک و پست و
 بلند و توانا و ناتوان و در نزد او یکسانند مردمان را بحکمت آفریده و را یونیک و بدو

بآنها نموده و آنها را قدرت داده است که هر راه را خواهند اختیار کنند پس اگر
براه خیر روند آنها را پاداش نیک بخشد و اگر طریق شرّش گیرند آنها را سزای بد

۶۹

دلیل عدل خدا آنست که خداوند تمام صفات خوب را دارا و از هر بدی منزّه است
چون ظلم بدترین کارها و عدل بهترین صفات است پس خداوند عادل است و ظالم

نیست

دلیل دیگر آنکه ظلم ناشی از نادانی و ناتوانی و یا احتیاج است و خداوند با
دعا جزو محتاج نیست

نبوت

خداوند مردمان را برای معرفت و بندگی خویش آفریده و در آفرینش آنان حکمتی
بکار برده است و در آمان قوای حسیّه و معنویّه و عقلیه و دیّه گذاشته که هرگاه بد
و فرمان او بکار برده شود بد ارج عالیّه خواهند رسید و متخلّق با خلاق حنّه خواهند
و بعلاوه طوری آنها را خلق نموده که ناگزیرند با هم زندگانی کنند و چون
یک را سرشت طبیعی است بهنگامی که گرد هم آیند ناچار با هم دشمنی و رزند در شین
انتظام ایشان بجلد پس فرستاده از جانب خداوند لازم است که راه حق را بپایان

انباياند تا خدا را پرستند و از اختلاف و دشمنی بپرسیند و چنین فرموده پیغمبر است
شماره پیمران بسیار است ولی پنج تن از آنان اولوالعزم یعنی صاحب شریف
کتابند و آنان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص میباشند

پیغمبر ما سلمان حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است که خاتم پیغمبران
و کتابی که قرآن است آخرین کتابهای آسمانی میباشد

حضرت محمد ص در سال ۵۶۹ میلادی در مکه متولد و در پهل سالگی به نبوت مبعوث
گردید میزده سال در مکه مردم را به پرستش خدای یگانه بخواند آنگاه بدین هجرت
کرد و در سال یازدهم هجرت در شصت و سه سالگی وفات یافت قبر مطهر آن حضرت
در مدینه زیارتگاه مسلمانان روی زمین میباشد

بزرگترین دلیل نبوت پیغمبر ما قرآن است که ایمان بدان موجب رستگاری
دنیا و آخرت است

امامت

با حقا و ما جانشینان پیغمبر ص و از ده تنند اول ایشان حضرت علی بن ابیطالب
پسر عم و داماد پیغمبر و آخر ایشان حضرت صاحب الزمان علیه السلام است که
در سال ۲۶۰ هجری از نظر غایب گردیده و روزی که خدا بخواند ظاهر خواهد گشت

و دنیا را بر از حد دل و دوا خواهد کرد

اسامی و القاب و داوره امام و مدفن هر یک از این قرار است

اسم و اسم پدر	تدفین	مدفن
علی بن ابیطالب علیه السلام	امیر المومنین	بخش
حسن بن علی علیه السلام	مجتبی	پینه
حسین بن علی علیه السلام	سید الشهدا	کر بلا
علی بن حسین علیه السلام	زین العابدین	مدینه
محمد بن علی علیه السلام	باقی	مدینه
جعفر بن محمد علیه السلام	صادق	مدینه
موسی بن جعفر علیه السلام	کاظم	کاظمین
علی بن موسی علیه السلام	رضا	مشهد
محمد بن علی علیه السلام	نقی	کاظمین
علی بن محمد علیه السلام	نقی	سامره
حسن بن علی علیه السلام	عسکری	سامره

حضرت صاحب الزمان که زنده و از دیده ما غایب است

دوازده امام را با حضرت رسول اکرم و حضرت فاطمه علیها السلام چهارده معصوم
مگویند

حضرت فاطمه زهرا تنبیر و زوجه علی بن ابیطالب و مادر امام حسن و امام حسین
و ایل امامت است که بعد از پیغمبر شپوایی مردمان کسی را نداشت که در علم و عصمت
مانند پیغمبر باشد و بعد از پیغمبر کسی امام نتواند بود و بدلائل متقنه این دوازده نفر دارای
این اوصاف بوده اند

معا و

خداوند در قیامت مردگان را زنده میکند و اعمال نیک و بد هر یک را بیزان
عدل می سنجد نیکوکاران را به بهشت میبرد و بدکاران را بدوزخ میفرستد
و ایل معا است که خداوند عادل است و لازمه عدل این است که هر کس بدنگونه
که باید و شاید پاداش علی خویش برسد و این جز در جهان دیگر که آخرت است
صورت نپذیرد

عبادات

عبادت کاری است که مسلمانان باید از روی نیت پاک برای تقرب به پروردگار
بجای آورند تا خداوند از آنها خوش شود باشد

عبادات از نسو و ع دین شمار میروند
عبادات ثبت است نماز در دوزخ و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر معروف
نهی از منکر

منظمرات

پاکیزگی و پاکی بدن و جامه و مکان در آئین اسلام جزء ایمان و بر هر مسلمانی لازم است
که از هر چه ناپاک است بپرهیزد و خود را همیشه پاک و پاکیزه نگاه دارد
از این رو است که پاکی و طهارت را یکی از شروط نماز قرار داده اند
آب و زمین و آفتاب و آتش از منظرآت محبوب میباشند
هرگاه چیزی را که آلوده و ناپاک باشد با آب بشویند پاک میشود
تکفیف اگر ناپاک باشد براه زدن بر زمین پاک میگردد
نور خورشید که موجب حیات حیوان و نبات و گشاده میکوبد امراض است پاک
کننده زمین ناپاک و بعضی اشیاء دیگر است که قابل اشغال نباشد بشرط آنکه آنچه
سبب ناپاکی است برطرف شده باشد
آتش گشاده میکوبد و هر جسم ناپاکی را که باشس بسوزانند خاکسترش پاک است
نجاسات

شایع متقدّس اسلام از روی نهایت حکمت بعضی اشیاء را ناپاک دانسته و اجتناب
از آنها را واجب گردانیده است

بیمک و شوک و خون و مردار از جمله نجاسات میباشند
نماز روزانه

بر هر کس واجب است در هر شبانه روز پنج مرتبه برای خداوند یگانه نماز بگزارد
(اوقات نماز

وقت نماز صبح از دیدن سپیده صبح است تا سر زدن آفتاب
وقت نماز ظهر از ظهر است تا هنگامی که بتوان پیش از غروب آفتاب نماز عصر را
بجای آورد

وقت نماز عصر پس از نماز ظهر است تا غروب آفتاب
وقت اختیاری نماز مغرب از هنگام غروب است تا هنگامی که بتوان پیش از نصف
شب نماز عشاء را بجای آورد

وقت اختیاری نماز عشاء پس از نماز مغرب است تا نیمه شب
شرایط صحت نماز

نمازگزار پیش از نماز باید وضو کند

بدن و جامه نماز گزار و مکانی که در آن نماز بگزارد باید پاک و پاکیزه باشد
و اگر از شر و بی‌صحت نماز که رسول اکرم ص از روی حکمت و برای حفظ احوال و نظام
امور مردم قرار داده این است که جامه و مکان نماز گزار نجس نباشد یعنی بر خلاف
حق از صاحبش گرفته نشده باشد چنانکه با چنین جامه یا در چنین محل نماز گزار و نمازش باطل
و مقبول درگاه الهی نخواهد بود

زکوة

زکوة این است که مقداری از مال خود را بدستور این اسلام به مستحقین بدهد
مستحقین زکوة

مستحقین زکوة بقرار ذیل است

فقراء و مساکین که خوراک یکسال خود و خانواده خود و سایر لوازمات را مطابق نیاز
و مرتبه خود نداشته باشند

مغفاری که در جنگ مدد بملامان نکنند

وام داریکه از عهده ادای وام خود بر نیاید شریک آنچه را که وام گرفته است
در راه و ناشر و خرج نموده باشد

اگر کسی که در غربت پریشان مانده دست رسی ببال خود نداشته باشد

از کوه را بصرف منافع عمومی از قبیل تأسیس مدرسه و مرئیخانه و ساختن پل و راه
سازی و خطبه و دولتت نیز میتوان رسانید
و دفاع

بر هر مسلمان واجب است بجهاد علیه دشمن اسباب جنگ سازد و دشمن را از خاک
خود براند و بنویسد است برای این منظور هر کس باید قوا و نظام را ساموز و تاقون
نبرد و دفاع از دشمن آشنا کرد و بتواند در موقع لزوم با دشمن بجنگد و قلمت اسلام
حفظ کند



کتاب تمام

[illegible]

WORKED AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

